

مطالب مفید و جالب

(5)



محمد تقی صرفی پور



علت اشتباه در رویت ماه چیست؟

حضرت علی (ع) فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که چند گناه بزرگ و عمل زشت در بین آنها پدید می آید.

- ۱- کارهای زشت آشکار می گردد و معمولی می شود.
- ۲- پرده های عفت و شرم پاره می گردد.
- ۳- زنا کاری و تجاوزهای ناموسی علنی می شود.
- ۴- مال های یتیمان را حلال می شمارند و می خورند.
- ۵- رباخواری شیوع پیدا می کند.
- ۶- در کیل و وزن ها، کم و کاست می کنند.
- ۷- شراب را به اسم نبیذ حلال شمرده و می خورند.
- ۸- رشوه را به عنوان هدیه و شیرینی می گیرند.
- ۹- به نام امانت داری خیانت می نمایند.
- ۱۰- مردها خود را به شکل زنان و زنان خویش را به صورت مردها درمی آورند.
- ۱۱- به احکام و دستورات نماز بی اعتنائی می کنند.
- ۱۲- حج خانه خدا را برای غیر خدا (برای ریا و یا تجارت) بجا می آورند.

سپس ادامه داد: کیفر این زشتی‌ها این است که خداوند آن‌ها را از فیوضات خود محروم می‌کند، تا جائی که ماه (شوال) برای آن‌ها مخفی می‌شود به طوری که گاهی دو شبه دیده می‌شود (که معلوم می‌شود روز عید فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفته اند با اینکه روزه آن حرام بوده است) و زمانی شب اول رمضان مخفی می‌شود، که دو روز آن را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شعبان می‌خورند و روز عید فطر را به خیال آخر ماه رمضان روزه می‌گیرند. در این وقت باید ترسید از اینکه خداوند به طور ناگهانی آن‌ها را کیفر کند (مانند زلزله و طوفان و سیل).

چرا که به دنبال آن کارها، بلاها مردم را فرا می‌گیرد، تا جائی که کسانی صبح سالم هستند ولی شب در دل خاک و قبر آرمیده اند و گاهی شب سالمند و بامدادان جزء مردگان هستند. وقتی چنین روزگاری پیش آمد، لازم است انسان همیشه وصیت کرده باشد که مبادا بلایی بر او فرود آمده و بدون وصیت بمیرد و واجب است نماز را در اول وقت آن بخواند، چون ممکن است تا آخر وقت زنده نباشد. هر یک از شما آن زمان را درک کرد بدون وضو نخواهد و اگر برایش امکان دارد همیشه با وضو باشد چه ترس آن است که مرگ ناگهانی برسد، لذا خوب است با وضو باشد که روح با طهارت خدا را ملاقات نماید. من شما را ترساندم اگر بترسید و آگاه نمودم، اگر آگاه گردید و شما را پند دادم چنانچه پند گیرید پس در پنهانی و آشکار، از خدا بترسید و نباید کسی از شما بمیرد، مگر اینکه مسلمان باشد، زیرا هر کس به جز اسلام آئینی داشته باشد از او پذیرفته نیست و در آخرت زیان کار است. پی نوشت:

بحار الانوار؛ جلد ۹۶؛ صفحه ۳۰۳؛ باب ۳۷؛ ما یثبت به الهلال و أن شهر رمضان ینقص أم لا و حکم صوم یوم الشک

شیخ طوسی در تهذیب نقل کرده است که در دوران حکومتی امیرالمؤمنین حضرت علی (ع)، مردم پس از ۲۸ روز روزه، هلال ماه شوال را مشاهده کردند؛ امیرالمؤمنین به منادی دستور

داد که به مردم اعلام کند که ماه رمضان، 29 روزه است و یک روز را روزه قضا بگیرند (شیخ طوسی، بیته، ج 4: 158). ظاهراً در آن سال، اول ماه رمضان هوا ابری بوده و ماه دیده نشده است؛ از این رو، مردم ماه شعبان را کامل و 30 روزه حساب کرده و در پایان ماه رمضان، با رؤیت هلال در شب 29 معلوم شد که ماه شعبان، 29 روزه بوده و مردم یک روز از آغاز آن را روزه نگرفته‌اند؛ از این رو، امیرالمؤمنین دستور دادند یک روزه قضا شود. این ماجرا را ابوریحان بیرونی نیز از کتابهای زیدیه نقل کرده است (الآثار الباقیه، ص 75).

اهدنا الصراط المستقیم خدایا مارا به صراط مستقیم هدایت نما

پیامبر خدا فرمود ای علی! تو صراط مستقیم هستی.

در معنای این آیه شریفه ذکر شده است: صراط مستقیم بسیار گسترده است. و اگر صدسال هم عمر کنیم و مرتب بگوئیم مارا در راه مستقیم قرار بده باز نیاز به این درخواست از خداوند تبارک و تعالی داریم. زیرا انسان مرتب در معرض انحراف و اشتباه قرار دارد که در تاریخ بشریت افرادی بوده اند که یک عمر عبادت کردند ولی آخر عمری منحرف از دنیا رفتند. از بلعم باعورا که اسم اعظم را می دانست ولی عاقبت طرفدار فرعون و دشمن موسی شد و خدا در قران بلعم را تشبیه به سگ نمود تا عبید الله بن عباس که شب فرمانده سپاه امام حسن مجتبی علیه السلام بود ولی صبح در صف معاویه. تا شلمغانی که وکیل امام عسکری علیه السلام بود ولی عاقبت منحرف شد و امام زمان علیه السلام او را لعن کرد تا زمان خودمان ایه الله شریعتمداری و منتظری و امجد و... که دچار اشتباه و انحراف شدند با اینکه مرجع تقلید عده ای از مسلمانان بودند.

افرادی هستند که یک عمر ادم ارامی هستند اما ناگاه قاتل میشوند مانند قاتلین شهدای محراب و شهدای ترور و ...

عده ای سالها نماز میخوانند اما ناگاه بی نماز میشوند...

لذا باید مرتب از خدا بخواهیم مارا در صراط مستقیم قرار دهد تا به مقصد برسیم.

اگرچه ما در نمازهای یومیه فقط ده بار درخواست هدایت در صراط مستقیم می کنیم ولی عاقلانه انست که هرساعت و هر دقیقه از خدا این درخواست را داشته باشیم.

مکر خدا به چه معنی است؟

وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

قاموس قرآن در معنی مکر گفته: «مکر: تدبیر؛ اعمّ از آنکه در کار بد باشد یا در کار خوب.» در مفردات و اقرب الموارد گوید: «مکر آن است که شخص را به حیل‌های (روشی عملی) از مقصودش منصرف کنی و آن، دو نوع است محمود و مذموم. محمود آنست که از آن، کار خوبی مراد باشد و مذموم بعکس است.» در المنار گفته: «مکر در اصل، تدبیر مخفی است که مکر شده را به آنچه گمان نمی کرد می کشد» و لغتنامه ی التحقيق گفته: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: تَدْبِيرٌ وَتَقْدِيرٌ لِلْإِضْرَارِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ وَيُعْلَنَ إِضْرَارُهُ. — مکر در اصل یک معنا دارد که عبارت است از تدبیر و تقدیر برای زیان زدن، بدون آنکه زیان رسانی آن معلوم و آشکار باشد.»

پس «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» یعنی آنها چاره اندیشی نمودند و تدبیری به کار بستند تا به حقّ زیانی برسانند؛ خدا نیز تدبیری نمود که آنها ندانسته به خود زیان زده و به نفع حقّ کار کردند؛ لذا خدا بهترین #تدبیر_کنندگان و #چاره_کنندگان است.

ستاره زحل ستاره امیرالمومنین است؟...

در احتجاج طبرسی آمده که یمانی نزد امام صادق علیه السلام رفت و امام او را به اسمی که هیچکس نمی دانست صدا زد و فرمود سعد شغلت چیه؟ گفت منجم هستم. امام فرمود اسم

ستاره ای که وقتی طلوع می کند شتر به هیجان می آید چیست؟ گفت نمی دانم. فرمود راست گفتی. بگو اسم ستاره ای که وقتی طلوع کند گاو به هیجان می آید چیست؟ گفت نمی دانم. امام فرمود راست گفتی. بگو اسم ستاره ای که وقتی طلوع کند سگ به هیجان می آید چیست؟ گفت نمی دانم. امام فرمود راست گفتی. سپس امام پرسید ستاره زحل نزد شما چیست؟ گفت ستاره نحسی است! امام فرمود این را نگو. زحل ستاره امیرالمومنین و ستاره اوصیاء است.

در روایت مدائنی در کافی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: خدا در آسمان هفتم ستاره ای از اب سرد افرید و بقیه ستارگان را از اب داغ افرید. و این ستاره آسمان هفتم (زحل) ستاره اوصیا و انبیا و آن ستاره امیرالمومنین بوده که این ستاره به زهد نسبت به دنیا سفارش می کند و به اینکه روی خاک بنشینید و خشت را بالش گذاشته و لباس زیر بپوشید و غذای غلیظ بخورند... و ستاره ای خدا خلق نکرده که ازین ستاره به خدا نزدیک تر باشد...

شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی از پانزده سالگی تا پایان عمرش، هر سال، سه ماه (رجب، شعبان و رمضان) را روزه می گرفت و شبها را نیز به عبادت سپری می کرد و آرام نداشت. او می گوید: در تمام عمرم تنها یک روز نماز صبحم قضا شد، پسر بچه ای داشتم که شب همان روز از دنیا رفت. سحرگاه مرا گفتند که این رنج فقدان را به علت فوت نماز صبح، مستحق شده ای، اینک اگر شبی تهجدم (نماز شب) ترک شود، صبح آن شب، انتظار بلایی را می کشم

چرا امام صادق علیه السلام از این فرد جدا شدند؟

امام صادق (ع) رفیقی داشتند که مرتب همراه ایشان بود و جزء اصحابشان بودند. روزی امام صادق (ع) و این رفیق امام و غلام این رفیق در مسیری می رفتند. این غلام رفیق امام صادق (ع)

گاهی می ایستاد درب مغازه ها و جنس ها را می دید . این رفیقِ امام صادق هم می او را صدا می کرد که : بیا دیگر . آن غلام چند قدم می آمد و باز می ایستاد . بعد از چند بار که غلام می ایستاد این صاحبِ غلامِ عصبانی و ناراحت شد یک مرتبه یادش رفت که امام صادق (ع) همراه او هستند ناگهان به غلامش گفت : (یابن فائله) ای مادر... بیا دیگر . تا این فحش را داد امام صادق (ع) هم که آنجا بود شنید و محکم با دست به پیشانی خودشان زدند و گفتند : تو هم از این فحش ها بلدی ؟ تو که با ما رفت و آمد می کنی از این حرف ها می زنی ؟! البته امام که می دانستند او این کار را می کند . آن رفیق امام خاست توجیح کند و گفت : یابن رسول الله وقتی این غلام را خریدم مادرش مسلمان نبود و کافر بود . اگر هم فحش دادم به یک زن کافر دادم . حضرت فرمود : مگر نمی دانی که هر قوم و قبیله و مذهبی در دین خودشان آیینی دارند و بر طبق آن آیین ازدواج می کنند و بچه هایشان حلال زاده هستند . تو به چه دلیل به او گفتی : (زنا زاده)؟! تو از کجا و به چه دلیل به او چنین حرفی می زنی ؟ چرا نسبت زنا به مادرش دادی ؟ (هذا فراقٌ بینی و بینک) امام همانجا به او فرمودند : دیگر از همینجا من رابط ام را با تو قطع میکنم . کسی که مرتب با امامش باشد و نتواند زبانش را بسازد و کنترل کند آنوقت چه می شود ؟ مردم می گویند : امام صادق با چه کسانی محشور است ! راوی می گوید : به خدا دیگر امام صادق (ع) را با این فرد ندیدم

جوانان از منظر امام خمینی

سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی بر جنابعالی تسلیت باد. از یکی از ازادگان سرافراز پرسیدم بدترین خاطره از اسارت شما کدام است؟ گفت بدترین خاطره مربوط به خبر ارتحال امام بود که باعث شد تمام ازادگان در اردوگاههای صدام بعثی، برای رحلت امام عزیز گریه و عزاداری کنند و بعضی از ازادگان از فرط ناراحتی سرخود را به بتن می کوبیدند.....

اما درباره اینکه امام درباره جوانان چه نظری داشتند بطور خلاصه عرض کنم که امام از جوانان خیلی تمجید و تعریف می کردند و تعبیرات عجیبی می فرمودند: امام فرمود: «[ای

جوانان! خداوند، پشتیبان شما باشد. من به همه شما ارادت دارم، اخلاص دارم، محبت دارم، دوستی دارم. شما از خود من هستید و من هم از خود شما. ... ان شاء الله خدا این جوان‌های ما... که مشغول بودند از اول تا حالا و فداکاری کردند، برای ما، برای اسلام نگه دارد، این‌ها را من دعاگوی هستم، من خدمت‌گزار این‌ها هستم.... امام در کتاب اداب الصلوه می نویسد: در حدیث است که کسی که قرآن را در جوانی بخواند، قرآن با گوشت و خونس مختلط شود و نکته آن، آن است که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن، کمتر است. از این جهت، قلب از آن بیشتر و زودتر متأثر می شود و اثر آن نیز بیشتر باقی می ماند».....

جوانان عزیزم که چشم امید من به شماست! با یک دست قرآن را و با دست دیگر، سلاح را بگیرید و چنان از حیثیت و شرافت خود دفاع کنید که قدرت تفکر توطئه علیه خود را از آنان سلب نمایید و چنان با دوستان رحیم باشید که از ایثار هر چه دارید، نسبت به آنان کوتاهی ننمایید

«انّ الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخره و اعدّ لهم عذاباً مُهیناً»

هشتم شوال سالروز تخریب قبور بقیع

حدود صدسال پیش، در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری، فرقه ضاله وهابیت، مرقد‌های مطهر و بارگاه نورانی ائمه بقیع علیه السلام را تخریب و میلیون‌ها محب و عاشق اهل بیت (ع) را داغدار کرد؛ داغی که این روزها نه تنها التیام نیافته است، بلکه جنایات هولناک گروهک داعش، بر شدت آن افزوده است

، قبرستان بقیع، مهم‌ترین قبرستان در اسلام است که بخش مهمی از تاریخ اسلام را در خود جای داده و کتاب بزرگ و گویایی از تاریخ مسلمانان به شمار می‌آید

. آنان اضافه بر قبور مطهر ائمه معصومین (ع)، دیگر قبور را هم تخریب کردند که عبارتند از: قبر منسوب به فاطمه زهرا (س)، عبدالله بن عبدالمطلب و آمنه پدر و مادر پیامبر اسلام، قبر

مطهر فاطمه بنت اسد (ع) مادر امیرالمومنین (ع)، قبر مطهر حضرت ام البنین (ع)، قبر عباس عموی پیامبر، ابراهیم پسر پیامبر (ع)، قبر اسماعیل فرزند حضرت صادق (ع)، قبر دختر خواندگان پیامبر (ع)، قبر حلیمه سعدیه مرضعه پیامبر (ع) و قبور شهدای زمان پیامبر (ع)

تخریب قبور در مکه، مدینه، جده و کربلا

وهابیون در سال 1343 هجری قمری در مکه گنبدهای قبر حضرت عبدالمطلب (ع)، ابی طالب (ع)، خدیجه (ع) و زادگاه پیامبر (ع) و فاطمه زهرا (ع) و "خیزران" عبادتگاه سری پیامبر (ع) را با خاک یکسان کردند و در جده نیز قبر "حوا" و دیگر قبور را تخریب کردند. در مدینه نیز گنبد منور نبوی را به توپ بستند، ولی از ترس مسلمانان، قبر شریف نبوی را تخریب نکردند آنها همچنین در شوال 1343 با تخریب قبور مطهر ائمه بقیع (ع) اشیاء نفیس و با ارزش آن قبور مطهر را به یغما بردند و قبر حضرت حمزه (ع) و شهدای احد را با خاک یکسان کردند.

وهابیون در همان سال (1343) به کربلای معلی حمله کردند و ضریح مطهر حضرت امام حسین (ع) را کردند و جواهرات و اشیاء نفیس حرم مطهر را که اکثرا از هدایای سلاطین و بسیار ارزشمند و گرانبها بود، غارت کردند و قریب به 7000 نفر از علما، فضلا و سادات و مردم را کشتند. سپس به سمت نجف رفتند که موفق به غارت نشدند و شکست خورده برگشتند.

اما ما می گوئیم که وهابیت چقدر احمق هستند که خیال کردند با تخریب قبور مطهر امامان ما، می توانند مردم را از پیروی از اهل بیت علیهم السلام باز دارند! آنها اگر به امارها توجه می کردند متوجه می شدند هر سال بر امار شیعیان جهان افزوده می شود و این اعمال ضدبشری

هیچ تاثیری در محبت مردم به اهل بیت عصمت و طهارت نداشته است. خوشبختانه شیعه در همه جای جهان حضور دارد حتی در بین اسکیموهانیز شیعیان وجود دارند.

اما درباره وهابیت:

شجره خبیثه وهابیت:

این فرقه منسوب به "محمد بن عبدالوهاب" از مردم "نجد" است که در سال 1115 هجری قمری یعنی 323 سال قبل در شهر عَیْنَه متولد شد.

جد محمد ابن عبدالوهاب، فردی به نام "شولمان قرقوزی" از نسل یهودیان ترکیه نام "یهود دونه" بود که مسلمان شد و نام سلیمان را برای خود انتخاب کرد...

حضرت امام در وصیتنامه سیاسی الهی خود می‌نویسند:

و می بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروتهای بی پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و محال تبلیغاتِ مذهبِ ضد قرآنی می‌کند و وهابیت، این مذهب سراپا بی اساس و خرافاتی را ترویج می کند؛ و مردم و ملت‌های غافل را سوق به سوی ابرقدرتها می دهد و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره‌برداری می کند (وصیت نامه سیاسی و الهی امام خمینی، ۲۶ بهمن ۱۳۶۱ - ۱ جمادی الاولی ۱۴۰۳).

عقاید وهابیت::

- خداوند جسمانی است و منزّه از امور جسمانی نیست. []
- خداوند هر شب از آسمان به زمین می‌آید. []
- خداوند دارای تمامی اعضای انسانی است، به غیر از ریش و عورت. []

• خداوند هروله می کند. []

←

مشرک دانستن همه مسلمانان غیر از وهابیون شرط ورود به آیین وهابیت است

احمد زینی دحلان مفتی مکه مکرمه در این زمینه مینویسد: اگر چنانچه کسی به مذهب وهابیت در می آمد و قبلا حج واجب انجام داده بود «محمد بن عبدالوهاب» به وی می گفت: باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی چون حج گذشته تو در حال شرک صورت گرفته است و به کسی که میخواست وارد کیش وهابیت شود می گفت: پس از شهادتین باید گواهی دهی که در گذشته کافر بوده ای و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا رفته اند و همچنین باید گواهی دهی که علماء بزرگ گذشته کافر مرده اند و جالب این که اگر چنانچه گواهی نمیداد، وی را میکشتند. بله! او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول دوازده قرن گذشته کافر بوده اند و هر کسی را که از مکتب وهابیت پیروی نمیکرد او را مشرک دانسته و خون و مال او را مباح می کرد.

جشن برای تولد پیامبر حرام و شرک است! معتقدند: تشیع جنازه و سوگواری حرام است؛ آ که هر کس مرتکب گناه کبیره شود، کافر است.

تحریم شستن دست ها با صابون قبل از وضو:

«شستن دست ها و صورت با صابون هنگام وضو مشروع نیست».

مبطل وضو بودن خوردن گوشت:

«اگر انسان از گوشت شتر چه نر یا ماده آن بخورد، وضویش باطل می شود چه خام باشد یا پخته».

جلوگیری از احترام به استاد:

«ایستادن دانش آموزان برای معلم خود، کاری است که نباید انجام گیرد و کمترین حکمی که برای آن است کراهت شدید می‌باشد

گردش خورشید به دور زمین:

«ظاهراً ادله شرعیه اثبات می‌کند، که خورشید است که به دور زمین گردیده و به سبب آن شب و روز در سطح زمین پدید می‌آید

تحریم رفتن به سوی غار حرا:

«رفتن به غار حرا، از جمله شعائر حج و از سنت‌های اسلام نیست بلکه از جمله بدعت‌ها و راهی به شرک است. و لذا باید مردم را از رفتن به آن منع نمود.»

سوره جدیدی بنام سوره سب!

عریفی از مفتی‌های وهابیت، قرآن را به تمسخر گرفته و سوره‌ای به نام «تفاح» (سوره سب) جعل نمود و آن را با لحن و آهنگ قرآنی، قرائت نمود. وی در این سوره جعلی به زبان عربی می‌گوید: «ذهب احمد إلى السوق، واشترى تفاحة، ثم ركب الأتوبيس، ثم رجع إلى شقته وضيع المفتاح، ثم دخل إلى بيت جيرانهم ودخل إلى بيته وارتاح» «احمد به بازار رفت، یک سب خرید، سپس سوار اتوبوس شد، سپس به آپارلمان خود بازگشت و کلیدش را گم کرد، سپس به خانه همسایگانش رفت و وارد منزل خود شد و به استراحت پرداخت.»

پرونده سیاه وهابیت از فساد جنسی (جهاد نکاح-جهاد لواط-جهاد نکاح با محارم-جهاد نکاح النفس) گرفته تا قتل و کشتار مسلمانان بخصوص شیعیان

جهاد نکاح:

جنگ سوریه سبب شد تا نخستین بار واژه‌ای به نام جهاد نکاح به ادبیات گروه‌های سلفی وارد شود؛ جهادی که فقط مخصوص زنان است و در آن برای آسودگی خاطر سلفی‌ها، زنان خود را در اختیار آن‌ها می‌گذارند.

چندی پیش شیخ وهابی در سخنرانی خود در شبکه ماهواره ای وصال که نزدیک به حرکتهای جهادی تندرو در سوریه است، از انتقادات وارده به فتوای "جهاد نکاح" گله کرده بود. این شیخ وهابی اجازه داد که مجاهدین مسلح می‌توانند در غیاب زنان مجاهد نامحرم، با محارم خود عقد ازدواج بخوانند

لازم به ذکر است، فتوای عجیب تنها محدود به ازدواج جهادی و ازدواج با محارم نمی‌شود و این افراد با استناد به رای و حکم شیوخ سلفی با اصطلاحات ساختگی نظیر "جهاد لواط" و "جهاد نکاح النفس" فحشا را در سرزمین شام گسترش می‌دهند.

حلال بودن فیلم‌های مستهجن:

عیسی بن صالح مفتی سرشناس وهابی در جدیدترین فتوای خود اعلام کرد: جایز است افرادی که از ناتوانی جنسی رنج می‌برند، فیلم‌های غیراخلاقی مشاهده کنند، به شرط اینکه بازیگران آن مسلمان باشند!

حمله به کربلا و نجف:

وهابی‌ها به فرماندهی امیر سعود در سال 1216 ه.ق با لشکری عظیم از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه، به سوی عراق حرکت کردند. امیر سعود با سپاهی مرکب از بیست و پنج هزار هزار مرد جنگی غافل گیرانه به شهر کربلا حمله ور شدند و صدای «اقتلوا المشرکین» و «اذبحوا الکافرین» سر دادند. بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌های بیشماری به جا گذاشتند. در صحن مقدس، خون از بدن‌های سربریده، روان و گنبد و حجره های صحن از لاشه مقتولان، پر بود. آنان گنبد حرم امام حسین(ع) را خراب کردند و جواهرهای حرم را به چپاول بردند و آنچه از اموال و اسلحه و لباس، فرش، طلا و قرآن‌های نفیس در شهر یافتند ربودند. ولی در حمله به نجف با مقاومت مردم شکست خوردند.

حمله به طائف:

سپاه وهابی ها، در ذی القعدة سال 1217 ه. ق به دستور عبدالعزيز و به فرماندهی عثمان مضایفی به شهر طائف - از شهرهایی که اکثریتشان از اهل سنت اند - در دوازده فرسنگی مکه حمله کردند و به قتل عام مردم پرداختند. جمیل صدقی زهاوی در مورد فتح طائف چنین می نویسد: «از زشت ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم بود که به کوچک و بزرگ رحم نکردند. طفل شیرخواره را روی سینه مادرش سر بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و چون در خانه ها، کسی باقی نماند، به مغازه ها و مساجد حمله کردند و هر کس را یافتند - حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند - کشتند. به حدی که تمام مردم این شهر را به خاک و خون کشیدند و شمار اندکی از پیر مردان و زنان باقی مانده را از شهر طائف اخراج کردند و به وادی وج بردند و در برابر سرمای شدید، بدون غذا و لباس رها کردند. همچنین کتاب ها را که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب های فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند».

کشتار حجاج در سال 1366

ماجرای حج خونین از اینجا شروع شد که راهپیمایان، پس از استماع پیام تاریخی امام با شعار «الله اکبر» و «لا اله الا الله» برای ادای نماز مغرب راهی حرم شدند. پس از طی مسافتی ناگهان ستون هایی از نظامیان آل سعود مقابل آنها دیده شد؛ آنان لحظه ای بعد به طرف صفوف حمله کردند و با باطوم بر سر و روی زائران بی گناه کوبیدند. این گروه از یک سو و گروه دیگری نیز از بالای پله ها و ساختمان ها سنگ و آجر و آهن و شیشه و بلوک سیمانی بر سر و روی مردم می ریختند. پس از آن، شلیک گازهای سمی و خفه کننده آغاز شد و به دنبال آن رگبار گلوله ها به قصد کشتن راهپیمایان براءت از مشرکین به سوی آنان سرازیر شد، حتی به آمبولانس های حامل مجروحان نیز یورش می بردند و مانع از جمع آوری آنان می شدند.

مسئول عملیات این کشتار وحشیانه، ژنرال اولیش ویگنر موسس و اولین فرمانده گارد نهم مرزی و واحد ویژه ارتش آلمان غربی بود؛ شخصی مسیحی صهیونیست به عنوان مسئول هماهنگی امنیتی شهر مکه از سوی دولت سعودی منصوب شد.

کشتار شیعیان افغانستان:

در سال 1377 شمسی اجلاسیه ای با حضور 160 نفر از مفتی های درباری مزدور اهل سنت و وهابی در پیشاور تشکیل شد. در این اجلاس، علمای وهابی، فتوایی را صادر کردند که باید همه مردان شیعه و پسر بچه های شیعه بالای هفت سال کشته شوند و زنان و دختران و پسران کمتر از هفت سال شیعه به عنوان برده و کنیز به اسارت در آیند. پس از صدور این فتاوا، کشتار و قتل و غارت شیعیان توسط حکومت طالبان آغاز گردید. در روز شنبه 1377/5/17 شمسی زنان و مردان و کودکان شهر مزار شریف از روی بام ها به رگبار بسته شدند و اهالی شهر را قتل عام کردند و پس از آن به بیمارستان ها رفته و بیماران شیعه مذهب را روی تخت خواب بیمارستان به شهادت رساندند..

در شهر میمنه هم طالبان به محله شیعیان رفته و تعداد زیادی از زنان و مردان و کودکان آنان را در تکیه خان جمع کرده و بر سر آنها نفت ریخته و طعمه حریق نمودند. ملا منان نیازی در سخنرانی خود رسماً اعلام کرد که هر کس یکی از اهالی هزاره یا یک شیعه را در خانه خود پنهان کند ما آن خانه را با اهلش به آتش می کشیم.

در سنگچارک و بلخاب و بامیان و پروان و کاپیسا و ... شکم بانوان حامله شیعه را پاره می کردند و جنین آنان را بیرون آورده و سرش را می بریدند. زبان مردان و پستان زنان شیعه را نیز می بردند و چشمهای آنان را از حدقه بیرون می آوردند.

در روز جمعه عاشورای سال 1267 هجری قمری شیعیان قندهار در حسینیه ها جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک پیغمبر و سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند که ناگهان وهابیان جنایتکار و سنی های متعصب با انواع اسلحه به حسینیه ها وارد شدند و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنان را به فجیع ترین وضعی به قتل رسانیدند و اموالشان را به تاراج بردند

کشتار در سوریه

عامل اصلی کشتار در سوریه وهابیت است. انتشار تصاویر هولناک از شکافتن جسد یک سرباز سوریه و خوردن قلب وی توسط یکی از اعضای گروه های شورشی افراطی مردم دنیا را با ماهیت وهابیت بیشتر آشنا نمود.

در حمله روز چهارم اوت جهادیون و شورشیان به 10 روستا در استان ساحلی لاذقیه، دستکم 190 غیرنظامی به قتل رسیدند. در میان قربانیان 57 زن و 18 کودک دیده می شوند. 67 نفری که به صورت هدفمند اعدام شده بودند، مسلح نبودند و تهدیدی هم محسوب نمی شدند، برخی از آنها هنگام فرار به دام شورشیان افتاده بودند. گورهای دسته جمعی نشان از شقاوت وهابیون دارد.

نظر امام خمینی (ره) درباره وهابیت / نظر امام خمینی در مورد آل سعود یهودی خائن الحرمین شجره خبیثه ملعونه

مگر مسلمانان نمی بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون های فتنه و جاسوسی مبدل شده اند که از یک طرف اسلام اشراقیت، اسلام ابوسفیان، ... و اسلام آمریکایی را ترویج میکنند و از طرف دیگر سر بر آستان سرور خویش آمریکای جهان خوار میگذارند (صحیفه امام ج ۲۱ ص

بیانات مقام معظم رهبری درباره وهابیت

بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروهی از روحانیون، ائمه ی جمعه و اساتید حوزه های علمیه ی اهل سنت استانهای سیستان و بلوچستان، خراسان و مازندران

۱۳۶۸ / ۱۰ / ۰۵

امروز، آن دستی که امریکا علیه وحدت تجهیز کرده، عبارت از همین دست پلید وهابیت است. این را صریح به مردم بیان کنید؛ پردهپوشی نکنید. از اول، وهابیت را برای ضربه زدن به وحدت اسلام و ایجاد پایگاهی - مثل اسرائیل - در بین جامعه ی مسلمانها به وجود آوردند. همچنان که اسرائیل را برای اینکه پایگاهی علیه اسلام درست کنند، به وجود آوردند،

حکومت وهابیت و این رؤسای نجد را به وجود آوردند تا داخل جامعهی اسلامی، مرکز امنی داشته باشند که به خودشان وابسته باشد و می‌بینید هم که وابسته‌اند.

الآن این سلاطینی که در بقعه الاسلام وهابی هستند، از اینکه به وابستگی و رفاقت و طرفداری خودشان از سیاستهای دشمنان اسلام - یعنی امریکا - تصریح کنند، ابایی ندارند و آن را پوشیده نمی‌دارند. اگر کسی بگوید شما با امریکا مخالفید، بدشان می‌آید! اگر کسی بگوید شما با امریکا موافق و همدستید، بدشان نمی‌آید! این، درست یکمیزان و ملاک و معیار است. شما باید مسلمان و حاکم اسلامی واقعی را هم از اینجا بشناسید.

آنکه با دشمنان اسلام دشمن است، او در خط اسلام است و آنکه با دشمنان اسلام دوست می‌باشد و مباحی به این دوستی است، او در خط کفر است. دوستی او به معنای همپیمانی و وابستگی و به معنای اینکه منافع او را در حد «أشدّ رعايه» رعایت کند، است. وقتی که در کشور و شهر او بگویند: «مرگ بر امریکا»، او بدش بیاید! یکوقت، مردم خودش می‌گویند: «مرگ بر امریکا»، که ممکن است آمریکاییها بگویند چرا مردم خودت این شعار را می‌دهند؟ اما یکوقت، میهمانان یا مسافرانی از جای دیگر به اینجا آمده‌اند و می‌گویند: «مرگ بر امریکا»؛ تو چرا سینه سپر می‌کنی؟! این نیست، مگر همکاری و همراهی شدید با دشمن خدا و اسلام. این، همان ریشه ی وهابیت است که امروز ثمرهی پلید و خبیثه ی خودش را نشان می‌دهد.

وهابیت، بر مبنای ایجاد اختلاف بین مسلمین به وجود آمده است. همین الآن ما اطلاع داریم و می‌شناسیم که علمای حنابله‌ی غیر وهابی در عربستان سعودی، دلشان از این وهابیها خون است. اینها حنابله‌ای هستند که وهابی نشدند. فقه، همان فقه و مبنای فقهی، همان مبنای فقه حنبلی است؛ اما موازین و اصول وهابیت را قبول نکردند. اینها غالباً هم مطرودند؛ یعنی عموماً این افراد، داخل در حکومت هم نیستند. نه افتایی، نه امامتی و نه هیچ منصب دیگر هم در اختیارشان قرار نمی‌گیرد. تعداد این افراد هم زیاد است.

اینها در ولادت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مولودیه می‌خوانند. در نظر سعودیها، خواندن مولودیه و امثال آن حرام است! نباید به پیامبر (ص) «سیدنا رسول الله» گفت! نباید قبر پیامبر (ص) را بوسید؛ چون حرام است! چرا اینها در شبهای میلاد پیامبر (ص) در خانه های خود- حتی در مکه و بعضی جاهای دیگر- مخفیانه مولودیه می‌خوانند؟ طبیعی است که این حکومت، دشمن اسلام است. الآن هم در هر جای دنیای اسلام که نگاه کنید، با پول بی‌حسابی که در اختیارشان است، مسجدسازی و مدرسه‌سازی و کتابخانه‌سازی و کارهای فریبدهی دیگر می‌کنند. پول هم که چشم افراد را می‌گیرد. آنها با این کارها وارد می‌شوند و در طریق اهداف سیاسی خود استفاده می‌کنند که البته این، خیانتِ قطعی است و اگر کسی چنین حرکتی بکند، قطعاً خیانت کرده است و حتماً بایستی با او به‌عنوان یک خائن برخورد کرد. مردم را نسبت به این قضیه آشنا و متوجه کنید.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨١﴾

درباره شیوع و گسترش مسیحیت تبشیری

با بعثت پیامبر اسلام تمام دین‌ها باطل گردید..

اگر حضرت عیسی الان بیاید باید مسلمان شود والا خدا از او قبول نمی‌کند.. بیا ظهور امام عصر،، حضرت عیسی مطیع او می‌گردد...مباهله.....همه ساله تعدادی از نخبگان مسیحی،، مسلمان میشوند.. یک سوم جمعیت اتحادیه اروپا طی 14 سال آینده مسلمان می‌شود.. در میان ادیان رایج و شایع در سه دهه اخیر، رشد اسلام خیلی چشمگیر تر از ادیان دیگر بوده است؛ به طور مثال جمعیت مسلمانان ۲۳۵ درصد رشد کرده است، در مقابل مسیحیت 47 درصد، هندوئیسم 117 درصد و بودیسم 63 درصد رشد داشته است.«روزنامه تایمز» انگلستان در ۳۰ ژانویه 2009، ادامه داد: در این آمار بیان شده است که رشد جمعیت مسلمانان 10 برابر شده است، به طور مثال جمعیت مسلمانان در بریتانیا از سال 2005 تا

2009 از 500 هزار نفر به ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رشد پیدا کرده است، این در حالی است که همزمان در همین بازه زمانی از جمعیت مسیحی انگلستان ۲ میلیون نفر کاسته شده است. 50 درصد نوزادان هلندی مسلمان هستند / 15 سال آینده 70 درصد جمعیت هلند را مسلمانان تشکیل می دهند... فارقلیط..... استکبار برای جلوگیری از نفوذ اسلام از راه تهاجم فرهنگی وارد شده است... خطر حادثه اندلس.... دشمن می گوید جوان ایرانی هر دینی داشته باشد جز شیعه. و در خود آمریکا هزاران محل شیطان پرستی است و باش کاری ندارند..... مسیحیت را دین محبت و اسلام را دین جنگ و خشونت معرفی می کنند..... ولی آمار تجاوز و خشونت در غرب بسیار زیاد است..... شیوع و گسترش تبلیغ مسیحیت تبشیری شبکه های ماهواره ای «محبت تی وی»، «نجات»، «امید ایران» و ... نقش به سزایی در تبلیغات مسیحیت ایفا می کند. آن ها در کنار گروه های تبشیری برای جذب جوانان ایرانی از حربه های مختلف نظیر وعده پناهندگی در صورت مسیحی شدن استفاده می کنند.

پیشینه مسیحیت تبشیری

اولین گروه مسیحیان پروتستان (شاخه میسیونری مسیحیت) در سال 1024 شمسی در ایران حضور یافتند و اقدام به فعالیت کردند و علاوه بر تبلیغ مسیحیت و جذب ایرانیان به آیین مسیح (ع)، اقدام به تأسیس مراکز خیریه ای مانند یتیم خانه ها، مراکز نگهداری سالمندان، بیماران خاص و نابینایان کردند.

گروه دیگری از مسیحیان در سال 1324 رسماً در ایران با نام خلیفه گری تهران و شمال اعلام موجودیت کردند و گستره فعالیت جغرافیایی آنان شامل استان های تهران، مرکزی، قزوین، زنجان، مازندران، گلستان و خراسان اعلام شد و فعالیت های میسیونری آن ها در 40 سال گذشته به صورت منظم تری ادامه یافت، در ابتدای انقلاب اسلامی، میسیونرهای خارجی از

کشور اخراج شدند و مدیریت کلیساهای پروتستان با مدیریت رهبران مسیحی ایرانی و با هدایت میسیونرهای خارجی ادامه یافت.

هدف:

هدف مسیحیت در تبلیغ، جذب مسلمانان است.

-برنامه:

برنامه‌های جذاب، آماده‌سازی سخنران‌های توانمند، تبلیغ آزادی‌های مفرط، برنامه خاص برای جذب جوانان.

-روش‌های عضوگیری:

روش عضوگیری در مسیحیت به صورت هر می است و افرادی که جذب می‌شوند خود به تبلیغ می‌پردازند. این در حالی است که افرادی که به مسیحیت می‌پیوندند از حداقل اطلاعات عقیدتی برخوردارند و تنها به صورت خودکار، به تکرار آموزه‌ها می‌پردازند

راه‌های جذب:

روش‌های جذب در مسیحیت تبشیری به دو دسته کلی تقسیم می‌شود که عبارتند از:

دیداری و شنیداری

1- تبلیغات تلویزیونی:

تلویزیون ماهواره‌ای به صورت گوناگون نقش به سزایی در اعمال تبلیغات مسیحیت ایفا می‌کند. مجموعه‌های رسانه‌ای که به صورت شبکه‌ای و کاملاً هماهنگ به تحرک می‌پردازند با شیوه‌های گوناگون به صورت مستقیم و غیرمستقیم تبلیغات وسیعی را برای مسیحیت به مرحله اجرا در می‌آورند. از جمله شبکه‌ها و رسانه‌هایی که می‌توان به آنها اشاره کرد «محبت تی وی»، «نجات»، «امید ایران» و ... است.

عمده محورهای القای این تلویزیون‌ها شامل موارد زیر است:

- تبلیغات مسیحیت صهیونیستی: انجام تبلیغات ویژه معتادان و معلولان با استفاده از تصاویر ساختگی و جعلی و انتشار موسیقی و تصاویر و نمائنگ‌های هیجان‌آور به صورت مداوم.
 - نشان دادن مسیحیت به عنوان دینی فراگیر که توانسته تمامی نژادها را به خود جذب کند.
- 2- تبلیغات اینترنتی:

برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد اینترنت، زمینه‌ای را فراهم آورده است تا بسیاری از گروه‌ها و جریان‌های غیرقانونی از آن به عنوان وسیله‌ای امن جهت تبلیغ و جذب بهره‌برداری کنند. مبلغان مسیحی در اینترنت با حداقل 30 سایت رسمی در حال فعالیت هستند. تالار گفت‌وگوی این سایت‌ها به محلی برای جذب ایرانیان تبدیل شده است. افراد، تبلیغ‌ها را دریافت و پس از مدتی به محافل خانگی دعوت می‌شوند. از کارکردهای دیگر اینترنت تشویش اذهان عمومی، انتشار اکاذیب و بزرگ‌نمایی است.

تبلیغ مستقیم

- تبلیغات شهری:

تبلیغات شهری مسیحیت شامل طیف وسیعی از اقدامات می‌شود مانند: دیوارنویسی، ترسیم صلیب بر روی اماکن عمومی و خصوصی، توزیع سی دی تبلیغی رایگان نظیر «خدا محبت است»، «داستان خدا» و ...

همچنین توزیع رایگان کتاب‌هایی نظیر «حیات در مسیح»، «عیسی کیست»، «اصول اعتقادی ما»، «خدمت تعلیم» و ... از این دست اقدامات است.

تبلیغات در کلیساهای خانگی:

این کلیساهای منزلی هستند که کیشیشان مسیحی و یا افراد مرتد تازه جذب شده، مالکیت و یا اجاره آنها را در اختیار دارند. این محل‌ها توسط سازمان‌های کلیسایی با مبالغ قابل توجهی

اجاره داده می‌شود تا توسط مالک، امورات جذب افراد صورت گیرد. این مکان‌ها عمدتاً شاهد رجوع جوانان تازه جذب شده هستند. برخی کتب، سی‌دی، جزوات، شب‌نامه‌ها و وبلاگ‌های اینترنتی در این اماکن تهیه، توزیع و به روز رسانی می‌شود.

- اغواگران:

گروه‌های مبلغ انجیل، طیف وسیعی از زنان را در اختیار دارند و از این گروه برای جذب افراد مذکر بهره‌برداری می‌کنند. این گروه از افراد با سخنرانی و تبلیغ چهره به چهره در محافل به جذب جوانان اقدام می‌کنند.

*جامعه هدف

سازمان‌های تبلیغات مسیحیت با تشکیل گروه‌های متعدد در کشور با انجام تبلیغات به صورت تخصصی علیه اقشار و گروه‌های سنی مختلف جامعه به خصوص 18 تا 20 سال و 20 تا 25 سال به جذب می‌پردازند. این گروه‌ها شامل موارد زیر می‌شود:

دانشگاهیان:

با توجه به نقش و تأثیرات متقابل و بسیار مهم دانشگاهیان در تحرک جریان مسیحیت، سهم عمده‌ای از مجذوبان را دانشگاهیان (البته در سطوح پایین دانشجویی) تشکیل می‌دهند. البته اغلب دانشجویان مسلمان از زیر پا گذاشتن شریعت مبین اسلام پرهیز دارند و تنها گروه اندکی دچار این انحراف عقیدتی شده‌اند.

معتادان:

فعالیت این گروه به دلیل گسترش معضل اعتیاد در کشور، بسیار گسترش یافته است در حقیقت با توجه به اینکه سیستم ترک اعتیاد مذکور نشأت گرفته از کشورهای غربی است، متولیان این گروه، از مسیحیت به عنوان عامل معنوی استفاده می‌کنند. به عبارتی معتادان اغلب

دارای نارسایی‌ها و خلأهای معنوی هستند و شبکه تبلیغات مسیحیت عزم جدی برای جذب این گروه آسیب‌دیده به کار بسته است. نکته حائز اهمیت آنکه افراد مذکور با اغفال جوانان در حال ترک اعتیاد، ایشان را جهت ترک به بیرون از شهری که در آن ساکن هستند، انتقال داده‌اند و تسلط کاملی بر آن‌ها دارند.

اقشار آسیب‌پذیر و بزهکاران:

دختران فراری، کودکان کار، افراد بزهکار و ... به دلیل عدم برخورداری از پشتیبانی معنوی و مادی مورد بهره‌برداری مبلغان مسیحیت قرار می‌گیرند. این افراد با استدلال اینکه یکی از حواریون عیسی مسیح (ع) «فاحشه» بوده است و عیسی (ع) او را دوست می‌داشته است، نسبت به جذب زنان فاسد به مسیحیت اقدام می‌کنند و بعضاً پس از جذب، از همین افراد برای توزیع انجیل در معابر استفاده می‌کنند.

افراد بی‌عقیده:

تلاش مبلغان مسیحیت بر روی افرادی که باور مشخصی ندارند به صورت محسوس قابل مشاهده است، آن‌ها گاهی در جذب اینگونه افراد، موفق هستند، زیرا به آن‌ها باورهایی را می‌دهند که هیچ الزام مشخصی را برایشان به همراه ندارد.

مخالفان سیاسی:

مخالفان سیاسی جهت جبران خسارات مادی و معنوی شان در قبال برقراری حکومت اسلامی بهترین راه را در زمینه عقیدتی حرکت در مسیر مسیحیت انحرافی می‌یابند. شواهد بسیار زیادی از گرویدن سلطنت‌طلبان، گروه‌های رادیکال دانشجویی، اعضای سازمان‌های برانداز مسلح و ... در این زمینه موجود است.

مراحل عضوگیری

افراد پس از دریافت پیام بر اساس روش‌هایی که توضیح داده شد، مراحل زیر را برای عضو شدن طی می‌کنند.

مرحله اول - تماس اولیه:

مخاطبان تلویزیون فارسی زبان اغلب با خارج کشور تماس برقرار کرده و توسط مجریان و اپراتورهای تلفن به یکی از کلیساهای خانگی و کشیش های فعال معرفی می شوند. در خصوص سایت ها و مراجعان حضوری نیز شماره همراه کشیش در اختیارشان گذاشته می شود و پس از برقراری اولین تماس طی چند مرحله مذاکره تلفنی به مراسم دعوت می شوند.

مرحله دوم - دعوت به محافل:

افراد جذب شده در این مرحله با در نظر گرفتن بضاعت مالی سفر برای مسافر یا مجموعه هدایت کننده، به یکی از محافل داخل و یا خارج دعوت می شوند. جلسات داخلی در منازل یاد شده موسوم به کلیسای خانگی که اغلب در مناطق مرفه شهرهای بزرگ قرار دارد، برگزار می شود. جلسات خارجی هم جهت برنامه سازی برای برگزاری جلسات بزرگ کلیسایی برپا می شود. عمده مهمانان این جلسه با هزینه سازمان های تبلیغی مسیحیت سفر و اقامت می کنند.

مرحله سوم - فعال سازی:

در این مرحله سازماندهی جذب شدگان در گروه های محفلی به صورت منسجم تحت نظر فرد مشخصی در هر شهر یا منطقه صورت می پذیرد. پس از مدتی افراد جذب شده بعد از طی مراحل فشرده آموزشی به عواملی برای عضو گیری و جذب افرادی که باید به صورت هر می فعالیت کنند تبدیل می شوند.

شگردهای تبلیغی

استفاده از عناوین «روحانی» و «طلبه» برای تخریب اسلام و تبلیغ مسیحیت: یکی از شگردها، استفاده از عناوینی نظیر روحانی و طلبه است؛ افراد ادعا می کنند که مدتی در کسوت روحانیت بوده و اکنون پشیمان شده اند.

عشق منحرف:

در این شیوه به سبب عشق ورزیدن، هر گناه و هر گونه رسم منحرف کننده فرهنگی در یک میهمانی شبانه و... توجه پیدا می کند.

محبت ظاهری:

محبت ظاهری از ارکان شگردهای تبلیغاتی آنان است. نام گذاری شبکه های تلویزیونی، سایت ها، کتب و سی دی ها نیز بیانگر استفاده مبلغان از شعار محبت در کانون تبلیغات مسیحیت است.

تظاهر امید به آینده:

از دیگر محورهایی که مورد توجه قرار می گیرد تظاهر به امید است. در حقیقت گردانندگان تبلیغات دریافته اند که انسان امروزی نیازمند امیدواری است و از این دریچه نهایت تلاش خود را برای مرتبط ساختن امید به آینده جهت دعوت افراد به مسیحیت به کار می بندند.

تظاهر به مثبت اندیشی:

سیل گسترده نظریات مثبت اندیشانه اگرچه حاوی نکات سازنده نیز است اما کانون تولید و پرورش این مباحث در جریان تبلیغ کلیسایی قرار دارد. آن ها می کوشند با تظاهر به مثبت اندیشی خلاء معنوی عمیق پیروان را پر کنند.

شادی کاذب:

عنصر شادی در تبلیغات مسیحیت نقش کلیدی دارد. شاد زیستن در این جریان یعنی گوش دادن به موسیقی پاپ، خواندن سرودهای دسته جمعی، بوسیدن یکدیگر، رقص و ... این اقدامات که با فرهنگ ایرانی و اسلامی سازگار نیست، مکرراً تبلیغ می شود.

ادعای معجزه:

تصاویر و متن های تولید شده شبکه های تبلیغاتی مسیحیت عمدتاً شامل یکسری معجزات مورد ادعای این جریان است، زنان و پیرانی که از بیماری های سخت نجات یافته اند، بیشترین حجم

این گونه تبلیغ‌ها را به خود اختصاص می‌دهند. در حقیقت این دسته از مروجان امیدوارند با بزرگ‌نمایی و دروغ‌پردازی پیرامون احتمال انجام معجزه در قبال بیماران، طمع ناآگاهان را در جذب به مسیحیت برانگیزند.

ادعای کشف و شهودهای دروغین:

ادعاهای کشف از کیشیشان تلویزیونی و خانگی آن‌قدر تکرار شده است که سبب شده حتی بسیاری از گروندگان تازه وارد نیز ادعای کشف و شهود کنند.

آسیب‌ها

به طور خلاصه عمده آسیب‌هایی که فعالیت مبلغان مسیحیت بر پیکره فرهنگی کشور وارد کرده است، شامل موارد زیر می‌شود:

دانشگاه

- کم‌رنج شدن علایق و اعتقادات مذهبی دانشجویان مسلمان.

- گسترش انحرافات فکری و اخلاقی در بین برخی دانشجویان که یکی از مظاهر آن بدحجابی است.

- شکل‌گیری محافل و گروه‌های غیرقانونی دانشجویان.

جامعه

- ترویج انحرافات اخلاقی و فرهنگی با عنوان شادی.

- از دست دادن روحیه غیرت و تعصب دینی در سطوح جامعه.

- ترسیم فضای یاس‌آلود از آینده جوانان کشور و باورهای مذهبی ایشان.

- جذب اقشار آسیب‌دیده و آسیب‌پذیر.

*تهدیدات

- برقراری ارتباط تلفنی و اینترنتی سریع با خارج از کشور که موجبات جذب افراد به سازمان‌های جاسوسی غرب را با انگیزه مذهبی فراهم می‌آورد.
- افزایش مسافرت‌های قانونی و غیرقانونی اتباع جمهوری اسلامی ایران به محافل مشکوک در کشورهای بیگانه.

*راه‌های مقابله

- اطلاع‌رسانی به گروه‌های آسیب‌پذیر به گونه‌ای که موجبات تبلیغ مسیحیت را فراهم نیاورد.
 - اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی وسیع و موثر به اساتید و مدرسان دانشگاهی.
 - راه‌اندازی پایگاه‌های اینترنتی مؤثر و فعال در این زمینه.
 - پاسخگویی صبورانه به شبهات دانشجویان.
- مصادق‌هایی در رابطه با فعالیت گروه مسیحیت تبشیری در ایران
- تبلیغ مسیحیت توسط مسافران در مترو:

با شدت گرفتن برنامه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی به منظور تبلیغ و ترویج ادیان دیگر در میان مسلمانان و شیعیان، این روزها فضای مترو و تاکسی‌ها نیز به عرصه تحرک جدی عاملان این تهاجم فرهنگی تبدیل شده است. در یکی از این موارد تبشیری، خانمی با ظاهری آراسته و با خوشرویی در مسیر متروی قلهک ضمن حضور در واگن ویژه بانوان و در دست داشتن یک انجیل میان مسافران به تبلیغ دین مسیحیت پرداخت. وی می‌گفت: دین مسیح، دین محبت است. در کتاب انجیل آمده است که حتی اگر دشمن یک سیلی روی صورتت زد، آن طرف صورتت را نیز به طرفش بگیر تا به آن نیز سیلی بزند، در حالی که علی بن ابی طالب موضوع قصاص را مطرح کردند و معنای حقیقی دشمن را به شیعیان تعریف نکرده است. اگر به عمق انجیل پی ببرید، خواهید یافت که دین مسیح کامل‌ترین دین است.

تبلیغ مسیحیت تبشیری بین مسافران ایرانی:

به تازگی در یکی از پروازهای یک شرکت داخلی مشاهده شده که افرادی به توزیع کتب و نشریاتی در راستای تبلیغ مسیحیت صهیونیستی اقدام کرده‌اند. در همین زمینه کتابی با عنوان «آیا خدا واقعاً به ما توجه دارد» چاپ کشور ایتالیا توزیع شده است. نوروز امسال نیز توزیع کتب تبلیغ مسیحیت، به ویژه انجیل در فرودگاه‌های خارجی در بین مسافران ایرانی افزایش بسیار چشمگیری داشته است.

ترفند جدید مسیحیت تبشیری برای جذب مسلمانان: به تازگی فعالیت مسیحیت تبشیری در فضای مجازی شدت یافته است. انتشار جزوات و مجموعه‌های صوتی منتسب به گروه‌های تبشیری با موضوعات ایرانیان در کتاب مقدس، چگونه مسیحی شوم؟ و ازدواج و طلاق در مسیحیت دارد.

یکی دیگر از فعالیت گروه‌های تبشیری برای جذب جوانان ایرانی، دادن وعده پناهندگی به آنان در صوت پذیرش آیین مسیحیت است، موضوعی که به صورت رسمی در ادارات مهاجرت سه کشور اروپایی در دستور کار قرار گرفته است و با نظارت کشیشانی از کلیسا اجرا می‌شود.

اختلاف بین مسلمانان و اینکه همیشه در کشورهای اسلامی جنگ هست از عوامل جذب به مسیحیت می‌باشد

اختلاف بین علما و سران مسلمان هم در این امر موثر است.

اسرار احکام اسلامی مانند نماز و روزه باید برای مردم تبیین شود تا خیال نکنند اسلام بی جهت احکام سختی را مقرر کرده و مسیحیت حکم سختی ندارد و هر دو دین الهی هستند پس مسیحیت بهتر است درحالی که با بعثت پیامبر اسلام همه دین‌ها باطل شدند

داستان کشیشی که زمین بهشت را می‌فروخت...

در قرون وسطا کشیشان بهشت را به مردم می فروختند و مردم نادان هم با پرداخت هر مقدار پولی قسمتی از بهشت را از آن خود می کردند.

فرد دانایی که از این نادانی مردم رنج می برد دست به هر عملی زد نتوانست مردم را از انجام این کار احمقانه باز دارد تا اینکه فکری به سرش زد...

به کلیسا رفت و به کشیش مسئول فروش بهشت گفت: قیمت جهنم چقدره؟ کشیش تعجب کرد و گفت: جهنم؟! مرد دانا گفت: بله جهنم. کشیش بدون هیچ فکری گفت: ۳ سکه مرد سراسیمه مبلغ را پرداخت کرد و گفت: لطفا سند جهنم را هم بدهید. کشیش روی کاغذ پاره ای نوشت: سند جهنم مرد با خوشحالی آن را گرفت از کلیسا خارج شد.

به میدان شهر رفت و فریاد زد: من تمام جهنم رو خریدم این هم سند آن است. دیگر لازم نیست بهشت را بخرید چون من هیچ کس را داخل جهنم راه نمی دهم...!

جوانی که مسیحی شده بود...

در یکی از شهرها خانمی مراجعه کرد و گفت مدتی هست دامادم مسیحی شده و کلیسا میرود و انجیل می خواند و..

به ایشان گفتیم در این صورت ایشان مرتد هستند و به دختر شما حرام شده اند و حکم ایشان هم اعدام است.

بعد از چند روز جلسه ای خانواگی با حضور داماد و خانواده ایشان و خانواده زنش گذاشتند و بنده را هم دعوت کردند. وقتی داخل جلسه شدم گفتم اون جوانی که مسیحی شده کدوم است؟ جوان بیست و هفت و هشت ساله کنجی نشسته بود گفتند ایشان است! گفتم شما مسیحی شدی؟ گفت نه حاج آقا! من مسلمانم! فقط از رو کنجکاوی کلیسا رفتم و انجیل تهیه کردم از انجیل خواندم ولی هیچی نفهمیدم!

در هر حال با صحبت هایی که شد، ایشان شهادت ثلاث را ادا کردند و از باب احتیاط عقد ایشان با همسرش را مجددا خواندیم....

اطاق اعتراف کشیش ها

اعتراف به گناه و تقاضای بخشش در نزد کشیش از سنت های کلیسای کاتولیک است. بر اساس آموزه های کلیسای کاتولیک روم آیین اعتراف یکی از آیین های مقدس است و اعتراف به همه گناهان بزرگ که بعد از تعمید صورت گرفته ضروری است.

در حالی که در اسلام انسان اجازه ندارد گناهانی که مرتکب شده را برا دیگری حتی برای یک روحانی نقل کند و فقط باید توبه کند.

سید یمانی قلابی در عراق!

به چند دلیل ادعای احمد اسماعیل صالح معروف به سید یمانی که در عراق رئیس فرقه انصارالمهدی است کذب است یکی اینکه یمانی اهل یمن است ولی این فرد اهل بصره عراق است. دوم اینکه یمانی در سالی که حضرت ظهور می کند قیام می کند ولی این فرد سالهاست مدعی است که یمانی است ولی ظهور حضرت معلوم نیست کی اتفاق بیافتد. سوم اینکه باید برای ادعایش معجزه بیاورد ولی این فرد یک ادم معمولی است و از او هیچ کار خارق العاده ای بر نمی آید. داستان ادعای منصور حلاج و رفتن پیش رئیس علمای قم (گویند منصور حلاج پیش رئیس علمای قم رفت و گفت من از طرف امام زمان آمده ام. او از منصور درخواست معجزه کرد ولی منصور که از آوردن معجزه ناتوان بود از خانه او با دست خالی بیرون رفت.... متأسفانه افرادی که بصیرت ندارند زود جذب این مدعیان دروغین می شوند. مانند زنی که در کرد ادعای کرامت داشت و دروغش آشکار شد. اما عده ای دور او جمع شدند و انتظار داشتند حاجت آنها را برآورده کند... متأسفانه صدها نفر به این مدعی یمانی پیوسته اند حتی از کسانی که دروس حوزه خوانده اند ولی بصیرت نداشتند که الان در دادگاه ویژه بیش از دویست پرونده مرتبط با این جریان یمانی است... در عراق بدلیل نبود یک حکومت قوی، این فرقه همچنان فعال است، آیین فرقه یقیناً از طرف استکبار جهانی پشتیبانی

میشود و هر روز قربانی می گیرد و افراد نادان و ناآگاه جذب میشوند و بدام این فرقه می افتند که نمونه آن قاتل امام جمعه کازرون بود که جزو این فرقه بود و به او قول اینکه والی کازرون شود داده بودند! همچنین نقش این فرقه در به آتش کشیدن کنسول گری ایران در بصره مشهود است و در آینده هم باید شاهد اثرات مخرب این فرقه در بین شیعیان خواهیم بود...

شاه عبدالعظیم

عبدالعظیم حسنی (۲۵۲-۱۷۳ ق) مشهور به شاه عبدالعظیم و سیدالکریم از عالمان سادات حسنی و از راویان حدیث. نسب او با چهار واسطه به امام حسن (ع) می رسد. شیخ صدوق، مجموعه روایات وی را با عنوان جامع اخبار عبدالعظیم گردآوری کرده است. عبدالعظیم حسنی، امام رضا (ع) و امام جواد (ع) را درک کرده و نقل است که ایمان خویش را بر امام هادی (ع) عرضه داشت و در زمان او وفات یافت. حرم حضرت عبدالعظیم واقع در شهر ری، زیارتگاه شیعیان است. در برخی روایات ثواب زیارت قبر او برابر با ثواب زیارت قبر امام حسین (ع) دانسته شده است.....

درباره برخورد عبدالعظیم با امامان نقل شده که او هرگاه وارد مجلس امام جواد (ع) یا امام هادی (ع) می شد، با کمال ادب و خضوع و غایت حیا و تواضع، در حالی که دست های خود را از ردا بیرون آورده بود، به محضر آن امامان سلام عرض می کرد و امام پس از جواب سلام، او را نزدیک خود می خواند و در کنار خویش می نشاند؛ به حدّی که زانوی او به زانوی امام می چسبید و امام، کاملاً از احوال او سؤال می کرد. این برخورد موجب حسرت و غبطه دیگران می شد.....

دوران زندگی عبدالعظیم مصادف با شرایط خفقان و سرکوب شیعیان توسط بنی عباس بود. عبدالعظیم نیز همچون پدران سال ها تحت تعقیب بود. او گرچه زمانی که در مدینه، بغداد و

سامرا می زیست روش تقیه را در پیش گرفته و عقیده و مرام خود را پنهان می داشت، ولی با این حال مورد غضب متوکل و معتز بود.

هجرت به ری

بنابر گزارش های تاریخی، عبدالعظیم در زمان معتز خلیفه عباسی، به جهت اذیت و آزار و ترس از قتل، به امر امام هادی (ع) از سامرا به ری - که از پایگاه های مهم عباسیان بود - هجرت کرد..... عبدالعظیم در حال فرار از سلطان، به ری آمد و در سرداب خانه مردی از شیعیان در محله «سکه الموالی» ساکن شد. او در همان سرداب به عبادت می پرداخت، روز را روزه می گرفت و شب را به عبادت می گذراند. وی مخفیانه از منزل بیرون می آمد و به زیارت قبری می رفت که می گفت: این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است. پیوسته در آن سرداب بود و خبر ورود او به شیعیان آل محمد یکی پس از دیگری می رسید تا اکثر شیعیان با وی آشنا شدند..... درگذشت عبدالعظیم حسنی در ۱۵ شوال سال ۲۵۲ق در زمان امام هادی (ع) رخ داد آنچه درباره چگونگی رحلت عبدالعظیم حسنی آمده، دو قول مرگ طبیعی و شهادت را روایت کرده است. نجاشی قائل به بیماری عبدالعظیم است که منجر به فوت او شد. شیخ طوسی نیز ثائل است که عبدالعظیم در ری وفات یافت و قبر او در آن جاست..... بنا بر نقل محدث نوری، فردی از شیعیان، رسول اکرم (ص) را در عالم رؤیا زیارت می کند که به او می فرماید فردا یکی از اولاد من کنار درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب رازی تشییع و دفن خواهد شد. وی برای خرید آن مکان به صاحب باغ مراجعه می کند در حالی که صاحب آن باغ نیز همان خواب را دیده بود و آن باغ را وقف عبدالعظیم و دیگر شیعیان کرد که در آن دفن شوند به همین علت، حرم عبدالعظیم حسنی به «مسجد شجره» یا «مزار نزدیک درخت» نیز معروف است.

شیخ صدوق در باب زیارت مرقد وی، روایتی را نقل می کند که فردی از اهالی ری بر امام هادی (ع) وارد شد و گفت: به زیارت حضرت سیدالشهدا مشرف شدم. امام (ع) فرمود: ثواب

زیارت قبر عبدالعظیم که نزد شماست مانند کسی است که قبر حسین بن علی (ع) را زیارت کرده است.....

در بیان امام معصوم (ع)

امام هادی (ع) در سفری که عبدالعظیم به سامرا داشت، او را تصدیق می کند. امام هادی (ع) وی را این گونه خطاب می کند: یا ابا القاسم! تو به حق ولی ما هستی... تو همان دینی را که پسندیده خداست، انتخاب کرده ای... خداوند تو را با گفتار ثابت در دنیا و آخرت تثبیت کند. [۲۹] این گفتگو میان امام و عبدالعظیم به «حدیث عرض دین» مشهور است.

مقام علمی

ابو تراب رویانی می گوید: شنیدم که ابو حماد رازی می گفت در سامرا بر امام هادی (ع) وارد شدم و از بعضی مسائل حلال و حرام پرسیدم. چون قصد وداع داشتم حضرت فرمود: چنانچه در امور دینی در [تشخیص] حلال و حرام، مسئله ای بر تو دشوار شد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی سؤال کن و سلام مرا به او برسان.

فواید گوشت گوسفند

شخصی به خدمت امام رضا «علیه السلام» عرض کرد که اهل خانه ی من گوشت گوسفند نمی خورند و می گویند که سودا را به حرکت می آورد و از آن درد سر و دردهای دیگر به هم می رسد؛ حضرت فرمودند: اگر خدای تعالی گوشتی بهتر از گوشت گوسفند می دانست، فدایی اسماعیل را گوسفند قرار نمی داد.

📖 منبع: الکافی: ج ۶، ص ۳۱۰، ح ۲



چرا ایام فاطمیه دو تا ست؟

حجت الاسلام ادیب یزدی در یکی از سخنرانی‌های خود در ایام فاطمیه نقل می‌کرد که : یادم می‌آید یک روز در محضر رهبر عالی قدر انقلاب بودم یکی از آقایان سوال کرد: درباره شهادت حضرت فاطمه (س) بالاخره ۷۵ روز پس از رحلت صحیح است یا ۹۵ روز؟

✨ رهبر عالی قدر پاسخ حکیمانه‌ای دادند و فرمودند: «برای شما چه فرقی می‌کند کدام یک صحیح باشد؛ خداوند خواست که مردم بیشتر به یاد مادر ما باشند و بیشتر برای مادر ما عزاداری و بیان فضایل ایشان را بکنند.»

۹ آرزویی که انسان بعد از مرگ می‌کند

در قرآن کریم ۹ آرزویی که انسان بعد از مرگ می‌کند، ذکر شده است :

۱- يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ؛

اے کاش! خاک میبودم.

(سورة النبأ 40)

۲- يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ؛

اے کاش! برای آخرت خود چیزی پیش میفرستادم.

(سورة الفجر 24)

۳- يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ؛

اے کاش! نامہ اعمالم برائیم دادہ نمی شد.

(سورۃ الحاقہ 25)

۴- يَا وَيْلَتَىٰ ۖ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا؛

اے کاش! فلان انسان را بہ دوستی نمیگرفتم.

(سورۃ الفرقان 28)

۵- يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ؛

اے کاش! فرمانبرداری اللہ و رسولش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را میکرديم.

(سورۃ الأحزاب 66)

۶- يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا؛

اے کاش! راہ و روش رسول اللہ

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را تعقیب میکردم.

(سورۃ الفرقان 27)

۷- يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا؛

اے کاش! من ہم با آنها میبودم، حال کامیابی بزرگ حاصل میکردم.

(سورة النساء 73)

۸- يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا؛

اے کاش! با رب خود کسی را شریک نمی یآوردم.

(سورة الكهف 42)

۹- يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛

اے کاش! راهی پیدا شود که دوباره به دنیا برگردیم و نشانی های رب خود را انکار نکنیم و از جمله مومنین شویم.

(سورة الأنعام 27)

این ها آرزو هایی اند که بعد از مرگ برآورده شدن شان ناممکن است.

مقایسه ناهار حضرت امام با ناهار پاپ از زبان یک خبرنگار فرانسوی!

مقایسه ناهار امام و ناهار پاپ

ناهار امام یک غذای ایرانی به اسم آبگوشت بود و این همان غذایی بود که در آن روز ظهر، دیگران هم از آن استفاده می کردند. آیت الله خمینی بر سر سفره^۱ ای که به غیر از ایشان همسر، پسر، عروس و نوه هایشان بودند، نشسته و بعد از به زبان آوردن نام خدا مقدار کمی غذا خوردند. مدت ناهار خوردن ایشان دقیقاً هفت دقیقه و چهل ثانیه بود و بعد بلافاصله به

اتاق کارشان رفتند. من دو سال پیش یک بار موفق شدم ناهار خوردن «پاپ» را هم به چشم ببینم. مجموعه غذاهایی که برای ایشان تدارک دیده بودند، بر روی میزی به طول دوازده متر و به عرض دو و نیم متر چیده شده بود. هیچ نوع غذای ایتالیایی نبود که بر روی این میز نباشد و آن وقت حضرت پاپ بر سر این میز به تنهایی ناهار خود را میل کردند. مدت ناهار خوردن ایشان یک ساعت و پنجاه دقیقه بود و بعد باقی غذای ایشان، آن طور که من فهمیدم، به کلی معدوم می شد.

⚠️ هشدارهای قرآن ⚠️

➡️ پرهیز از #غیبت:

ولا یغتب بعضکم بعضاً أیحب أحدکم ان يأکل لحم أخیه میتافکرهتموه (حجرات/۱۲)؛
از دیگران غیبت نکنید؛ آیا دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید؟ البته از آن،
کراهت دارید.

➡️ پرهیز از #تمسخر:

لا یسخر قوم من قوم عسی ان یكونوا خیرا منهم (حجرات/۱۱)
ای اهل ایمان! گروهی از شما گروه دیگر را مسخره نکند، چه بسا آن گروه دیگر بهتر از
ایشان باشد.

➡️ پرهیز از #وعده_دروغ:

یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون (صف/۳ و ۲)؛

ای اهل ایمان! چرا چیزی را میگوئید که به آن عمل نمیکنید؟ اینکه چیزی را بگوئید که عمل بدان نمیکنید نزد خداوند گناهی است بزرگ.

❌ پرهیز از #عیبجوئی و هرزه زبانی:

ویل لكل همزة لمزة (همزه/۱)؛

وای بر هر عیبجوی هرزه زبان

❌ پرهیز از #گمان در همه چیز:

اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (حجرات/۱۲)؛

از بسیاری از گمانها دوری کنید، که بعضی از گمانها گناه است.

❌ پرهیز از #زیادی_کنجکاوی در امور دیگران:

ولا تجسسوا (حجرات/۱۲)؛

تجسس نکنید.

بمناسبت سالروز مرگ خفت بار محمدرضا شاه پهلوی:

✓عاقبت شوم يك خاندان

خاندانی که خاک ایران آنان را پذیرفت

در زندگی خانواده پهلوی کمتر نقطه روشنی وجود دارد؛ مرگ اغلب آنها نیز با خفت و خواری و در خاک بیگانگان بوده است. بخوانید

1. رضاخان، به دست اربابان غربی اش به جزیره ای در آفریقا تبعید شده و همانجا مُرد. جسد وی پس از سه سال، به ایران آورده شد و بعدها مجدداً به مصر منتقل گردید.

2. تاج الملوک، همسر اول رضاخان، به دلیل امتناع رضا پهلوی از نگهداری او، در سرای بی خانمان های نیویورک مُرد و به دست مأموران شهرداری در گورستان مخصوص ولگردها و بی خانمان ها، دفن شد.

3. ملکه توران، همسر دیگر رضاقلدر و مادر غلامرضا پهلوی نیز در خانه سالمندانی در پاریس فوت کرد و همان جا دفن شد.

4. علیرضا پهلوی شبیه ترین فرد به رضاخان، در زمانی که شایعه ولیعهدی او بر سر زبان ها افتاد، در 6 آبان 1333 در یک سانحه هوایی کشته شد و احتمال قتل وی به دست محمدرضا جدی است.

5. شمس پهلوی خواهر تنی محمدرضا نیز در کالیفرنیا از دنیا رفت طبق آیین مسیحیت! تدفین و در گورستانی ناشناخته مدفون شد!

6. اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی محمدرضا، پر حاشیه ترین و یکی از فاسدترین اعضای خانواده پهلوی بود وی پس ابتلا به آلزایمر مُرد و در گورستان کشور موناکو مدفون شد.

7. شهریار شفیق فرزند اشرف، قاچاقچی عتیقه جات و مواد مخدر بود که در پاریس، با اصابت گلوله کشته شد.

8. آزاده دختر اشرف که با صور اسرافیل در شبکه های سلطنت طلب همکاری می کرد، در پی اختلافات شدید با آنها، به طرز مشکوکی مرد و در کالیفرنیا مدفون شد.

9. محمدرضا پهلوی پس از 37 سال نگهبانی برای منافع غرب، در میان هیچیک از این کشورها پذیرفته نگردیده و رسماً «دربه در» شد.
10. محمدرضا که تا مغز استخوان غرق در فساد جنسی بود، در اثر مصرف داروهای جنسی مرد و توسط انور سادات، دیکتاتور مصر، در کشور عرب ها دفن گردید.
- محمدرضا پنج فرزند داشت شهناز، فرحناز، لیلا، رضا و علیرضا
11. لیلا پهلوی در 31 سالگی با مصرف 17 قرص خواب دست به خودکشی زد.
12. علیرضا، فرزند دیگر محمدرضا هم با شلیک گلوله در دهانش بشکل مشکوکی مرد؛ عده ای رضا را متهم به برادر کشی کردند.
13. غلامرضا پهلوی، خسیس ترین عضو خانواده پهلوی، در پاریس با مصرف مواد مخدر مرد.
14. فاطمه پهلوی فرزند دهم رضاخان نیز بر اثر بیماری صعب‌العلاجی در سال 1366 در لندن دفن شد.
15. محمودرضا، یکی از شاخص ترین ها در فساد اقتصادی، بر اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر جان خود را از دست داد و مخفیانه در یکی از گورستان‌های نیویورک دفن شد.
- بجز حمید رضا، هیچیک از خاندان پهلوی لیاقت نداشتند تا در خاک ایران دفن شوند. حمید رضا دو فرزند داشت
16. نازک، فرزند حمیدرضا نیز که بازیگر فیلم های پورن شده بود، در 29 سالگی در پاریس با حواشی بسیاری مرد.
17. بهزاد فرزند دیگر حمیدرضا هم به دلیل اعتیاد شدید به کوکائین در اسپانیا جان داد.

خیانت های بی نظیر پهلوی ها به تاریخ و مردم ایران به حدی بود که خاک ایران، آنان را در خود نپذیرفت

❖ در عین حال ثروت مفتی و هنگفتی که از ملت ایران سرقت کردند در کنار فساد اخلاقی شان، از عوامل اصلی خودکشی های مکرر این خاندان است.

اعتدال در زهد و بی رغبتی به دنیا

در زمان پیامبر عده ای بر اثر معنویات فوق العاده رسول خدا و زهد و سادگی ایشان، تصمیم گرفتند دیگر سراغ همسرانشان نروند! عطر نزنند! گوشت نخورند! و خلاصه از مردم کناره گیری کرده به عبادت مشغول شوند! و همین کار راهم کردند!

مدتی گذشت تا چند نفر از همسرانشان نزد پیامبر رفتند و از این رفتار شوهرانشان شکایت کردند.

پیامبر(ص) از روی غضب رداکشان بیرون رفت و بر منبر شد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس فرمود: «عده ای از یاران مرا چه شده است که گوشت نمی خورند و عطر نمی بویند و به زنان نزدیک نمی شوند؟ بدانید که من خود گوشت می خورم و عطر می بویم و پیش زنان می روم پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست

❖ عارفانه ای برای شما عزیزان ❖

حضرت یوسف (ع) از بالای قصر *جوانی را دید* که با لباسهای مندرس از کنار قصر عبور می کرد، *جبرئیل* به حضرت عرض کرد: *این جوان را می شناسی؟*

حضرت یوسف فرمود: *نه*

جبرئیل فرمود: *این همان طفلی است* که در گهواره به سخن آمد و نزد عزیز مصر *به پاکدامنی و طهارت تو شهادت داد.*

*حضرت یوسف فرمود: *او را بر من حقی است ، پس دستور داد، جوان را آوردند و *امر کرد او را لباسهای فاخر پوشانیدند و انعام زیاد در حق او ارزانی فرمود...*

با نگاه به این منظره *جبرئیل به خنده آمد!*

حضرت یوسف فرمود: *آیا احسان ما کم بود* که به نظر تحقیر *تبسم کردی؟!*

*جبرئیل *عرض کرد. غرض از خنده من این است *تو که مخلوقی هستی* در حق این جوان به واسطه *یک شهادت بر حقی که درباره تو در حال خردسالی و بی اختیاری داده بود* اینهمه احسان کردی ،

پس پروردگار بزرگ در حق کسی که بر توحید و وحدانیت او شهادت داده (و یک عمر بگوید: اشهد ان لا اله الا الله) چقدر احسان خواهد فرمود ..

خزینة الجواهر مرحوم نهاوندی : ص 631

شخصی بنام مشاجع از پیامبر پرسید چه راهی برای خدا شناسی هست؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت بانفس.
پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس.
پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای

مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟
فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت با نفس. {بحار ج 77 ص 27}

بی نمازی عامل سقوط

جوانانی هستند که ادمای خوبی هستند و ازارشان به کسی نمی رسد و همه از آنها تعریف می کنند ولی متأسفانه به عیب بزرگ دارند! و اون این است که نماز نمی خوانند! و حاضر نیستند نماز بخوانند! و این باعث شکست آنها در زندگی می شود! چون ادم بی نماز از لطف خدا محروم می شود و شیطان قدم به قدم به او نزدیک می گردد تا اینکه او را از خدا دور کرده و همانند خود که اخراج شده از درگاه الهی است، بدبخت می نماید!

اهمیت دعا:

سدیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود، و کسی نزد خدای عز و جل مبعوضتر نیست از آن کس که از عبادت او تکبر ورزد (و سرپیچی کند) و آنچه نزد او است درخواست نکند.

حضرت رضا علیه السلام همیشه باصحاب خود میفرمود: بر شما باد باسلحه پیمبران به او عرض شد: اسلحه پیمبران چیست؟ فرمود: دعاء است.

حضرت امام صادق (ع) میفرماید: همانا دعا مفتاح در رحمت و نجات هر حاجت است و به دست نیاید آنچه نزد خداوند است مگر با دعا و هیچ دری نیست که بسیار زده شود مگر امید است به روی کوبنده باز شود. (بحار الانوار ج 73).

به ما توصیه شده همه چیز را از خدا بخواهیم حتی نمک غذا و بند کفش

پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «برای هر حاجتی که دارید حتی اگر بند کفش باشد، دست خواهش به سوی خدای عزوجل دراز کنید زیرا تا او، آن را آسان نگرداند، آسان نشود» باز می فرماید: خداوند به موسی، وحی فرمود: «ای موسی! هر چه نیاز داری از من بخواه حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را.»

درباره چهار عید مسلمانان

امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا كان يوم القيامة زُفَّت اربعة ايام الى الله عزوجل كما تزف العروس الى خدرها؛ يوم الفطر و يوم الاضحى و يوم الجمعة و يوم الغدير؛(وقتی روز قیامت شود، چهار روز خود را برای خدای عزوجل مانند زینت کردن عروس برای شوهر، می آریند؛ روز فطر، روز اضحی (قربان)، روز جمعه و روز غدیر.»////////////////////

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خود در این باره می فرمود: «زَيِّنُوا الْعِيدَينِ (فطر و قربان) بالتهليل و التكبير و التحميد و التقديس؛ (دو عید (فطر و قربان) را با لا اله الا الله، الله اكبر، الحمد لله و سبحان الله زینت دهید.»////////////////////

اقامه نیمه تمام نماز عید قربان

مامون از امام رضا علیه السلام خواست نماز عید قربان را او بجا بیاورد امام همچنان نمی پذیرفت تا این که مجبور شد. آن گاه فرمود: ... ان لم تعفنى خرجت كما خرج رسول الله عليه السلام وامير المؤمنين عليه السلام؛ اگر مرا معاف نمی داری، من آن گونه خارج می شوم برای نماز که رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام خارج می شدند....

مأمون پذیرفت و اعلام کرد هر گونه که صلاح می دانی، عمل کن. طبق دستور او مردم صبح زود در خانه امام اجتماع کردند. سرداران، سپاهیان، مردم از بزرگ و کوچک، زن و مرد و پیر و جوان همه در کوچه ها و معابر گرد آمدند، عده ای هم به ناچار به پشت بام ها رفتند. تا این که طلوع خورشید، آسمان مرو را روشن کرد. امام در این لحظه غسل کرد؛ عمامه سفیدی از

پنبه بر سر گذاشت و یک سر آن را به روی سینه و سر دیگرش را در میان دو شانه انداخت؛ دامن به کمر زد و به همه پیروانش نیز فرمود مثل او عمل کنند. آن گاه عصای پیکان داری به دست گرفت و بیرون آمد. ما در آن لحظه پیشاپیش حضرت بودیم. او پابرنه بود و ... وقتی که حرکت کردیم، سر به سوی آسمان برداشت و چهار بار تکبیر گفت. ما گمان بردیم که آسمان و در و دیوار همه هماهنگ با او الله اکبر ... می گویند. ارتشی ها و کشوریان با نظم ویژه ای صف در صف منتظر بودند تا این که امام از خانه بیرون آمد. دم در ایستاد و فرمود «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر. [الله اکبر] علی ما هدانا. الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا» همه جمعیت با حضرت هم نوا شدند. سراسر مرو یکپارچه به گریه، شیون و فریاد تبدیل شد. هنگامی که افسران دیدند امام با پای برهنه و لباس هایی بی آرایش حرکت می کند، از اسب های خود پایین آمدند و پا برهنه، همراه امام حرکت کردند. حضرت در هر ده قدم می ایستاد و سه بار تکبیر می گفت و زمین و زمان با او همراهی می کردند.

به مأمون گزارش کردند. فضل بن ذوالریاستین گفت: ای امیرمؤمنان! اگر امام رضا با همین وضع به مصلی برسد، مردم مفتون و شیفته او خواهند شد. بهتر این است او را برگردانید. مأمون نیز چنین کرد و امام کفش و لباسش را پوشید و سوار شد و برگشت. واز ترس انقلاب مردم، نگذاشتند امام علیه السلام نماز عید قربان را اقامه کند

نماز عارف بالله ایه الله محمد جواد انصاری

دکتر علی انصاری (فرزند مرحوم انصاری همدانی) بیان می کند:

« آقای انصاری در شبستان حاج محمد طاهر، در مسجد جامع همدان نماز می خواند و افرادی که با ایشان نماز می خواندند همان افراد خاصی بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند. و بعد از نماز مغرب و عشاء ایشان همراه چند تن از شاگردانشان به منزل می آمدند و من هم همراه

پدرم بودم. این ها بعد از نماز طوری حالشان منقلب می شد که هیچ کدام یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً در سکوت و خلوت خودشان فرو رفته بودند.

یک بار که از مسجد بر می گشتیم یکی از دوستان آن چنان انقلاب روحی شدیدی پیدا کرده بود که به نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع اشک می ریخت.

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی که داشت بیرون کرسی افتاده بود و آن قدر سینه اش حرارت داشت و نفس نفس می زد که مرحوم ابوی فرمود: بروید روی سینه اش برف بگذارید.

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند، مثل این بود که برف را روی بخاری گذاشته بودند، چیز ... این طور صدا می کرد.

آقای اسلامیه از شاگردان ایشان، در احوال استادش می گوید:

« گاهی بعد از نماز همین طور که رو به قبله بودند، شاگردانشان متوجه می شدند که ایشان در حالت عادی نیست و از خود بی خود است

ایه الله بهجت می فرمود :

اگر سلاطین عالم می دانستند در نماز چه لذتی هست، همه سلطنت های خود را رها می کردند و نماز را یاد می گرفتند. حیف که نمی دانند چه لذتی دارد! .

داستان جوان عاشق

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را بصورت نثر می آوریم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای می رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

این داستان به ما می فهماند که نماز برای رسیدن به خواسته های مادی و معنوی بسیار کارساز است

کسانی که مشکل دارند رو به نماز بیارند

کسانی که مشکل دارند افرادی که شغل ندارند. افرادی که بیماری دارند. افرادی که اضطراب دارند. افرادی که دنبال همسر و ازدواجند.

حضرت حجه الاسلام و المسلمین هاشمی نژاد می فرمودند:

یک پیرمرد مسنی ماه مبارک رمضان « مسجد لاله زار » می آمد خیلی آدم موفق بود همیشه قبل از اذان توی مسجد بود.

به او گفتم حاج آقا شما خیلی موفق هستید من هر روز که مسجد می آیم می بینم شما زودتر از ما آمده اید جا بگیرید.

گفت: نه آقا من هر چه دارم از نماز اول وقت دارم. بعد گفت: من در نوجوانی به مشهد رفتم. مرحوم « حاج شیخ حسن علی نخودکی » باغچه ای در نبودک داشت به آنجا رفتم و ایشان را پیدا کردم و به ایشان گفتم: من سه حاجت مهم دارم دلم می خواهد هر سه تا را خدا توی جوانی به من بدهد. یک چیزی یادم بدهید.

فرمودند: چی می خواهی؟

گفتم: یکی دلم می خواهد در جوانی به حج مشرف شوم. چون حج در جوانی یک لذت دیگری دارد.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

گفتم: دومین حاجتم این است که دلم می خواهد یک همسر خوب خدا به من عنایت کند.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

سوم اینکه خدا یک کسب آبرومندی به من عنایت فرماید.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

این عملی را که ایشان فرمودند من شروع کردم و توی فاصله ی سه سال، هم به حج مشرف شدم هم زن مؤمنه و صالحه خدا به من داد و هم کسب با آبرو به من عنایت کرد.

دعای دفع شر جن و انس

و از حضرت امام زین العابدین (ع) مرویستکه فرمود من پروا نمی کنم اگر جمع شوند برای ضرر من جنّ و انس هرگاه بگویم این کلمات را بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَمِنْ اللَّهِ وَالِی اللَّهِ وَفِی سَبِيلِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِلَیْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَإِلَیْكَ وَجَّهْتُ وَجْهَی، وَإِلَیْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، فَأَحْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِیْمَانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ وَ مِنْ خَلْفِی، وَ عَنْ یَمَیْنِی وَ عَنْ شِمَالِی، وَ مِنْ فَوْقِی وَ مِنْ تَحْتِی، وَادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ. به نام خدا و به خدا و از خدا و بسوی خدا

و در راه خدا خدایا به تو تسلیم کردم خودم را و بدرگاه تو گرداندم رویم را
و به تو واگذاردم کارم را پس نگهداریم کن به نگهداری ایمان، از پیش رویم و از پشت سرم و از راستم و از چپم و از بالای سرم و از زیر پایم و پشتیبانی کن
از من به قدرت و نیروی خودت زیرا که قدرت و نیروئی نیست جز به خدای والای بزرگ

فاخته پرنده ای شوم

فاخته پرنده ای که در مشهد «موسی کوتقی» گفته می شود. در روایات این حیوانات شوم معرفی شده اند. معنای صدای آن ها «فقدتکم فقدتکم» یعنی «بمیری، بمیرید»

است.//////////

شخصی می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) داخل شدم به من فرمود باهم به خانه ابراهیم «فرزند امام (علیه السلام)» برویم و بیمار بود در خانه ای او فاخته ای در قفس بود و صدا می کرد امام (علیه السلام) فرمود چرا فاخته در خانه نگهداری می کنی آیا نمی دانی شوم است و چه می گوید؟ عرض کرد نمی دانم فرمود اهل خانه را نفرین می کند و می گوید بمیرید بمیرید آن را خارج کن.

امام صادق (علیه السلام) هر وقت صدای فاخته می شنید جواب او را می داد: «لَنْفَقِدَنَّكَ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدِنَا»

ما تو را از دست بدهیم قبل از اینکه تو ما را از دست بدهی.

حداقل کاری که فاخته می کند، بین اهل خانه دشمنی می اندازد. نباید در خانه لانه داشته باشد یا تخم یا بچه داشته باشد.

فاخته یک سنجی از کبوترها هستند و ممکن است انواعی داشته باشد و یا اسم های مختلفی داشته باشد.

نشانه ی فاخته، ناله کردن آن است؛ شاید درباره خوردن فاخته هم نهی داشته باشیم.////

امام هادی (ع) شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمد «سلام الله علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تبار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جويا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از

دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

درمان پیسی و خوره

۱. در حدیث است که یونس بن عمار از پیسی که در بدنش ظاهر شده بود به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد. حضرت فرمود: «هنگامی که یک سوم آخر شب فرا می رسد وضو بگیر و مشغول نماز شب شو و این دعا را در آخرین سجده نماز بخوان: یا عَلِيُّ یا عَظِيمُ، یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ، یا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، یا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْطِنِي مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَاصْرِفْ عَنِّي مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَأَذْهَبْ عَنِّي هَذَا الْوَجَعِ (ونام آن بیماری را ببر) فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِي وَأَخْزَنِي [۲] ودر تضرع و دعا اصرار کن».

یونس بن عمار گوید: به سفارش امام عمل کردم، قبل از آنکه به کوفه برسم پیسی از من برطرف شد. . عده الداعی، ص ۲۵۷]

۲. در حدیثی دیگر آمده است که اسحاق بن اسماعیل و دیگران نیز از این بیماری به امام صادق علیه السلام شکایت کردند. حضرت فرمود: «وضو بگیرید و دو رکعت نماز بگزارید و حمد و ثنای الهی کنید و بر محمد و اهل بیت او صلوات بفرستید، سپس این دعا را بخوانید: یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحْمَنُ یا رَحْمَنُ، یا رَحِيمُ یا رَحِيمُ یا رَحِيمُ، یا وَاحِدُ یا وَاحِدُ یا وَاحِدُ، یا أَحَدُ یا أَحَدُ یا أَحَدُ، یا صَمَدُ یا صَمَدُ یا صَمَدُ، یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، یا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ، یا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ، یا رَبَّ الْعَالَمِينَ، یا رَبَّ الْعَالَمِينَ، یا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، یا مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ، یا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْطِنِي خَيْرَ الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةَ وَاصْرِفْ عَنْيَ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَذْهَبْ مَا بِي، فَقَدْ غَاظَنِي الْأَمْرُ وَأَخْزَنَنِي» ((مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۳۴))

۳. در روایتی دیگر فرمود: «سوره یاسین را با غسل بر ظرفی بنویس، سپس آن را با آب بشوی و آب حاصل از آن را بنوش تا پیسی برطرف شود». ((مکارم الأخلاق، ص ۳۸۴))

۴. در حدیثی دیگر فرمود: «سوره انعام را با غسل در ظرفی بنویس، سپس آن را با آب بشوی و آب آن را بنوش». ((مکارم الأخلاق، ص ۳۸۴))

۵. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خوردن چغندری که با گوشت گاو پخته شده باشد، پیسی را برطرف می کند». ((محاسن، ص ۵۱۹، ح ۷۲۴))

۶. در حدیثی دیگر فرمود: «هیچ چیز برای پیسی سودمندتر از تربت امام حسین (ع) نیست، (مقدار کمی) از آن را با آب باران بخور و بر محل بیماری بمال». ((مکارم الأخلاق، ص ۳۸۴))

درمان خوره (جذام)

۱. در کتاب مکارم الأخلاق آمده است: «آیات زیر را برای درمان خوره و پیسی بر ظرفی بنویس، سپس آن ظرف را بشوی و آب آن را بخور و این آیات را همراه خود داشته باش: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ [۹]. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَهُ مَثْنَى وَثُلَثَ وَرُبَاعَ) [۱۰] بِاسْمِ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ. و به جای فلان بن فلان، نام بیمار و پدرش برده شود» ((مکارم الأخلاق، فی الاستشفاء بالقرآن، ص ۴۴۳))

۲. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گوشت گاو، خوره و پیسی را برطرف می سازد». [بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۲۱۲، ح ۵.]

۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «موی بینی از مبتلا شدن به خوره جلوگیری می کند». بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۱۲، ح ۸

۴. نیز در حدیثی فرمود: «تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، خوره را برطرف می سازد». ((بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۱۲، ح ۹))

۵. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گرفتن شارب در هر روز جمعه، باعث حفظ از بیماری خوره می شود». [بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰])

۶. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «زمینه ابتلای به بیماری خوره در همه وجود دارد و خوردن شلغم، زمینه آن را از بین می برد». بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۱۳، ح ۱۶))
درمان بهق [بَهْک] لکه سفیدی که بر اثر علّتی غیر از بیماری برص روی پوست پیدا می شود.
در عربی به آن بهقمی گویند {

۲. در حدیث است که کسی از پیسی و بهق به امام صادق علیه السلام شکایت کرد. حضرت فرمود: «به حمام برو، حنا و نوره را با هم مخلوط کن و بر محل آن بمال، اثری از آن نخواهد ماند» ((طَبَّ الْأُمَمَة، ص ۷۱)).

حقوقی که به گردن مومن می آید...

روایتی که غیبت بخشیده نمی شود تا غیبت شده ببخشد. یا روایتی که می گوید غیبت منتقل کننده حسنات و سیئات هست. و روایتی که عده ای نقل کردند که پیامبر اسلام فرمود: مومن به گردن برادرش سی حق دارد که تا ادا نکند یا نبخشد پاک نمیشود و فرمود گاهی حقی به گردن انسان می ماند و روز قیامت آن حق مطالبه میشود و او حکم میشود. و باز حدیث نبوی است که هر که به گردنش حق آبرویی مالی است حلالیت بطلد قبل از اینکه روزی بیاید که درهم و دیناری ندارد لذا از حسنات او برمی دارند و اگر حسنات ندارد از سیئات طرف بر می دارند تو نامه عمل او می گذارند.

در حدیث نبوی دیگر آمده که کسی که غیبت مسلمانی را بکند تا چهل روز نماز و روزه قبول نیست مگر غیبت شده حلال کند.

مباهله

روز بیست و چهارم ذی الحجه بنا بر قول مشهور روزی است که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ با نصاری نجران مباهله کرد. و پیش از آنکه خواست مُباهله کند عبا بر دوش مبارک گرفت و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حَسَن و حسین عَلَیْهِمُ السَّلَام را داخل در زیر عبا نمود و گفت پروردگارا هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است که مخصوص ترین خلق بوده اند به او خداوندا اینها اهل بیت منند پس از ایشان برطرف کن شک و گناه را و پاک کن ایشان را پاک کردنی پس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر در شأن ایشان آورد

﴿پس حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ آن چهار بزرگوار را بیرون برد از برای مباهله چون نگاه نصاری بر ایشان افتاد و حَقِّیت آن حضرت و آثار نزول عذاب مشاهده کردند جُرْاءَت مُباهله ننمودند و استدعای مصالحه و قبول جزیه نمودند و در این روز نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رکوع انگشتی خود را به سائل داد و آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ در شأن ایشان نازل شد.

و بالجمله این روز روز شریفی است و در آن چند عمل وارد است :

← □ اوّل: غسل

← □ دوّم: روزه

← □ سوّم: دو رکعت نماز و آن مثل روز عید غدیر است در وقت و کیفیت و ثواب و آیه
الکرسی که در نماز مباحله است تا هُمْ فیها خالِدُونَ است

← □ چهارم: خواندن دعای مباحله که شبیه به دعای سحرهای ماه رمضان است/////////مامون
خلیفه ملعون از امام رضا علیه السلام سوال کرد مهم ترین ایه در ولایت امیرمومنان کدام
است؟ امام فرمود ایه مباحله که خداوند در این ایه علی را نفس پیامبر خوانده است.

مسئولیت امانت است...

حکومت علوی: حضرت امیر علیه السلام در نامه اش به یکی از دولتمردان می نویسد: ان
عملک لیس لک بطعمه! ولکنه فی عنقک امانه.
این مسئولین طعمه نیست بلکه امانتی بر گردن است.
ودر ای دیگر به کارگزارش می نویسد و اعلم یا رفاعه ان هذه الاماره امانه فمن خیانه فعليه لعنه
الله الی یوم القیامه {نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج 5، ص 36
لذا خود حضرت، وضع مالیش بعد از خلافت با قبل از خلافت فرق نکرد. نه خورد و خوراکش
بهرشد و نه وضع زندگیش. وبقول معاویه علیه اللعنه، اگر علی ع دو انبار یکی پر از طلا
و دیگری پر از کاه داشته باشد. انبار طلا را قبل از انبار کاه توزیع و انفاق می کند.
آن حضرت به مالک اشتر می فرماید:
فول علی امورک خیرهم ؛ (نهج البلاغه، نامه 53) پس کارها را به بهترین آنان واگذار کن .

بهترین ، و شایسته ترین فرد برا احراز مشاغل مختلف از نگاه امام علی (ع) ، کسی است که از یک سو تخصص لازم در مورد آن شغل را داشته باشد، و از سویی دیگر از ویژگی های مثبتی مثل دینداری ، پاکی و صلاحیت خانوادگی ، حیا و امانتداری بهره مند باشد. آن حضرت در این مورد می فرماید:

و توح منهم اهل التجربة و الحياء، من اهل البيوتات الصالحة و القدم في الاسلام ؛ (نهج البلاغه ، نامه 53) از میان آن ها افرادی را که اهل تجربه ، و حیا و پاکدامنی ، و از خانواده های شایسته بوده ، و در اسلام پیشگام ترند، انتخاب کن .

امام امت هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وبدست گرفتن حاکمیت نظام اسلامی ،اینچنین بودند

و وضع زندگی ایشان با قبل از انقلاب فرق نکرد.

امام خامنه ای نیز اینچنین هستند وتلاش کرده اند سیره علوی را در رهبری پیاده نمایند.

شهید رجائی وبعضی از دولتمردان نظام اسلامی نیز اینچنین بودند لذا بااینکه مدت کمی مسئولیت داشتند اما یاد وخاطره خوب آنها در دلها باقی است.

در حالی که در سایر حکومتها ،رسیدن به ریاست برای رسیدن به لذتهای دنیاست.برای این است که عده قلیلی از همه لذتهای دنیا بهره مند شوند واكثر مردم محروم بمانند.

از ویژگیهای حکومت علوی که باید در دولتمردان نظام اسلامی باشد تا رضایت خدا وخلق را جلب نماید.

1-پرکاری:حضرت امیر (ع) در حالی به حکومت رسید که با خرابی های زیادی مواجه شد.خرابی هایی که از گذشتگان در نتیجه انحراف از روش حکومت اسلامی پدید آمده بود.غارث بیت المال توسط عده ای خاص.محرومیت مسلمین از عمران وآبادانی.ملوم واقع شدن عده ای از مردم.

لذا حضرت امیر شبانه روز به خدمت به مسلمین مشغول بودند. در روایت است که یک روز دیدند حضرت در گرمای بعد از ظهر درحالی که سایر مردم در استراحتگاه های خود بودند، در کوچه ایستاده بودند. شخصی عرض کرد ای امیر مومنان! شما هم به استراحت بپردازید. حضرت فرمود اینجا ایستاده ام شاید مظلومی به من نیاز داشته باشد. آری حاکم نمی تواند به استراحت بپردازد درحالی که مردم به او نیاز دارند. در نظام اسلامی هم الحق وانصاف بعضی از کارگزاران پرکار هستند و نتیجه پرکاری آنان منجر به آبادانی کشور عزیزمان شده است.

2- رعایت بیت المال: کارگزاران باید در مصرف بیت المال خیانت نکنند. لذا وقتی طلحه وزیر برای صحبت های خصوصی نزد حضرت امیر رفتند آقا چراغی را خاموش کرده و چراغ دیگر روشن کردند. آندو با تعجب پرسیدند چرا؟ فرمود چون صحبت شما خصوصی است چراغ بیت المال را خاموش کردم و چراغ شخصی خود را روشن کردم. {موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج 4، ص 221}

آن حضرت وقتی وارد عراق شد، به مردم فرمود:

دخلت بلادکم بآءشمالی هذه و رحلتی و راحتى ها هی ، فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فاتنی من الخائنین ؛ (بحار الانوار، ج 40، ص 325) من با این جامه ها و این بار و بنه به سرزمین شما آمدم ؛ حال اگر از سرزمین شما با چیزی جز آنچه با آن آمدم بیرون بروم ، از خیانتکارانم .

3- دوری از تشریفات: حضرت امیر در ورود به یکی از شهرهای ایران دید عده ای دنبال او می دونند. علت را پرسید. گفتند ما برای احترام حاکمان این کار را می کنیم. حضرت سخت آنها را از این تشریفات بر حذر کردند.

4- برخورد با کارگزاران متخلف: نباید در حکومت اسلامی از خیانتها و اختلاس های کارگزاران چشم پوشی کرد. حتی اگر از نزدیکان باشد. لذا وقتی حضرت امیر، شنید که ابن

عباس کارگزار حضرت درمکه اختلاس کرده نامه ای به او نوشتند و فرمودند اگر این خبر صحت داشته باشد با همان شمشیری که بر مشرکین زدم بر تو هم ضربتی وارد می کنم و اگر حسنین (ع) هم این چنین کنند از من ترحمی نخواهند دید. {بحار الانوار، ج 33، ص 500}

سفر

سوره نمل آیه 69:

«قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبۃ المجرمین»

مسئله گردش در روی زمین (سیر در ارض) شش مرتبه و در سوره های آل عمران آیه 137، سوره انعام آیه 6، سوره نحل آیه 36، سوره نمل آیه 69، سوره عنکبوت آیه 20، سوره روم آیه 42 و سوره سبا آیه 18 آمده است

اهمیت سفر برای سلامتی

«رسول خدا (ص): مسافرت کنید تا سلامت باشید، تلاش کنید تا منفعت یابید و حج کنید تا بی نیاز شوید.» 410

«مسافرت کنید که اگر سودی نبردید حداقل بر عقلتان افزوده می گردد.» 411

امام صادق علیه السلام فرمود سفر برای شما بد است!.....

صدقه قبل از سفر

«امام ششم (ع): هرگاه خواستی به سفر بروی ابتدا صدقه بده!» 412

توصیه رسول خدا برای مسافرین

«امام ششم (ع): عده‌ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند: ما عازم مسافرت به شام هستیم. بما سخنی بیاموز! حضرت فرمود: شب هنگام، هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر رفتید، قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الکرسی را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می‌کند.

تنها سفر کردن مکروه است!

تنها سفر کردن. تنها خوابیدن. تنها غذا خوردن مکروه است.

هدیه آوردن

«رسول خدا (ص): هر که سفر می‌رود، در بازگشت برای خانواده‌اش، هدیه بیاورد اگر چه آن هدیه تکه سنگی باشد!» 340

با چه کسی سفر برویم؟

ابابصیر می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: جایز است انسان با افراد پولداری که خود نمی‌تواند مثل آنها خرج کند، سفر برود؟ حضرت فرمود: دوست ندارم که مؤمن خود را کوچک کند! بلکه با هم ترازان خود سفر برود.» 414

چند نفر باشند؟

«رسول خدا (ص): مناسبترین عدد برای سفر، چهار نفر است و اگر بر هفت تن فزونی گیرند، سر و صدا در می‌آید!» 415

خدمت کردن بهم

«رسول خدا (ص): سردهسته مسافرین خوبست به مسافرین خدمت کند.» 416

اسرار سفر را نقل نکند

«امام ششم (ع): مروّت و جوانمردی دو قسم است: یکی در سفر است که شامل بخشش توشه و غذایت به همسفران، شوخی در غیر حرام، عدم مخالفت با همراهان و عدم نقل مسائلی که در طول سفر پیش آمده و مسافرین راضی به نقل آن نیستند!

دوم جوانمردی و مروت در حضر و شهر و دیار خود است که شامل تلاوت قرآن، حضور در مساجد، مصاحبت با خوبان و کسب علم و دانش است

شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه‌ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدی «علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید» (25) (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

2- حرمت بیعت با کسی چون یزید «و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة» (26) (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

3- شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برما» (27) (خطاب به یارانش در کربلا).

4- اندک بودن انسانهای راستین در صحنه امتحان «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» (28) (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5- لزوم شهادت طلبی در عصر حاکمیت باطل «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا..» (29) (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6- زینت بودن شهادت برای انسان «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه» (30) (از سخنرانی امام حسین «ع» در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

7- تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله» (31) (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).

8- اوصاف پیشوای حق «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» (32) (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9- مردن در راه حق عار نیست. «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما» (33) (شعر از دیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).

10- تسلیم و رضا در برابر خواسته خداوند «رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابین» (34) (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

(در آستانه خروج (35) از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).

12- هدف از قیام اصلاح است نه تخریب! «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی» (36) (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

- 13- حرمت ذلت پذیری برای آزادگان و فرزندگان مؤمن «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید» [لا افر فرار العبید] (37) (درسخرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).
- 14- «هیئات منا الذلّة، یا بی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» (38) (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).
- 15- «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به» (39) (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).
- 16- پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعیم الدائمة» (40) (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).
- (که روز عاشورا هنگام پیکار با (41) سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می‌داد).
- 18- «موت فی عز خیر من حیاء فی ذل» (42) (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).
- 19- افراد بی دین می‌توانند لا اقل آزاد مرد باشند. «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» (43) (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).
- 20- یاری خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق «هل من ناصر ینصر ذریته الا طهار؟» (44) «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟» (45) (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).

مؤسس فرقه باطل اهل حق

سلطان اسحاق یا سلطان سهاک (۷۹۸-۶۷۵ ه.ق) مؤسس این اهل حق، در اواخر سده ۷ هجری قمری در قریه برزنجه واقع در شهرستان سلیمانیه عراق چشم به جهان گشود. پدرش شیخ عیسی برزنجه‌ای رئیس قادری‌های آن زمان بوده‌است و خانقاه و مریدانی داشته‌است، بعد از درگذشت پدر مریدان او گرد سلطان سهاک جمع شدند و برادران بنای مخالفت را با او نهادند. از این رو از برزنجه به قریه شیخان در شهر پاوه در کرمانشاه ایران هجرت کرد و در آنجا نیز از دنیا رفت. وی مؤسس مسلک اهل حق محسوب می‌شود و ارکان مزبور را به زبان کردی اورامانی به نام بیابس پردیوری منعقد گشت. این بیابس به طوری که خود سلطان صریحاً فرموده‌است. برای جماعت اهل حق، موبدا تغییر و تبدیل و تفسیر و تاویل ناپذیر است. هر کس از ارکان آن تجاوز نماید اهل حق خوانده نمی‌شود. یکی از کارهای مهم سلطان اسحاق، تشکیل خاندان‌های حقیقت به نام‌های خاموشی، یادگاری، شاه‌ابراهیمی، عالی‌قلندری، میرسوری، مصطفایی و حاجی باویسی بوده‌است. بعد از سلطان نیز چهار خاندان دیگر به نام‌های ذوالنوری و آتشیگی و شاه‌حیاسی و باباحیدری تأسیس شدند.

علت شهرت ابراهیم به مُجاب

درباره علت نام‌گذاری سید ابراهیم فرزند محمد فرزند موسی بن جعفر (ع)، به مُجاب گفته که وی در حرم حضرت سید الشهداء داخل شد و عرض کرد: السّلام علیک یا ابا. (سلام بر تو ای پدر) و در جواب، صدایی شنیده شد: و عَلَیکَ السّلام یا وکّدی. (و بر تو سلام ای فرزندم) و از این رو به «مُجاب» -یعنی کسی که او را پاسخ گفته‌اند- شهرت یافت

درویشی مساوی با ادم کشی

یکی از بزرگان می گفت: «در رژیم سابق هنگامی که مرا بازداشت کردند و نزد رییس ساواک تهران بردند او به من گفت من شنیده ام شما مرد عالم و متدینی هستید؛ ولی مطمئناً دیانت من از شما کمتر نیست من درویشم دم از مولا می زنم و هرچه خواسته ام از مولا گرفته ام؛ ولی با این حال من مخالفت با شاه را تحمل نمی کنم و اگر برای دفاع از او یک میلیون نفر را به گلوله ببندم باک ندارم». آن مرد بزرگ می گفت: «من فهمیدم که درویشی و صوفیگری با کشتن یک میلیون نفر بی گناه هم سازگار است».

پیام امام امیر المومنین، مکارم شیرازی ج 8 ص 133

دعای یا دائم الفضل علی البریه

خواندن این دعا از جمله اعمال شب جمعه است

ده مرتبه بگوید

يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّيِّئَةِ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةً وَاغْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

ای خدایی که فضل و کرم بر خلق دایم است و دو دست عطا و بخشش به جانب بندگان دراز است ای صاحب بخشش های بزرگدروود فرست بر محمد و آلش که در اصل خلقت و فطرت بهترین خلقتند ای خدای بلند مرتبه در همین شب گناه ما را ببخش.

نابغه قرآنی

به گزارش مشرق، "علی امینی" نابغه قرآنی که کشورهای اسلامی او را معجزه قرآن می نامند از شش سالگی حفظ و یادگیری قرآن را به کمک پدرش آغاز کرد و چنان در این راه با اراده و مصمم بود که بعد از چند سال در کودکی تبدیل به یک سخنران قرآنی شد.

علی با سن کمی که داشت بیش از هزار برنامه به زبان فارسی و عربی و نزدیک به هزار سخنرانی در نقاط مختلف کشور داشت و در بسیاری از کشورهای اسلامی حضور پیدا کرد. او چنان به خطابه مسلط است که گویی یک سخنران مو سپید کرده بالای منبر نشسته است.

این روزها این نابغه قرآنی در آستانه 14 سالگی طلبه پایه چهار حوزه علمیه قم است. وی در گفت و گویی صمیمی با تسنیم از مشغله‌های روزمره خود در کنار درس و بحث و خطابه می‌گوید: من به تفریحات دیگر هم می‌پردازم، به ورزش هم علاقه دارم و بخشی از اوقات فراغت خودم را صرف ورزش می‌کنم، فوتبال و پینگ‌پنگ جز ورزش‌هایی است که با دوستانم انجام می‌دهم. /// او از تجربه آزمون‌های مختلفش در مسیر قرآن‌آموزی تعریف می‌کند و اینکه برخی هم قصد می‌گیری داشته‌اند. وی می‌گوید: خیلی پیش آمده به طور مثال در سفری که به لبنان داشتیم، برنامه‌ای برای اهل تسنن در مسجدی در حال برگزاری بود، متوجه شدند یک نوجوان شیعه از ایران آمده آنجا نزدیک به چهل سؤال از من پرسیدند که من را گیر بیندازند واقعاً هم سؤال‌های سختی می‌پرسیدند، اما من با توسل به حضرت زهرا (س) توانستم سؤال‌ها را خوب جواب بدهم و آنها هم از جواب‌ها اعلام رضایت کردند. اما اینکه از آن موضوع ناراحت بشوم؛ نه، این اتفاقات طبیعی است و خواه و ناخواه در زندگی هر کسی رخ می‌دهد این مسائل باعث پیشرفت خود من شده است.

با مردان نامحرم هم ارتباط نداشته باشید؟

روزی از جناب استاد حسن زاده خواستم که نصیحت و ارشاد و موعظه‌ای برایم بیان فرمایند.

از جمله فرمودند: «سعی کنید با نامحرمان تماس نداشته و باشید؛ چه زن باشد و چه مرد!»

تعجب کردم و پرسیدم: «آیا مرد هم نامحرم می‌شود؟!»

فرمودند: «بله! هر کس با خدا انس نداشته باشد، نامحرم است!»

کتاب داستانهای حکیمانه در آثار استاد حسن زاده آملی ص ۱۲۲

«کار پلیدی که بکنید با شما می ماند و هر کار نیکی که انجام دهید به شما باز می گردد .»

پسر زنی به سفر دوری رفته بود و ماه ها بود که از او خبری نداشت.

بنابراین زن دعا می کرد که او سالم به خانه باز گردد . این زن هر روز به تعداد اعضاء خانواده اش نان می پخت و همیشه یک نان اضافه هم می پخت و پشت پنجره می گذاشت تا رهگذری گرسنه که از آنجا می گذشت نان را بر دارد . هر روز مردی گوژ پشت از آنجا می گذشت و نان را بر میداشت و به جای آنکه از او تشکر کند می گفت:

«کار پلیدی که بکنید با شما می ماند و هر کار نیکی که انجام دهید به شما باز می گردد .»

این ماجرا هر روز ادامه داشت تا اینکه زن از گفته های مرد گوژ پشت ناراحت و رنجیده شد .

او به خود گفت :

او نه تنها تشکر نمی کند بلکه هر روز این جمله ها را به زبان می آورد . نمی دانم منظورش چیست؟ یک روز که زن از گفته های مرد گوژ پشت کاملاً به تنگ آمده بود تصمیم گرفت از شر او خلاص شود بنابراین نان او را زهر آلود کرد و آن را با دستهای لرزان پشت پنجره گذاشت، اما ناگهان به خود گفت : این چه کاری است که میکنم ؟ بلافاصله نان را برداشت و در تنور انداخت و نان دیگری برای مرد گوژ پشت پخت .

مرد مثل هر روز آمد و نان را برداشت و حرف های معمول خود را تکرار کرد و به راه خود رفت . آن شب در خانه پیر زن به صدا در آمد . وقتی که زن در را باز کرد ، فرزندش را دید

که نحیف و خمیده با لباسهایی پاره پشت در ایستاده بود او گرسنه ، تشنه و خسته بود در حالی که به مادرش نگاه می کرد ، گفت : مادر اگر این معجزه نشده بود نمی توانستم خودم را به شما برسانم .

در چند فرسنگی اینجا چنان گرسنه و ضعیف شده بودم که داشتم از هوش می رفتم . ناگهان رهگذری گوژ پشت را دیدم که به سراغم آمد . او لقمه ای غذا خواستم و او یک نان به من داد و گفت : «این تنها چیزی است که من هر روز میخورم امروز آن را به تو می دهم زیرا که تو بیش از من به آن احتیاج داری » وقتی که مادر این ماجرا را شنید رنگ از چهره اش پرید . به یاد آورد که ابتدا نان زهر آلودی برای مرد گوژ پشت پخته بود و اگر به ندای وجدانش گوش نکرده بود و نان دیگری برای او نپخته بود ، فرزندش نان زهر آلود را می خورد . به این ترتیب بود که آن زن معنای سخنان روزانه مرد گوژ پشت را دریافت :

هر کار پلیدی که انجام می دهیم با ما می ماند

و نیکی هایی که انجام می دهیم به ما باز میگردن

اصفهان را دو چیز صاف نگه داشته است

سید هاشم حدّاد شاگرد سید علی قاضی از (عرفاء) در سفری که به اصفهان داشتند ، فرمودند :

اصفهان را دو چیز صاف نگه داشته است : یکی وجود موحّدان و عارفان و حکمای اسلامی است که در قبرستان تخت فولاد دفن هستند و دیگری وجود دختران جوان معصومی است که شبها سجاده هایشان را برای عبادت و طاعت خداوند پهن می کنند . هیچ جا من بقدر اصفهان

دختران متهم شدند به آم . جانهای پاک ایشان در شبها ، فضای اصفهان را به صورت دیگری درآورده است. (ناگفته‌های عارفان ، صادق حسن زاده : ص 237)

همسر را برای نماز شب بیدار کنید!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

رحم الله رجلا قام من الليل فصلى و ايقظ امرأته فصلت ، فان ابت نضح في وجهها الماء، رحم الله امرأة قامت من الليل فصلت و ايقظت زوجها، فان ابى نضحت في وجهه الماء؛

خدا رحمت کند، مردی را که شب از خواب برخیزد و نماز شب بخواند و همسرش را نیز براین عمل تشویق نماید، و اگر بیدار نشد (با اجازه قبلی او) به صورت وی آب پاشد و او را بیدار کند و همچنین خدا بیامرزد زنی که در شب برخیزد و نماز شب بخواند و شوهرش را نیز بدین عمل وادار کند و اگر از جای برخواست (با اذن قبلی او) آب به صورتش پاشد، تا او را بیدار کند. (میزان الحکمه ، ج 5، ص 418).

قضای نماز شب

رسول خدا (ص): خداوند به کسی که نماز شب ترک شده را در روز قضا کند ، افتخار می کند و می فرماید: ای فرشتگان من ! بنده من قضای چیزی را که من بر او واجب نکرده ام بجا می آورد ، شاهد باشید که من او را آمرزیدم . (بحارالانوار - ج 87- ص 202)

بیدار نشدن مرحوم آخوند کاشی برای نماز شب

«حضرت حجة الاسلام والمسلمین آسید محمد حسین مدرس» در اصفهان فرمودند:

یک روز طلبه ها جشنی گرفته بودند از آخوند کاشی هم دعوت می کنند که در آن جشن شرکت کنند،

ایشان هم تشریف می آورند و تا دیر وقت مشغول بودند و برای نماز شب بیدار نشده بلکه برای نماز صبح از خواب بیدار می شوند.

دوباره «هفده ربیع» طلبه ها جشن می گیرند و آخوند را دعوت می کنند که تشریف بیاورند و این بار هم ایشان خوابشان می برد.

شب در خواب «حضرت رسول» صلی الله علیه و آله را می بینند و حضرت می فرمایند: ما دفعه قبل «نهم ربیع» را به خاطر شادی قلب دخترم «زهرا سلام الله علیها» تو را بخشیدیم که نماز شب ترک شد ولی «هفدهم ربیع» چرا خوابت برده بلند شو نماز شب را بخوان (داستانهای شیرین از نماز شب)

نماز خوف مسلمانان باعث اسلام آوردن خالد بن ولید شد!

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با عده ای به عزم (مکه) وارد سرزمین (مکه) شدند و جریان به گوش قریش رسید، خالد بن ولید و سر پرستی یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه در کوههای نزدیک مکه مستقر شد، هنگام ظهر (بلال) اذان گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند، خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار پر ارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرامی می دارند باید از فرصت استفاده کرد و با یک حمله برق آسا و غافلگیرانه در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت در این هنگام آیه نماز خوف نازل شد و دستور داد (نماز خوف) را که یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می

شود خالد بن ولید با مشاهده این صحنه ایمان آورده و مسلمان شد. (تفسیر تیان ج 3 ص

311)

کیفیت نماز خوف: قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا اسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ...» (و چون (ای پیامبر (صلی الله علیه واله)) میان مؤمنان (رزمندگان) هستی و برای آنها نماز به پا می‌کنی، گروهی از آنها با تو بایستند و سلاحهای خویش را بگیرند، و چون سجده کردند، عقبدار شما شوند گروهی دیگر که نماز نخوانده‌اند، بیایند و با تو نماز گزارند. آنها باید وسایل دفاعی و سلاحهایشان را (در حال نماز) با خود حمل کنند.» [نساء/سوره ۴، آیه ۱۰۲]

بدین ترتیب، امام جماعت، لشکریان را دو دسته کرده، یک گروه را در مقابل دشمن قرار می‌دهد دسته دوم را برای اقتدا کردن به نماز فرا می‌خواند و یک رکعت را با این نماز گزاران خوانده، پس از برخاستن، رکعت دوم را تا آن حد طول می‌دهد که گروه دیگری که قبلاً در مقابل لشکریان دشمن قرار داشتند، جهت اقتدا به او می‌آیند، پس از رسیدن، آن دسته تکبیر گفته و با امام به رکوع می‌روند و پس از سجود، امام برای تشهد می‌نشیند و نماز گزاران جهت انجام دادن رکعت دوم بر خاسته، رکعت دوم را تمام می‌کنند و پس از تشهد به امام که تشهد را برای رسیدن دسته دوم طول داده، می‌پیوندند و با امام جماعت نماز را تمام می‌کنند. در نماز سه رکعتی امام مخیر است که با گروه اول یک رکعت و با گروه دوم دو رکعت نماز را جماعت بخواند و یا به عکس با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) چگونه وضو می‌گرفت؟

ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م 274 یا 280) (30) به اسنادش نقل می‌کند، امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و هر پسرش محمد با او بود به پسرش فرمود: ای محمد برای من ظرف آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم، محمد آب آورد، حضرت با دست چپ آب بر دست راست ریخت و فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ

طهورا و لم يجعله نجسا سپس به آن استنجا کرد و این دعا را خواند: اللهم حصن فرجی و اعفه ، و استر عورتی و حرمنى على النار ؛ بعد از آن آب در دهان مضمضه کرد و فرمود: اللهم لقنى حجتى يوم القاك و انطق لسانى ؛ خدای در روزی که تو را ملاقات می کنم ، حجت و برهان قطعی به من القا کن و زبانم را بدان گویا گردان . آن گاه استنشاق کرد و آب را در بینی کشید و عرض کرد: اللهم لا تحرمنى ریح الجنه ؛ خدایا بوی بهشت را بر من حرام مفرما، و از جمله کسانی قرارم ده که بوی بهشت و نکهت پاک آن را می یابد. سپس حضرت صورت خود را شست و گفت : اللهم بیض وجهی يوم تبيض وجوه ، و تسود وجوه ، و لا تسود وجهی يوم تبيض وجوه و تسود وجوه ؛ خدایا روزی که چهره هایی سفید و صورتهایی سیاه می شود، روی مرا سفید گردان ، و صورتم را سیاه مدار در روزی که چهره هایی سفید و صورتهایی سیاه می شود. آن گاه دست راست خود را شست و عرض کرد: اللهم اعطنی کتابی الیمینی والخلد فی الجنان بیساری ؛ خدایا نامه کردارم را به دست راستم عطا فرما و برات جاودانه زیستن در بهشت را به دست چپم ده . سپس حضرت دست چپ را شست و گفت : اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ، و لا تجعلها مغلوله الى عنقی ، و اعوذ بك من مقطعات النیران ؛ خدایا نامه اعمالم را به دست چپم مده و به گردنم مبند و به تو پناه می برم از تکه پاره های آتش . آن گاه مسح بر سر کشید و عرض کرد: اللهم غشنى برحمتك و برکاتك و عفوك ؛ خدایا به رحمت و برکات و بخشایش خود مرا فرا بگیر. سپس بر دو پا مسح کشید و گفت : اللهم ثبتنی علی الصراط، يوم تزل فيه الاقدام ، واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ؛ خدایا روزی که پاها بر صراط می لغزند مرا ثابت قدم بدار، سعی و تلاش مرا در چیزی قرار ده که تو را خرسند می سازد. آنگاه سر خویش به جانب محمد، پسرش بلند کرد و فرمود: ای محمد هر کس مانند من وضو بگیرد و چون من این اذکار را بخواند، خداوند در برابر هر قطره آب ، برای او فرشته ای می آفریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و ثواب آن را تا قیامت برای او می نویسد . (نام مولف : آیه الله جوادی آملی ، رازهای نماز)

فدایت شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من می ترسم که (مبادا) منافق باشم (چه کنم؟)

((عبدالله بن سنان)) می گوید: من در مجلسی خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم یکی از افراد مجلس به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من می ترسم که (مبادا) منافق باشم (چه کنم؟) حضرت فرمود: آنگاه که تو روز و شب در خانه ات تنها هستی آیا نماز نمی خوانی؟ عرض کرد: چرا حضرت پرسید: برای چه کسی نماز می خوانی؟ گفت: برای خدا عز و جل امام فرمود: تو چگونه منافقی در حالی که برای خدا عز و جل نماز می خوانی، نه برای غیر خدا؟ (نور الثقلین ج 1 ص 566)

نماز خربزه ای!

یکی از مومنین می گوید در اوقات تشرف به مکه معظمه، روزی به عزم تشرف به مسجدالحرام و خواندن نماز در آن مکان مقدس، از خانه خارج شدم، در اثنای راه، خطری پیش آمد و خداوند مرا از مرگ نجات داد و با کمال سلامتی از آن خطر رو به مسجد آمدم، نزدیک در مسجد، خربزه زیادی روی زمین ریخته و صاحبش مشغول فروش آنها بود، قیمت آن را پرسیدم، گفت آن قسمت، فلان قیمت و قسمت دیگر ارزانتر و فلان قیمت است، گفتم پس از مراجعت از مسجد مقداری می خرم و به منزل می برم، پس به مسجدالحرام رفتم و مشغول نماز شدم، در حال نماز در این خیال شدم که از قسمت گران آن خربزه بخرم یا قسمت ارزانترش و چه مقدار بخرم و خلاصه تا آخر نماز در این خیال بودم و چون از نماز فارغ شده و خواستم از مسجد بیرون روم، شخصی از در مسجد وارد و نزدیک من آمد و در گوشم گفت خدایی که امروز تو را از خطر مرگ نجات بخشید، آیا سزاوار است که در خانه او نماز خربزه ای بخوانی؟! فوراً متوجه عیب خود شده و بر خود لرزیدم، خواستم دامنش را بگیرم اما او را نیافتم (داستانهای شگفت، ص 91).

صدقه دادن باغ برای عدم حضور قلب در نماز

منقول است که «ابن طلحه» در بستان خود نماز می گزارد، در اثنای نماز نظرش به مرغی افتاد که بر درخت بود و می خواست از وسط درخت خارج شود، به آن مرغ سرگرم شد به قسمی که ندانست چند رکعت نماز بجای آورده است. انقدر ناراحت شد که چرا در نماز مشغول به دیدن پرنده ای شده است که فوراً.

خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و حالش را بیان نمود و عرض کرد: «بستانم را صدقه قرار دادم، به هر مصرفی که صلاح می دانید به مصرف برسانید». (صلوة الخاشعین، شهید دستغیب، ص 95)

ضامن معتبر

(این داستان مربوط به سه دهه پیش است که از زبان علامه حسن زاده آملی نقل می شود)
اذان مغرب نزدیک بود و من باید برای نماز مغرب و عشاء آماده می شدم، به طرف اتاق رفتم، گنجی را باز کردم. سفره خاک را برداشتم و گشودم، کف دست هایم را با خاک، آشنا ساختم، تک اندم و بر صورت کشیدم؛ از بالای پیشانی تا زیر ابروان و ... بله، من تیمم کردم، 5 سال بود که تیمم می کردم، دیگر خسته شده بودم. آب برای چشمانم ضرر داشت و من هم سخت به آن ها نیازمند بودم. بدون چشم که نمی شود مطالعه کرد، تدریس کرد، نوشت و یا حتی به خوبی راه رفت.

یک عالم دینی و یک محقق علمی، اگر پا نداشته باشد، می تواند به کارش ادامه دهد، ولی بدون چشم هرگز! پزشک معالجم می گفت: اگر به چشمانت نیاز داری، نگذار قطره ای آب به آن برسد. درست به خاطر دارم که شب چهارشنبه، اول اسفندماه سال 1363 هجری شمسی بود.

نماز که خواندم سفره شام پهن بود. مثل همیشه شام مختصر و سبکی تناول کردم اما در عین حال، مزاجم بنای بهانه را گذاشت و در آن هوای سرد مرا به داخل حیاط کشاند و تا ساعت 12 شب به پیاده روی و قدم زدن وا داشت. بدجوری خسته شده بودم و خواب هم به من فشار می آورد، ولی من سعی می کردم تا حد امکان دیرتر به رختخواب بروم تا اندکی غذایم هضم شود. بالاخره به رختخواب رفتم. هنوز سرم به بالش نرسیده بود که خوابم برد، خوابی عمیق و شیرین. خودم را در محضر ولی الله الاعظم، حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) دیدم، خواستم چیزی بگویم اما جرأتش را پیدا نکردم، آقا با نگاهی مملو از مهر و محبت به من نگریست و با اشاره دست و گاه خود به من فهماند که؛ چرا این روزها کمتر خود را به ما نشان می دهی؟ سعی کردم چیزی بگویم. می خواستم عرض کنم که آقا، خودتان که بهتر می دانید این روزها چقدر مشغول تدریس و تألیف بوده و گرفتارم، البته همه اینها هم در جهت خدمت به شما است، ولی ... ولی در عین حال چشم! اطاعت می کنم. همین صبح زود به زیارت بی بی فاطمه معصومه(س) مشرف خواهم شد و عذر خواهم خواست، حق با شماست. مدتی است که به زیارت بی بی مشرف نشده ام...

توی همین افکار غوطه ور بودم که آقا، بزرگوارانه، مسیر سخن را تغییر داد و اجازه نداد که بیش از آن خجالت بکشم و فرمود: ما ضامن چشمان توایم، ناگهان از خواب بیدار شدم، به سوی شیر آب رفتم و با خیال راحت وضو گرفتم، دیگر هیچ بیم و واهمه ای از جهت چشمانم نداشتم زیرا معتبرترین ضامن، آن را ضمانت کرده بود، همان آقایی که به «ضامن آهو» معروف است. دیگر چشمانم درد نمی کردند و اکنون نیز که چند سال از آن زمان می گذرد از هر جهت سالم اند، هیچ شکی ندارم که تا آخر عمر، چشمانم سالم بوده و بینایی خوبی خواهم داشت

سخنان امام رضا علیه السلام:

امام فرمود: هر که به هر مقداری که در توانش می باشد، باید برای اهل منزل خود انفاق و خرج کند).....(فرمود: مریضی، برای موء من سبب رحمت و آمرزش گناهانش می باشد و برای کافر عذاب و لعنت خواهد بود.

سپس افزود: مریضی، همیشه همراه موء من است تا آن که از گناهانش چیزی باقی نماند و پس از مرگ آسوده و راحت باشد).....(فرمود: چنانچه مردم خوراک خویش را کم کنند و پرخوری ننمایند، بدن های آن ها دچار امراض مختلف نمی شود).....(فرمود: گیاه کاسنی شفای هزار نوع درد و مرض است، کاسنی هر نوع مرضی را در درون انسان ریشه کن می نماید).....(مود: سعی نمائید هر روز، از عطر استفاده نمائید و اگر نتوانستید یک روز در میان، و اگر نتوانستید پس هر جمعه خود را معطر و خوشبو گردانید).....(فرمود: بهترین کارها، شغل کشاورزی است، چون که در نتیجه کشت و تلاش، همه انسان های خوب و بد از آن استفاده می کنند.

اما استفاده خوبان سبب آمرزش گناهان می باشد، ولی استفاده افراد فاسد و فاسق موجب لعن ایشان خواهد شد، همچنین تمام پرنده ها و چرندگان از تلاش و نتیجه کشت بهره مند خواهند شد).....(فرمود: «اینکه سهم زنان نصف سهم مردان از میراث است به خاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی می گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد).....(فرمود: زمانیکه از امری ترسیدی صد آیه از قرآن بخوان از هر جا که خواهی بعد بگو

اَللّٰهُمَّ اكْشِفْ عَنِّيْ الْبَلَاءَ

سه مرتبه)

فرمود: ما بین طلوع سپیده صبح تا طلوع خورشید ملائکه الهی ارزاق انسان ها را سهمیه بندی می نمایند، هر کس در این زمان بخوابد غافل و محروم خواهد شد.....قالَ عَلَيْهِ السَّلام: مَا مِنْ

عَبْدِ زَارَقَبَرٍ مُؤْمِنٍ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرَّاتٍ، إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ).....(قال عليه السلام: الأخُّ الأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الأبِّ. برادر بزرگتر مانند پدر می باشد..

امام رضا علیه السلام فرمود: «عقل مسلمان کامل نمی شود مگر با این ده خصلت: از او انتظار خیر می رود. شر از او صادر نمی شود. خیر کم دیگران را زیاد می شمارد. خیر زیاد خود را کم می شمارد. از تقاضای زیاد مردم خسته نمی شود. از طلب علم ملول نمی گردد. فقر در راه خدا برایش از ثروت بهتر است. ذلت در راه خدا از عزت در نزد دشمن بهتر است. به گمنامی بیشتر از شهرت میل دارد.

سپس امام فرمود: دهم و دهمی چیست؟ پرسیدند: چیست؟

امام فرمود: هر که را ببیند بگوید او از من بهتر و با تقوا تر است»

هفت چیزی که مسخره دارد چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

1- کسی که با زبانش استغفرالله بگوید ولی در دل از گناهی که کرده پشیمان نباشد خودش را مسخره کرده

2- کسی که از خدا توفیق کار خیر طلب کند ولی تلاش و کوششی نداشته باشد خود را مسخره کرده

3- کسی که از خدا بهشت بخواهد و در انجام عبادات صبر نکند و در ترک معاصی صبر نداشته باشد خود را مسخره کرده

4- کسی که از آتش جهنم به خدا پناه برد ولی از لذت گناه دست برد ندارد خودش را مسخره کرده

5- آنکس که یاد مرگ کند و از آن ترس داشته باشد ولی خود را برای مرگ آماده نکند (یعنی اعمال خیر انجام ندهد و از گناهانش استغفار نکند) خودش را مسخره کرده

6- کسی که خدا را یاد کند و مشتاق دیدار او باشد ولی در گناهان اصرار ورزد خود را مسخره کرده

7- کسی که بدون توبه از خدا طلب عفو و بخشش کند، خودش را مسخره کرده است.
داستان ضامن آهو

“صیادی در بیابانی قصد شکار آهوئی می کند و آهو شکارچی را مسافت قابل توجهی به دنبال خود می دواند و عاقبت خود را به دامن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که اتفاقاً در آن حوالی حضور داشت می اندازد. صیاد که می رود آهو را بگیرد، با ممانعت حضرت رضا (ع) مواجه می شود، ولی صیاد چون آهو را صید و حق شرعی خود می دانست، در مطالبه و استرداد آهو پافشاری می کند.

امام حاضر می شود، مبلغی بیشتر از بهای آهو، به شکارچی بپردازد تا او آهو را آزاد کند. شکارچی نمی پذیرد و به عرض می رساند: الا و بالله، من همین آهو را که حق خودم است، می خواهم و نه غیر آن را ...

و آن وقت آهو به زبان می آید و سخن گفتن آغاز می کند و به عرض امام می رساند که من دو بچه شیری دارم که گرسنه اند و چشم به راه اند که بروم شیرشان بدهم و شیرشان کنم. علت فرارم هم همین است و حالا شما ضمانت مرا نزد این شکارچی بفرمایید که اجازه دهد بروم و بچه هایم را شیر دهم و برگردم و تسلیم صیاد شوم.

امام رضا (ع) هم ضمانت آهو را نزد شکارچی کرد و خود را به صورت گروگان در اختیار وی قرار داد. آهو رفت و به سرعت بازگشت و خود را تسلیم شکارچی کرد. شکارچی که این وفای به عهد را می بیند، منقلب می گردد و آن گاه متوجه می شود که گروگان او، علی بن موسی الرضا است.

بدیهی است فوراً آهو را آزاد می کند و خود را به دست و پای حضرت می اندازد و عذر می خواهد و پوزش می طلبد. حضرت نیز مبلغ قابل توجهی به او می دهد و تعهد شفاعت او را

در قیامت نزد جدش می‌کند و صیاد را خوشدل روانه می‌سازد. آهو هم که خود را آزاد شده حضرت می‌داند، اجازه مرخصی می‌طلبد و به سراغ لانه و بچه‌های خود می‌رود

ایه الله مرعشی نجفی فرمود:

شب اول قبر آیت‌الله شیخ مرتضی حائری قدس سره، برایش نماز لیلۃ الدفن خواندم، همان نمازی که در بین مردم به نماز وحشت معروف است. بعدش هم یک سوره یاسین قرائت کردم و ثوابش را به روح آن عالم هدیه کردم. چند شب بعد او را در عالم خواب دیدم. حواسم بود که از دنیا رفته است. کنجکاو شدم که بدانم در آن طرف مرز زندگی دنیایی چه خبر است؟!

پرسیدم: آقای حائری، اوضاع تان چطور است؟ آقای حائری که راضی و خوشحال به نظر می‌آمد، رفت توی فکر و پس از چند لحظه، انگار که از گذشته‌ای دور صحبت کند شروع کرد به تعریف کردن... وقتی از خیلی مراحل گذشتیم، همین که بدن مرا در درون قبر گذاشتند، روحم به آهستگی و سبکی از بدنم خارج شد و از آن فاصله گرفت. درست مثل اینکه لباسی را از تنت درآوری. کم کم دیگر بدن خودم را از بیرون و به طور کامل می‌دیدم. خودم هم مات و مبهوت شده بودم، این بود که رفتم و یک گوشه‌ای نشستم و زانوی غم و تنهایی در بغل گرفتم.

ناگهان متوجه شدم که از پایین پاهایم، صداهایی می‌آید. صداهایی رعب‌آور و وحشت‌افزا! صداهایی نامأنوس که موهایم را بر بدنم راست می‌کرد. به زیر پاهایم نگاهی انداختم. از مردمی که مرا تشیع و تدفین کرده بودند خبری نبود. بیابانی بود برهوت با افقی بی‌انتها و فضایی سرد و سنگین و دو نفر داشتند از دور دست به من نزدیک می‌شدند. تمام وجودشان از آتش بود. آتشی که زبانه می‌کشید و مانع از آن می‌شد که بتوانم چشمانشان را تشخیص دهم. انگار داشتند با هم حرف می‌زدند و مرا به یکدیگر نشان می‌دادند. ترس تمام وجودم را فرا گرفت و بدنم شروع کرد به لرزیدن. خواستم جیغ بزنم ولی صدایم در نمی‌آمد. تنها دهانم باز

و بسته می شد و داشت نفسم بند می آمد. بدجوری احساس بی کسی غربت کردم: - خدایا به فریادم برس! خدایا نجاتم بده، در اینجا جز تو کسی را ندارم....

همین که این افکار را از ذهنم گذرانیدم متوجه صدایی از پشت سرم شدم. صدایی دلنواز، آرامش بخش و روح افزا و زیباتر از هر موسیقی دلنشین! سرم را که بالا کردم و به پشت سرم نگریستم، نوری را دیدم که از آن بالا بالاهاى دور دست به سوى من می آمد. هر چقدر آن نور به من نزدیکتر می شد آن دو نفر آتشین عقب تر و عقب تر می رفتند تا اینکه بالاخره ناپدید گشتند. نفس راحتی کشیدم و نگاه دیگری به بالای سرم انداختم. آقای را دیدم از جنس نور. نوری چشم نواز آرامش بخش. ابهت و عظمت آقا مرا گرفته بود و نمی توانستم حرفی بزنم و تشکری کنم، اما خود آقا که گل لبخند بر لبان زیبایش شکوفا بود سر حرف را باز کرد و پرسید: آقای حائری! ترسیدی؟

من هم به حرف آمدم که: بله آقا ترسیدم، آن هم چه ترسی! هرگز در تمام عمرم تا به این حد نترسیده بودم. اگر یک لحظه دیرتر تشریف آورده بودید حتماً زهره ترک می شدم و خدا می داند چه بلایی بر سر من می آوردند.

بعد به خودم جرأت بیشتر دادم و پرسیدم: راستی، فرمودید که شما چه کسی هستید.

و آقا که لبخند بر لب داشت و با نگاهی سرشار از عطف، مهربانی و قدرشناسی به من می نگریستند فرمودند: - من علی بن موسی الرضا(ع) هستم. آقای حائری! شما 38 مرتبه به زیارت من آمدید من هم 38 مرتبه به بازدیدت خواهم آمد، این اولین مرتبه اش بود 37 بار دیگر هم خواهم آمد

هدایت این شیخ

در نجف شیخی بود پیرمرد، اهل مازندران که بی جهت به امام خمینی (ره) بدبین بود و طلاب را از رفتن به درس امام نهی می کرد.

روزی دیدم این شیخ پیرمرد آمده دم در منزل و درب را می بوسد و می گوید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا....

گفتم: مگر چه شده است؟

گفت: یک شب خواب دیدم... امام زمان (علیه السلام) فرمود: روح الله!

آقای خمینی عبايش را جمع کرد و گفت: بله آقا، گفت: بیا جلو، و آقا تندتند رفت جلو، وقتی خدمت امام زمان (عج) رسید دیدم قدها مثل هم مساوی، جوری نبود که حضرت مهدی (عج) بلند و یا آقای خمینی کوتاه تر باشد، طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان (عج) بود و ربع ساعت می گفت: چشم، فلان چیز را انجام دادم، انجام می دهم ان شاء الله، درست ربع ساعت تندتند حضرت تو گوش روح الله می گفت.

وقتی مطلب تمام شد، دو متر و یا یک متری فاصله گرفت و حضرت رفت بنشیند، آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تعظیمی کردند و آقای خمینی برگشت، عقب عقب، نه اینکه پشتش را بکند و به حرم نرفت.

اهمیت قناعت:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به روزی کم خداوند سبحان راضی گردد خداوند سبحان هم به عمل اندک او راضی شود .

علی علیه السلام فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کافیت نباشد .

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم «ما قَلَّ و کفی خیر مما کَثُرَ» والهی... پیامبر فرمود آنچه کم و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاد ولی انسان را از خدا غافل کند..... از علی علیه السلام درباره تفسیر آیه: «فلنحیینه حیاة طیب» بر هر مرد و زنی که شایسته عمل کنند زندگی زیبایی عنایت می‌کنیم.

سؤال کردند حیات طیبه یا زندگی زیبا چیست؟ حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

امام ششم علیه السلام فرمود: زمانی که حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت: تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم؟ پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد..... پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم!

«یعملون ظاهراً من الحیاة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون» به کار دنیا مشغول شده از آخرت غافلند.

علامتهای افراد غافل: 1- بناء کردن خانه‌ها (بیش از حد نیاز) 2- محکم کردن قلعه‌ها و کاخها (به عنوان اینکه بر قدرت خود تکیه کنند و در مقابل خدا قدرت نمایی نمایند)

3- زینت کردن مساجد (که به ظاهر سازی مساجد می‌پردازند ولی از یاد خدا غافلند)

4- هدف بودن دنیا (دنیا طلب بودن و دنیا را بر آخرت ترجیح دادن)

5- خدا بودن شکم! (فقط برای شکمشان تلاش و زندگی می‌کنند)

6- تکیه کردن بر دنیا (بجای تکیه بر خدا و بیاد آخرت بودن بر دنیا و زینتهای آن تکیه می‌کنند و دنیا را ابدی می‌پندارند)

- 7- محراب شدن زنان! (بدنبال زنانشان افتاده فقط حرفهای آنان را گوش می دهند و همه اختیارات خود را به زنانشان محول می کنند)
- 8- شرف شدن درهم و دینار (شرافتشان، پول و درهم و دینار است و شرافت انسانی ندارند)
- 9- همت شدن شکم (همه چیز را برای شکم انجام می دهند).
- 10- جسمشان سیر نمی شود (بخاطر رها کردن هوای نفسشان، هرچه از دنیا استفاده می کنند سیر نمی شوند و هرچه به ثروت و مکننتشان افزوده می گردد باز احساس گرسنگی و کم داشتن می نمایند. همانطور که در روایات دنیا به آب دریا برای فرد تشنه تشبیه شده که هرچه از آب دریای خورده بیشتر تشنه می شود!) 11- دلشان خاشع نمی گردد (بخاطر توجه به دنیا از خدایشان غافل شده و در خود احساس خشوع و ترس از ذات اقدس الهی نمی کنند)
- 12- قطع رحم می نمایند (بخاطر اینکه فامیلهای از مال آنها بهره ای نبرند با فامیلهایشان مخصوصا فامیلهای فقیر قطع رابطه می نمایند)
- 13- حرص را علنی می کنند (برای رسیدن به دنیای بیشتر از تظاهر به دنیاطلبی ابایی ندارند)
- 14- حسد را ظاهر می کنند (برای از بین بردن رقبا و کوچک کردن آنها در سر راه دنیاطلبی از تظاهر به حسادت نسبت به رقبایشان واهمه ای ندارند)
- 15- از خیر دوری می کنند (آدم دنیا طلب نمی تواند بدنبال کارهای خیر باشد بلکه از خیر فرار می نماید تا مالش محفوظ بماند)
- 16- شراب را حلال می دانند و آن را نبیذ می خوانند
- 17- ربا می خورند

18- با بدان دوستی وبا خوبان دشمنی می کنند

19- حق در نزدش باطل وباطل در نزدش حق است

20- کسانی را که دنباله رو پیامبر هستند رامسخره می نمایند

21- شکر الهی را نمی کنند: «ولکن اکثر الناس لا يشكرون»

22- بدنبال فسق وفجورند: «وانّ كثيراً من الناس لفاسقون»

23- به آیات الهی ایمان نمی آورند: «ولکن اکثر الناس لا يؤمنون»

24- در مقابل حق لجوج و سرسختند: «كان الانسان اكثر شىء جدلاً»

25- مشغول به جمع آوری مال هستند

«روزی امیرالمؤمنین (ع) به بازار رفت و وقتی دید که مردم مشغول کسب و کاسبی هستند به

گریه افتاد. وقتی علت گریه را از

حضرت پرسیدند، فرمود: روز که بدنبال دنیا هستید و شب هم به استراحت می پردازید. پس کی

بیاد خدا هستید؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: در زمان رسول خدا، در آغاز هجرت یکی از مومنین صغه به نام

سعد بسیار در فقر و ناداری به سر می برد و همیشه در نماز جماعت، ملازم پیامبر خدا بود و

هرگز نمازش ترک نمی شد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وقتی او را می دید، دلش به

حال او می سوخت و نگاه دلسوزانه به او می کرد.

غریبی و تهیدستی او رسول خدا را سخت ناراحت می کرد، روزی به سعد فرمود: اگر چیزی

به دستم برسد تو را بی نیاز می کنم. مدتی از این جریان گذشت، رسول خدا صلی الله علیه

و اله و سلم از این که چیزی به او نرسید تا به سعد کمک کند، غمگین شد خداوند وقتی

رسولش را این گونه غمگین یافت، جبرئیل را به سوی او فرستاد جبرئیل که دو درهم

همراهش بود، به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا

صلی الله علیه و اله و سلم خداوند اندوه تو را به خاطر سعد دریافت، آیا دوست داری که سعد بی نیاز گردد، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: آری. جبرئیل گفت، این دو درهم را به سعد بده و به او دستور بده که با آن تجارت کند پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن دو درهم را گرفت و سپس برای نماز از منزل خارج شد؛ دید سعد کنار حجره مسجد ایستاده و منتظر رسول خداست. وقتی که سعد را دید، فرمود: ای سعد آیا تجارت و خرید و فروش می دانی؟ سعد گفت: سوگند به خدا چیزی ندارم که با آن تجارت کنم. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن دو درهم را به او داد و به او فرمود: با این دو درهم تجارت کن و روزی خدا را به دست بیاور. او هم آن دو درهم را گرفت و همراه رسول خدا به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند، بعد از نماز، رسول خدا به او فرمود: برخیز به دنبال کسب رزق برو که من از وضع تو غمگین هستم. سعد برخاست و کمر همت بست و به تجارت مشغول شد به قدری از دو درهم برکت داشت که هر کالایی با آن می خرید، سود فراوان می کرد؛ دنیا به او رو آورد و اموال و ثروتش زیاد گردید و تجارتش رونق بسیار گرفت. در کنار مسجد محلی را برای کسب و کار خود انتخاب کرد و به خرید و فروش، مشغول گردید.

این داستان هشدار است به کسانی که دلبستگی به دنیا دارند و دنیا را هدف می دانند؛ غافل از آن که دنیا وسیله است برای آخرت، و دلبستگی افراطی به دنیا مانع یاد خدا می شود.

کم کم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دید که بلال حبشی وقت نماز را اعلام کرده ولی هنوز سعد سرگرم خرید و توبه فروش است، نه وضو گرفته و نه برای نماز آماده می شود. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم وقتی او را به این وضع دید، به او فرمود: «یا سعد شغلتک الدنیا عن الصلاة ای سعد دنیا تو را از نماز بازداشت». او در پاسخ چنین توجیه می کرد و می گفت: چه کار کنم؟ ثروتم را تلف کنم؟ به این مرد متاعی فروخته ام؛ می خواهم پولش را بستانم و از این مرد متاعی خریده ام؛ می خواهم قیمتش را بپردازم. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد سعد، آن چنان ناراحت و غمگین شد که این بار اندوه رسول خدا شدیدتر از آن هنگام بود که سعد در فقر و تهیدستی به سر می برد.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نازل شد و عرض کرد: خداوند اندوه تو را در باره سعد دریافت، کدام یک از این دو حالت را در مورد سعد دوست داری آیا حالت اولی یعنی فقر و تهیدستی او و توجه به نماز و عبادت را دوست داری یا حالت دوم را که بی نیاز است ولی توجه به عبادت ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: حالت اولی را دوست دارم، چرا که حالت دوم او باعث شد که دنیایش، دینش را ربود و برد، جبرئیل گفت:

«ان الدنيا و الاموال فتنه و مشغله عن الاخره» ؛ دلبستگی به دنیا و ثروت، مایه آزمایش و بازدارنده آخرت است. آن گاه جبرئیل گفت: آن دو درهم را که به او قرض داده بودی از او بگیر که در این صورت وضع او به حالت اول برمی گردد رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به سعد فرمود: آیا نمی خواهی دو درهم مرا بدهی؟ سعد گفت: به جای آن دویست درهم می دهم. پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: همان دو درهم مرا بده. سعد دو درهم آن حضرت را داد از آن پس دنیا به سعد پشت کرد و تمام اموالش کم کم از دستش رفت و زندگیش به حالت اول بازگشت.

ادب

جوان با ادب جواهر است و خیلی قیمت دارد و بر عکس جوان بی ادب، از خاک هم بی ارزش تر است!

پیش ارباب خرد مایه ایمان ادب است

بی «ادب» را به سماوات بقا منزل نیست

دامن عقل و ادب گیر که در راه یقین

آدمیزاده اگر بی ادب است آدم نیست

به چند نمونه از ادب برخورد پیامبر با دیگران اشاره می کنیم:

«رسول خدا با هر کس روبه رو می شد، سلام می داد، هم به کوچک، هم بزرگ.» []

هیچ گاه پای خود را پیش کسی دراز نمی کرد. هنگام نگاه، به صورت کسی خیره نمی شد، با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی کرد، هنگام نشستن، تکیه نمی داد. []

وقتی با مردم دست می داد و مصافحه می کرد، هیچ گاه دست خود را عقب نمی کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد. هیچ خوراکی را مذمت نمی کرد. [] به هیچ کس دشنام و ناسزا نمی گفت و سخن ناراحت کننده ای بر زبان نمی آورد و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت. زیر انداز خود را به عنوان اکرام، زیر پای کسی که خدمتش می رسید پهن می کرد. [] از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد. [] هدیه افراد را (هر چند اندک و ناچیز) قبول می کرد. بیشتر اوقات، رو به قبله می نشست. [] زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمی کرد و بیرون نمی آورد. بر تندخویی غریبه ها در سؤال و درخواست و سخن صبر می کرد. هیچ کس را ملامت و سرزنش نمی کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود. []

خنده هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمی داد. [] بسیار شرمگین و باحیا بود. سخن کسی را قطع نمی کرد. از جلوی خودش غذا می خورد. کار افراد را به هر شکلی راه می انداخت و... []

لاجرم پیشه مردان سخندان ادب است

در سماوات بقا منزل مردان ادب است

بر سر گنج وجود تو نگهبان ادب است

فرق در جنس بنی آدم و حیوان ادب است

بعضی با زیر پوش میاند دم در خانه!... اخیرا با تقلید از فرهنگ منحط و پست غرب! بعضی مردها

با شلوارک! تو کوچه میاند!

بعضی مردها و پسرها طوری شلوار می پوشند که وقتی برای کاری خم میشوند نصف پشت و باسن آنها پیدااست مخصوصا تو خیابونا! بعضی خانم ها و دخترها هم لباسی می پوشند که ناف اونها پیدااست!

انفاق

□ آیت الله مجتهدی (ره):

﴿اگر فامیلی دارید که وضع مالی خوبی ندارد، شما هر وقت به دیدارش میروید، یک گونی برنج، دو کیلو روغن و... برایش ببرید.

﴿اینها صله رحم است نه اینکه راحت بروی خونه اش بنشینی میوه ات را بخوری و اونم تو قرض بندازی و بعد بگی الحمدالله صله رحم به جا آوردم.

﴿این صله رحم ثواب ندارد، کباب دارد.

شرابخواری

چرا عاقل کند کاری؟ که باز ارد پشیمانی؟/وقتی قران میگوید شراب پلید است از ان دوری کنید!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (90مائده)/////////////////چرا عده ای شراب می خورند هم گناه می کنند هم دچار مشکلات و گاهی از دست دادن جان یا بینایی و سلامتی خود می شوند؟

چند روز قبل مجلس ختم جوانی 39ساله بود که بر اثر شراب خواری مرده بود!

در یکی از سالهایی که برای تبلیغ کرمان رفته بودم جوان خوش سیمایی دیدم که متوجه شدم نایینا است. علت را پرسیدم گفت بر اثر خوردن شراب نایینا شدم و برای درمان به هر دری زدم فایده نداشت حتی اسپانیا رفتم ولی گفتند دیگر بیناییم بر نمی گردد!!!! تو خیابان صیاد می رفتم مردی میانسال از اونور خیابان دنبال من امد و گفت بعد از پنجاه سال دیشب در مهمانی به من یه استکان شراب دادند! حالا چکار کنم؟

اگر اخبار درباره افرادی که بر اثر شرابخواری مردند یا کلیه های خود را از دست دادند یا نایینا شدند و... خبرهای ناراحت کننده در این مورد فراوان است

۱۴ مهر ۱۳۹۷ - بچه های ۱۲ ساله در بین مسمومان الکلی اخیر؛ ۷۶۸ نفر در یک ماه اخیر مسموم شدند! .

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۸ - «سونامی مرگبار مشروب مسموم» این بار اصفهان. از روز پنجشنبه گذشته ۲۶ اردیبهشت تا کنون دستکم ۵ تن در استان اصفهان به دلیل مصرف مشروبات ...

شراب مایعی است مست کننده که نه تنها دردین اسلام بلکه در همه ادیان و بلکه از دید همه اطباء مضر و ضرر آور تشخیص داده شده است.

بزرگترین ضرر شراب مختل کردن عقل آدمی است. عقلی که شرافت انسان و برتری او بر سایر موجودات وابسته به آن است.

یکی از دانشمندان گفته است که حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. و وقتی انسان از نوشیدن مقدار کمی الکل، احساس لذت و شادمانی می کند نمی داند که به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است.

اما در تاریخ می توان به مواردی اشاره کرد که شرابخواری باعث نابودی و جنایات وقتل شده است. وقتی هارون، خلیفه

و یا وقتی مغولها به ایران حمله کردند، پادشاه ایران جلال الدین خوارزمشاه بدلیل مستی نتوانست تصمیم درستی برای دفاع از در زمان امیر کبیر که می رفت کشور ما از تاریکی و گمراهی بدر آید و از عقب ماندگی نجات یابد، بدخواهان حکم قتل امیر کبیر را از ناصرالدین شاه در حال مستی گرفتند و اجرا نمودند. و باعث شدند که امید نجات ایران برباد رود.

در تاریخ ذکر شده که افرادی بوده اند که بر اثر مستی با محارم خود مثل خواهر خود زنا کرده اند.

دانشمندان تنها آثار زیانبار شرابخواری را گریبانگیر شرابخوار نمی دانند بلکه به نسلهای بعدی هم این آثار سرایت می کند.

دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الکل گفت که هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد بیماران آمیزشی در نتیجه اعتیاد به الکل بوده است. و دکتري در آلمان گفته است که درب میکده هارا ببندید تا من درب نیمی از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم.

می چنانت کند به نادانی که بز ماده را پری خوانی

پیامبر اسلام (ص) در رابطه با نوشیدن شراب، ده دسته را لعن فرمود: کسیکه درخت آن را می نشاند، آنکه درخت را آبیاری می کند، کسیکه آب آنرا می گیرد و شراب می سازد، کسیکه شراب را می نوشد، ساقی شراب، آورنده شراب، کسیکه شراب بسویش آورده می شود، خریدار شراب، مصرف کننده پول شراب و کسانی که در خوردن و فشردن انگور شراب و فروختن و خریدن و حمل آن دست دارند و کسیکه از پول فروش آن استفاده می کند، همه در گناه شریکند و هر کسیکه شراب به نصرانی یا یهودی و صائبی و یا دیگری بنوشاند، همین گناه را دارد!

چرا خداوند گوشت خوک و شراب را حرام نموده است ؟

امام صادق (ع): مردی از امام (ع) سوال نمود چرا خداوند گوشت خوک و شراب را حرام نموده است؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال ننموده و چیزی را حرام نکرده مگر برای حفظ مصالح خود مردم. نه آنکه بنا بر میل خود نسبت به چیزی آن را حلال نموده و به خاطر بی میلی خود نسبت به امری آنرا حرام کند. زیرا خداوند که خالق بندگانش میباشد، می داند چه چیزهایی سبب قوام جسم و روح ایشان میشود. پس آنها را حلال نموده و میداند چه چیزهایی برای روح و جسم انسان ضرر دارد، آنها را حرام فرموده. برای مثال گوشت خوک را حرام نموده، زیرا سبب بی غیرتی و بی تعصبی و فساد اخلاق میشود. و شراب را حرام نمود، زیرا شرابخواری موجب ارتعاش و لرزش بدن است و مروت و جوانمردی را از شخص زائل می کند و شخص مشروبخوار را به تمام امور زشت و قبیح از قبیل زنا با محارم و آدم کشی و هر فتنه ای می کشاند. //

مردی از امام صادق (ع) پرسید آیا نوشیدن شراب بدتر است یا نماز نخواندن؟ امام (ع) فرمود: شرابخواری از بی نمازی بدتر است می دانی چرا؟ آن مرد گفت: نه فرمود: شرابخوار حالتی پیدا می کند که نه خدای بزرگ و عزیز را می شناسد نه آفریننده خود را می شناسد. // بحارالانوار جلد 79 صفحه 148 //

حضرت محمد (ص): هنگامی که مرد شراب نوشید او را شلاق بزنید و اگر دوباره خورد باز هم او را شلاق بزنید اگر بار چهارم باز نوشید او را بکشید.

علل نام گذاری ماه های عربی، بنابر آنچه در یکی از کتاب های تاریخی بیان شده می پردازیم:

1. ماه محرم؛ آغاز سال قمری است و آن را از این جهت محرم نامیدند که در اثنای آن، جنگ و غارت حرام بود.

2. ماه صفر را از این جهت صفر نامیدند که در این ماه بازارهایی در یمن پیاپی می‌شد که آن را صفری می‌گفتند و از آنجا آذوقه می‌گرفتند و هر کسی به بازار نمی‌رسید از گرسنگی می‌مُرد.

نابغه ذبیان می‌گوید: «من بنی ذبیان را از گردش و استفاده از محصولات بهاری در ماه‌های صفر منع کرده‌ام». همچنین می‌گویند: صفر را از آن جهت صفر گفتند که در اثنای این ماه، شهرها از مردم خالی می‌شد و مردم آنجا برای جنگ بیرون می‌رفتند و این را از صفر به معنای خالی گرفته‌اند.

3 و 4. ربیع الاول و ربیع الثانی: سبب این نام‌گذاری آن است که مردم و حیوانات از محصولات بهاری استفاده می‌نمایند. اگر کسی بگوید: ربیع الاول همواره در بهار نیست، در پاسخ گوئیم: ممکن است این نام هنگامی که ربیع الاول و ربیع الثانی مقارن بهار بوده بر آنها اطلاق شده است، سپس این عنوان برای آنها باقی مانده و در فصل‌های دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

5 و 6. پس از آن جمادی اول و جمادی دوم است؛ از آن جهت که در وقت نام‌گذاری این دو ماه آب، یخ می‌بسته است؛ زیرا آنها نمی‌دانسته‌اند که زمان گرما و سرما تغییر می‌یابد و ماه آن عوض می‌شود.

7. ماه رجب را از آن رو رجب گفتند که از آن بیمناک بودند و رجب به معنای بیم داشتن است؛ شاعر گوید: «فلا تَهَيَّيْهَا و لا تَرْجَبْهَا»؛ نه از آن بترس و نه بیم داشته باش.

8. آن‌گاه ماه شعبان است و این نام از آن جهت است که مردم در این ماه به گروه‌های متعدد تقسیم شده و بر سر آب‌های خویش و برای غارت می‌رفته‌اند و شعبان و انشعاب از یک ریشه به معنای دسته دسته شدن است.

9. ماه رمضان، به مناسبت آن که در وقت نام‌گذاری، ماه از شدت گرما زمین داغ بوده و رمض به معنای شدت گرما است.

10. ماه شوال، به مناسبت آن که در اثنای آن شتر دُم خود را از شدت شهوت بلند می کرد و شوال به معنای بلند کردن است و عرب ها این را به فال بد گرفته عروسی در شوال را خوش نداشتند.

11. ذو القعدة به مناسبت آن که در اثنای آن از جنگ و غارت فرو مینشستند و قعدة به معنای نشستن است.

12. ذو الحجة به مناسبت این که حج در اثنای آن بود.

ارزش علم

پیامبر اسلام اعلام کرده است که تحصیل علم بر هر مرد زن مسلمان واجب است.

«امام صادق علیه السلام: مراد از علمی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.»

علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می باشد». (2)

«امام علی (ع) خطاب به پسرش: علم را با تعلیم قرآن و تأویل آن و تعلیم شرایع اسلام و احکام قرآن و حلال و حرام آن شروع کن و سراغ علم دیگری نرو.»

امام صادق علیه السلام: علم دین بیاموزید و جاهل به احکام دینتان نباشید! که هر که دین الهی را نیاموزد، روز قیامت، خداوند سبحان به او نظر نمی کند و عملش را تزکیه نمی نماید!

دحو الارض

دحوالارض....(و الأرض بعد ذلك دحيها...نازعات

بیست و پنجم ماه ذی القعدة روز دحوالارض است. دحوالارض را چنین معرفی می کنند "روزی که زمین از زیر کعبه کشیده و گسترانیده شد پس از آنکه تمام سطح کره زمین به مدت طولانی در زیر آب فرو رفته و خداوند خواست تا آن را از زیر آب بیرون آورد که صحنه زندگی موجودات مهیا گردد، اولین نقطه ای که از زیر آب سر بیرون آورد همان مکان مقدس کعبه و بیت الحرام بود. این واقعه نشان دهنده اهمیت این نقطه و مرکزیت آن برای همه عالمیان است.

در واقع دحوالارض روز شروع حیات بخشی خداوند به جهان خاکی است

از حضرت علی(ع) روایت است که فرمود: «نخستین رحمتی که از آسمان به زمین نازل شد، در روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة، روز دحوالارض بوده است. و هر کس این روز را روزه بدارد و شب آن را به عبادت پردازد، به پاداش عبادت صدساله رسیده است؛ عبادت صد ساله ای که روزهای آن را به روزه و شب های آن را به عبادت گذرانیده است. و هر جماعتی که در این روز گرد هم آیند و به ذکر پروردگار پردازند، پراکنده نخواهند شد مگر آنکه خواسته های آنان برآورده خواهد شد و در این روز هزاران رحمت از سوی پروردگار نازل می شود که نودونه درصد آن از آن کسانی است که روزه را به روزه و ذکر مشغول باشند و شش را به احیا و عبادت بگذرانند {مراقبات، صص 186 و 187} از دیگر اعمال این روز شریف دو رکعت نماز است که در آن حمد و پنج مرتبه سوره "والشمس" خوانده می شود و پس از نماز نیز دعایی است که در مفاتیح آمده است. و همچنین دعای "اللهم داحی الکعبه ... " از دعا های مخصوص این روز است.

روایت است که «امام رضا» علیه السلام فرموده اند: در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة حضرت ابراهیم (ع) و حضرت عیسی (ع) متولد شده اند. و نیز در این روز رسول خدا صلی الله علیه و آله، به قصد حجة الوداع از مدینه به همراه یکصد و چهار هزار یا یکصد و بیست و

چهار هزار نفر از راه شجره به مکه عزیمت نمودند که حضرت فاطمه (ع) و تمامی زوجات آن حضرت نیز ایشان را همراهی می کردند .

و نیز در روایتی است که در این روز قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام خواهد نمود

روز بیست و پنجم ذی قعده روززیارتی امام رضا علیه السلام است

زیارتنامه امام هشت و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت که در رکعت اول حمد و یس و در

رکعت دوم حمد و الرحمن است بخوانید

زلیخا و محبت پیامبر اسلام

زلیخا بعد از عزیز مصر پیر و شکسته شده و از شدت فقر و گرسنگی سراغ یوسف می آید و یوسف دستور کمک به او می دهد و بعد هم با او ازدواج می کند. علت این ازدواج را شیخ حر عاملی در «علل الشرایع» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» این طور روایت کرده اند که زلیخا وقتی پیش یوسف آمد، خواند که «منزه است خدایی که پادشاهان را به خاطر گناهانشان ذلیل می کند و بردگان را به خاطر اطاعتشان پادشاه می سازد» یوسف فهمید که او به راه راست در آمده. از او پرسید که: تو چرا این قدر مرا دوست داری؟ زلیخا گفت: به خاطر زیبایی رویت. یوسف گفت: در آخرالزمان پیامبری می آید که از من زیباتر و نیکو خلق تر است. زلیخا گفت: راست می گویی چون اسم این پیامبر را که گفتی در قلبم محبتی احساس کردم. خداوند هم به خاطر دوستی پیامبر به یوسف دستور داد با زلیخا ازدواج کند

بعضی جوانان انقدر در دلشان محبت اهل بیت فراگیر شده که وقتی روضه امام حسین و سایر

اهل بیت را می شنوند طاق از دست می دهند و ناله آنها بلند می شود.

در دعای ندبه در فراق حضرت مهدی علیه السلام گریه ها می کنند و اشک ها می ریزند.

خوشا بحال اینان که به برکت محبت اهل بیت از همه انحرافات نجات می یابند و مورد توجه اهل بیت بویژه قلب نازنین امام زمان علیه السلام هستند و حضرت به آنها نظر لطف می نماید و در دنیا و آخرت سعادتمند می باشند.

آری در دنیای امروز که فساد همه جای زمین را فرا گرفته تا توسل به اهل بیت است که می توان نجات پیدا کرد که اهل بیت کشتی نجات هستند. وقتی برای حضرت رقیه سه ساله اشک می ریزیم. هنگامی که در روضه علی اصغر گریه می کنیم. وقتی برای مصیبت های زینب کبری ناله می کنیم و... در این هنگام است که رحمت الهی متوجه ما می شود و بلاها و مصیبت ها از ما دور می گردد و مورد عنایت الهی قرار می گیریم. و از هلاکت نجات می یابیم.

ارزوی دختر دانشجو

منزل یکی از دوستان که فقط یه دختر داشت اونم دانشجو بود مهمان بودیم. دختر از من خواست از پدرش بخواهم تقاضای او را انجام دهد. خواسته او این بود که پدرش سالی یک بار او را در اربعین کربلا می برد. اما او با یکبار سیر نمی شد و درخواست داشت پدرش او را سالی سه بار کربلا ببرد. دختر می گفت من عاشق امام حسینم. و به مداحی های مختلف درباره امام حسین علیه السلام علاقه داشت. //

عالم همه قطره و دریاست حسین. خوبان همه بنده و مولاست حسین... ترسم که ببخشد از قاتل خویش.. از بس که کرم دارد و افاست حسین //

ارتباط روزانه با اهل بیت داشته باشیم

برای استفاده از برکات محبت به اهل بیت علیهم السلام باید هر روز زیارت عاشورا بخوانیم. هر جمعه زیارت جامعه و دعای ندبه بخوانیم. هر شب چهارشنبه دعای توسل

بخوانیم. هر روز بر چهارده معصوم صلوات بفرستیم. حد اقل هفته ای یکبار در روضه شرکت کنیم.

روزهای هفته که بنام 14 معصوم نامگذاری شده هر روز زیارت معصوم آن روز را که در ابتدای مفاتیح آمده بخوانیم و...

داستان ایه الله عبدالکریم حائری و رضاخان قلدر

رضا شاه در شش دی 1307 ش. قانون متحدالشکل شدن لباس را از تصویب مجلس گذراند و در دستور کار قرار داد. به موجب این قانون در سراسر کشور مردم باید یک نوع لباس و کلاه استفاده می کردند و روحانیون برای ملبس شدن به لباس روحانیت باید از شهربانی اجازه نامه می گرفتند که آن هم منوط به قبولی در امتحان وزارت معارف بود که برای اجازه ندادن هرگونه فشار و بهانه گیری را انجام می دادند. مردم و علمای قم به آیت الله حائری اصرار می کردند که در قضیه مداخله کند و تلگرافی به تهران بفرستد، ولی حاج شیخ نمی پذیرفت. فشار و اصرار هر روز بیشتر می شد، تا جایی که آیت الله میرزا مهدی بروجردی گفت: اگر چیزی به شاه ننویسی، خودمان به اسم شما می نویسیم. آیت الله حائری عمامه اش را به زمین زد و فرمود: والله تکذیب می کنم؛ 59 آیت الله سید محمدتقی خوانساری گفت: می دانید که پهلوی می خواهد ایران را نصرانی کند؟! آیت الله مؤسس فرمود: می دانم، ولی شما می خواهید که من کاری کنم که او زودتر چنین بکند. 60

رضا شاه به قم آمد و به منزل آیت الله حائری رفت و گفت: رفتارتان را عوض کنید و گرنه حوزه قم را با خاک یکسان می کنم

با این همه مردم دست از اصرار و فشار بر نمی داشتند تا جایی که کار را به ضرب و شتم آیت الله مؤسس کشاندند. میرزا محمدتقی اشراقی می گوید: قبل از ظهر روز یازده تیر 1314 به منزل آقا شیخ رفتم، دیدم که آقا شیخ روی زمین نشسته و تکیه بر دیوار داده، عمامه اش روی

زمین افتاده و وضع بدی بود. از یکی پرسیدم چه شد؟ گفت: عده ای آمدند به حاج شیخ حمله کردند، اهانت‌های بدی کردند و... که چرا برای رضا شاه تلگراف نمی فرستد، رفتم کنار حاج شیخ نشستم، دلداریش دادم، کمی بهتر شد. از ایشان برای خلاصی از آن محیط و احتمال ایجاد مزاحمت عده دیگر و... دعوت به منزل نمودم. ایشان پذیرفت. با هم به منزل رفتیم. بعد از نماز و استراحت که حالش بهتر شد گفتم: آقا شما عالم هستید، آیت الله و مرجع تقلید مسلمین هستید، وضع طوری است که باید تلگراف کنید و الا حیثیت شما آلوده به تهمت می شود. آقا شیخ فرمود: تلگراف برای این کار مثل این است که کسی خود را در چاه بیندازد، می دانم که ضرر دارد؛ گفتم: با این حال تلگراف کنید، آقا شیخ چند دقیقه ای ساکت شد و تأملی نمود و بعد فرمود: خیلی خوب کاغذ و قلم بیاورید؛ آوردم، فرمود بنویسید: «حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه، بعد از تقدیم ادعیه خالصانه مشهود خاطر همایونی بود که احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیه را منظور داشته و اهم مقاصد می دانسته، فعلاً هم به همین نظر عرضه می دارد؛ اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس اسلام و مذهب جعفری علیه السلام است موجب نگرانی داعی و عمومی مسلمین است؛ البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده دار نوامیس اسلامیة هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید، عموم اهالی ایران بلکه مسلمین دنیا را قرین تشکر فرموده امید است رفع اضطراب این ضعیف و عموم ملت شیعه بشود»؛ در آخر آقا شیخ مطلب را خواند و امضاء نمود و فرمود: تلگراف را به تهران بفرستید.

شهر قم متوجه ارسال تلگراف شد، مردم غروب در منزل آقا شیخ جمع شدند تا جواب را دریافت کنند، ولی جوابی نیامد؛ شاه جواب تلگراف را نداد. از نخست وزیری جواب تلگراف، عصر دوازده تیر 1314، که سراسر تهدید و تحقیر بود رسید.

«به آقا شیخ عبدالکریم، به قم مخابره شود:

تلگراف حضرت مستطاب عالی به حضور مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اروحنا فداه مشعر بر اینکه اوضاع حاضره خلاف قوانین شرع مطهر و مذهب جعفری است، با وجود سوابق

معلومه فوق العاده باعث تعجب و تغییر خاطر مهر ظاهر گردید و کسانی که در این قسم افتراها می زنند، امر صادر فرمودند، قانوناً تعقیب در آورید، اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و اکاذیب شایعه است (کشف حجاب) عجب است که بدون تحقیق ترتیب اثر داده، عنواناتی که به هیچوجه شایسته مقام مقدس ملوکانه نیست فرموده اید، و اگر راجع به لباس و کلاه است، باز از آراء صائبه که در وجود محترم سراغ داشتند، مایه تعجب است که این قبیل امور موافقت و مخالفت به احکام شرع مقدس را عنوان می فرمایید. بنده در عالم ارادت کیش خالصانه معتقدم که شیوه مرضیه را که موجب حسن عقیده بندگان اعلیحضرت همایونی نسبت به وجود محترم بوده از دست نداده، در مطالبی که عوام و مردمان بی اطلاع یا مغرض به عرض عالی می رسانند تحقیق و تأمل کرده قسمی نفرمایید که مساعی جمیله که ذات خسروانه برای ترقی و تعالی دولت و ملت که یگانه وسیله اعلای کلمه حق است و جلوه نموده، سبب آزردهی و تغییر خاطر مقدس شاهانه گردد، در خاتمه باز خاطر محترم را مستحضر می سازد، به این نکته که کسانی که این عنوانات را تعقیب و اذهان عامه را با مفتریات و جعلیات مشوب داشته و مشتبه می سازند دچار عقوبت خواهند شد.

ابوذر و شیری که نگهبان گوسفندان شد!

در کتاب مجموعه ورام به نقل از امام حسن عسکری (ع) و او از پدرش امام هادی و آن حضرت نیز از پدرش امام جواد، چنین نقل نموده است:

ابوذر غفاری، از بهترین اصحاب رسول خدا (ص) در نزد آن حضرت بود. او روزی شرفیاب حضور پیغمبر گردید و عرضه داشت: من گوسفندانی دارم که به شصت عدد می رسند و خوش ندارم که خودم آنان را به صحرا ببرم و از حضور شما جدا گردم، از طرفی از سپردن آن گوسفندان، به دست دیگری ناراحتم و میل ندارم که آن ها را، به شبانی واگذارم؛ چه آن که می ترسم که درباره آن ها ظلم کرده و رعایت حال آنان را نکند؟

رسول خدا (ص) فرمود: «تو خودت آن ها را به صحرا ببر تا تحت مراقبت خودت باشند». ابوذر، رهسپار صحرا شد و گوسفندانش را همراه خود سوق داد؛ ولی روز هفتم بود که به مدینه آمد و شرفیاب حضور رسول الله (ص) گردید. پیغمبر (ص) به او فرمود: «یا اباذر! با گوسفندانت چه کردی؟» عرض کرد: یا رسول الله! داستان عجیبی دارند.

فرمود: چیست؟

عرض کرد: من در آن جا مشغول نماز بودم که ناگهان گرگی رو به گوسفندان آورد و به سوی آنان جهید، من پیش خود گفتم: ای خدا، نمازم! ای خدا، گوسفندانم! و عاقبت، نماز را بر گوسفندان ترجیح داده و هم چنان سرگرم عبادتم بودم. آن گاه شیطان در قلبم وسوسه می کرد که: ای ابوذر! چه می کنی، اگر گرگ به گوسفندانت بجهد و در حالی که تو سرگرم و مشغول نمازی، همه آن ها را هلاک می کند و چیزی که با آن زندگی تو اداره می شود و با آن امرار معاش می کنی، باقی نگذارد؟

من در برابر این وسوسه های شیطانی گفتم: یبقی توحید الله، والایمان بمحمد رسول الله (ص)، و موالاه أخیه سید الخلق بعده علی بن ابی طالب، و موالاه الأئمه الطاهرين من وُلده، و معاده أعدائهم؛ و کَلِمَات من الدنيا بعد ذلک سهل: من در آن هنگام، توحید و پرستش خدا و ایمان به محمد بن عبدالله و دوستی برادرش علی بن ابی طالب و دوستی ائمه طاهرين از فرزندان او و نیز دشمنی با دشمنان آن ها را دارم و با وجود این ها هر چه از دنیا از کف من برود و نابود شود، سهل و آسان است.

خلاصه، من به نماز خود مشغول شدم و به خاطر گوسفندان، دست از عبادت برنداشتم. در این اثنا، گرگی آمد و گوسفندی را گرفته و برد، من هم کاملاً فهمیدم. سپس شیری پیدا شد و رو به آن گرگ آورده و او را دو قطعه کرد و آن گوسفند را رها کرد و به گله گوسفندان

برگردانید، سپس آن شیربه قدرت الاهی، زبان گشود و فریاد زد: ای ابوذر! مشغول نمازت باش؛ زیرا که خداوند، مرا موکل گوسفندان تو گردانیده تا نماز تو انجام شود.

از این صحنه، آن قدر تعجب بر من دست داده بود که جز خدا کسی نمی داند. در این حالت، رو به نماز آوردم و دیدم بار دیگر آن شیر نزدیک آمد و گفت: برو به سوی محمد (ص) و سلام برسان و او را خبر ده که خداوند رفیق تو را که نگهبان شریعت تو است گرمی داشته و شیری را موکل حفظ و حراست گوسفندانش نموده است.

آن گاه، تمام حاضرین مجلس رسول الله (ص) از شنیدن این داستان شگفت انگیز، متعجب شدند و بر ایمانشان افزوده شد.

چرا زمین مرتب از اطرافش کوچکتر میشود؟

تحلیل و نقد دیدگاه مفسران درباره آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (رعد 41)

آیا مردم ندیدند که ما عزم سرزمین کرده و از هر طرف آن می‌کاهیم و تنها خداست که در جهان فرمان می‌دهد و هیچ کس بر رد حکمش قادر نیست و اوست که در یک لحظه حساب همه خلق بی‌شمار را می‌کند. «، //

مفسران درباره آیه «أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» دیدگاه های متفاوتی را بیان نموده اند؛ چنان که مقصود از «ارض» سرزمین کفار مکه، سرزمین عموم کفار، اهل زمین، زمین و اهل آن دانسته شده است و درباره مقصود از «نقصان ارض» مواردی از جمله: فتح حوالی مکه توسط پیامبر و یارانش، فتح سرزمین کفار توسط مسلمانان، مرگ علما و بهترین ساکنان زمین، از بین رفتن برکت زمین، بیضوی بودن زمین، کاستن از سرزمین جسم انسان به هنگام پیری، مرگ اهل معرفت، سکوت زبان حق در دوره ای از زمان، کاهش اوصاف ناپسند سرزمین روحانی انسان، هلاکت کافران و ظالمان تکذیب کننده پیامبران، کاسته شدن از نیرو و ثروت اهل باطل بیان شده است.

بدعت در روایات:

رسول گرامی اسلام در این باره می فرماید: اذا رأيتم اهل الريب والبدع من بعدى فاطهر
والبرائة واكثروا من سبهم والقول فيهم والوقيعة وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في
الاسلام و يحذرهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم يكتب الله ولكم بذلك الحسنات او يرفع
لكم به الدرجات في الاخره . هرگاه بعد از من اهل شك و بدعت گزاران
را دیدید آشکارا از آنها دوری کنید و فراوان به آنها ناسزا گفته و درباره ایشان به تهمت و
بدگویی سخن رانده و مبهوتشان کنید تا به طمع فساد و تبهکاری در اسلام نباشند مردم را از
آنها بترسانید که چیزی از بدعتشان نیاموزند که خداوند برایتان خوبی ها و حسنات
مکتوب فرموده و بدین جهت در آخرت برای شما درجاتی بلند و رفیع مقرر فرماید.
///////// قال علی (ع): من مشى الى صاحب بدعة فوقه فقد سعى في هدم الاسلام .
هرکسی با بدعت گذار همگام شد و با او راه رفت و به او حرمت و احترام گذاشت محققاً در
ویرانی اسلام تلاش کرده است. ///// قال رسول الله (ص): من وقر صاحب بدعة فقد اعان
على هدم الاسلام . هر کسی به بدعت گذاری احترام کند بر ویران کردن اساس اسلام
کمک کرده است.

- قال الصادق (ع): لا تصحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم .
قال رسول الله (ص): المرء على الدين خليله وقرينه . با بدعت گزاران هم حبت نشوید و با آنها
همنشین نگردید که در چشم مردم همانند یکی از آنها خواهید بود که رسول خدا فرمود: مرد
بر دین دوست و هم صحبت خویش است.

- قال رسول الله (ص): اذا رأيتم صاحب بدعة فاكفهر وا في وجهه . هرگاه بدعت گزاری دیدید به او رو ترش نمایید.

6 قال رسول الله (ص): من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملا الله قلبه يقينا و رضا . هر که از سر بغض و دشمنی از بدعت گزار اعراض کند خداوند دل او را آکنده از یقین و خشنودی نماید.

- وظیفه سنگین عالمان: عالمان آگاه رسالت پاسداری از دین و مرزبانی ایمان و اعتقاد مردم را عهده دارند. نبی اکرم (ص) فرمود: اذا ظهر البدع في امتي فليظهر العالم علمه و الا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين .

هنگامیکه بدعت هادر میان امت من آشکار شود ناگزیر باید دانشمند، دانش خود را آشکار، (واز گسترش فتنهورعب جلوگیری کند) و اگر این کار را ننماید لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد.////

امام خاموش و امام ناطق

كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بَثْرٌ مُعْتَطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ « چه بسیار از شهرها و آبادی ها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریختند (نخست سقفها ویران گشت و بعد دیوارها به روی سقفها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع «

﴿ حج 45

از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر جمله ؛ « وَ بَثْرٌ مُعْتَطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ » می خوانیم ؛

«چاه معطل که از آن بهره نمی گیرند، امام خاموش، و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است»

📖 لکافی ج 1 ص 353

در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده جمله «بئر معطله» به امامانی تفسیر شده که از حکومت کنار زده شده و در جامعه تنها مانده اند و جامعه از علومشان بهره نرفتند (و مصداق امام صامت شدند) و جمله « قصر مشید » هم به علی علیه السلام تفسیر شده که مدتی زمام امر جامعه را در دست گرفت (و مصداق امام ناطق بود)

باطن طلا، پای قورباغه ...

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی علیه السلام خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری . گرفتاریهای مرا می بینی...

چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود . دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند .

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟

گفتند : از حضرت علی علیه السلام است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم . گفتند فعلا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تشریف دارند . بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن علیه السلام برو . عرض کردم حواله ای مرحمت فرماید .

حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابالحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟ گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده‌ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تنیدی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنایی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می‌خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پراز لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود بردار. از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده‌ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرضکردم بلی. فرمود: بیا. در برگشتن دالان روشن بود در وسط دالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در آب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد برای تو صلاح نیست. محبت مرا می‌خواهی یا این طلا را عرضکردم محبت شما را فرمود. پس آنرا در راه خدابه انداز. منم انداختم. بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم. بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

استقامت عجیب اسیر ایرانی

یکی از اسیرانی که بدست کومله اسیر شده بود درباره استقامت یکی از برادران ارتشی می‌نویسد:

او را 75 روز شکنجه کردند. به پایش نعل کوبیدند و او را با همین صورت برای آوردن چوب و سنگ می‌بردند. برای گرفتن اعتراف و اطلاعات از او، دو دست او را از بازو بریدند... با دستگاههای برقی تمام صورتش را سوزاندند. پوستهای جدید را کنده و بر محل خونریزی،

آب نمک ریختند و او را داخل دیگ آب نمک انداختند ولی او که از ایمانی وصف ناپذیر برخوردار بود لب به سخن نمی گشود و آیات قرآن را تلاوت می کرد. (دراسارت یانکیها ص 58).

نقش حرامزادگی و مادران ناپاک در جنایت علیه اهل بیت علیهم السلام:

زیاد که خود و پسرش ابن زیاد از جنایتکاران زمان خودشان بوده اند، از زنانی هرزه بوجود آمدند. مادر زیاد بنام سمیه از زنان مشهور به فساد... درمکه بوده است که از این راه به فسق و فجور می پرداخته است. وقتی زیاد دنیا آمد، چون پدرش معلوم نبود، کیست، او را زیاد بن ابیه... یعنی زیاد پسر پدرش... نامیدند. ابن زیاد هم مادرش مرجانه از زنان فاسد بوده است... زیاد و پسرش عبیدالله جنایات فراوانی نسبت به خاندان پیامبر و اولیاء خدا روا داشتند. «نابغه مادر عمرو عاص، زنی منحرف و مشهوره بود. او با مردانی چون ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان و عاص بن وائل ارتباط نامشروع داشت. بعد از تولد عمرو، هر کدام از اینها ادعا می کرد که عمرو فرزند اوست... ولی چون عاص کمکهای مالی به نابغه می کرد، این زن اعلام کرد که عمرو، فرزند عاص می باشد... اما ابوسفیان می گفت: تردیدی ندارم که عمرو، فرزند من است و از آمیزش من منعقد شده است... بر اساس برخی منابع، هند ماد معاویه، در مکه مشهور به زنا بوده است (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۶). هند با وحشی غلام جبیر بن مطعم پیمان بست که اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشد، وی را از خویش راضی سازد!! درباره مادر حجاج بن یوسف که قاتل صد و بیست هزار شیعه است نقل شده زنی بدکاره بوده است و...

کنترل چشم

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: "النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ نَگاه [به نامحرم] تیر زهرآلودی از تیرهای شیطان است." و در روایت دیگر فرمود:

"لِكُلِّ غَضُوٍّ مِنْ بَنِي آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّنى وَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ وَالْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا السَّمْعُ وَالْيَدَانِ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَالرِّجْلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: "غَضُوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ

و امام صادق علیه السلام فرمود: "مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَضَ بَصَرَهُ لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ

نَ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ به راستی که درباره هر یک از گوش و چشم و قلب سوال می شود (اسراء، آیه 36).

امام زین العابدین علیه السلام :

«كُلُّ عَيْنٍ سَاهِرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ عُيُونٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ».

والبتّه چشمی که برای حسین بگرید.

سید رضی و سید مرتضی نوجوان بودند که برای درس نزد شیخ مفید آمدند. شیخ فقط روز اول به آنها نگاه کرد و دیگر تا چند سال که به آنها درس می داد صورت آنها را ندید تا اینکه مادرشان روزی آمد و گفت شیخ! فرزندان من ریش و سبیل درآورده اند! وقت ازدواجشان است. شیخ نگاه کرد دید اری اینها بزرگ شده و محاسن دارند

حاج شیخ عبد الکریم حائری :

آنقدر مراقب چشم خود بودم که حتی اگر در خواب هم نامحرم می دیدم در همان عالم رویاء هم چشمم را می بستم

آقا سید هاشم حداد می فرمودند: « من در تمام مدت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی افتاد.

یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است.

من گفتم: من خواهرش را تا به حال ندیده ام، گفت: چطور ندیده ای در حالی که بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می آید و می رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می خوریم؟! به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند و در منزل غالباً همه با هم محشورند؛ در عین عصمت تام و عفت کامل. من گفتم: والله! که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است!! و این عدم نظر نه از روی حفظ و خودداری چشم بوده است؛ طبعاً حالشان اینطور بوده است.

نظیر این مطلب را مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البته در یک اربعین یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و ورد و فکر به ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: هر وقت در کوچه و بازار که می رفتم چشمم به زن نامحرمی می افتاد، بدون اختیار پلکهایم به روی هم می آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است

آیت الله مرعشی نجفی : هفتاد سال است که نگاه به نامحرم نکرده ام

عالم از او پرسید: چند دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوانی از عالمی پرسید

من جوان هستم و نمی توانم نگاه خود را از نامحرم منع کنم؟

□؟! چاره ام چیست؟

عالم کوزه ای پراز شیر به اودادوبه اوتوصیه کرد که کوزه راسالم به جایی ببرد و هیچ چیز از کوزه بیرون نریزد و از شخصی درخواست کرد او را همراهی کند و اگر شیر را ریخت؛ جلوی همه مردم او را کتک بزند!

جوان کوزه راسالم به مقصد رساند و چیزی بیرون نریخت

عالم از او پرسید: چند دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوان جواب داد: هیچ! فقط به فکر آن بودم که شیر را نریزم که مبادا جلوی مردم کتک بخورم و خار و خفیف بشوم!

عالم گفت این حکایت مومنی است که همیشه خدا را ناظر بر کارهایش می بیند

و از روز قیامت و حساب و کتابش که مبادا در نظر مردم خوار و خفیف شود بیم دارد!

ظلمی که برادران امام رضا به حضرت کردند!

در کافی نقل شده که علی بن جعفر با حسن بن حسین صحبت می کرد و گفت خداوند امام رضا علیه السلام را یاری کرد. حسن گفت اری بخدا قسم. برادران امام رضا علیه السلام علیه امام ظلم کردند. علی بن جعفر گفت اری بخدا. ما عموها به امام ظلم کردیم. حسن گفت چگونه؟ گفت برادرهای امام رضا علیه السلام می گفتند امام جواد علیه السلام پسر امام رضا علیه السلام نیست. بعد آنها به امام گفتند چون پیامبر به قول قیافه شناس قضاوت کرد ما برویم او را بیاوریم تا بگوید جواد الائمه پسر امام رضا علیه السلام هست یا نه! حضرت از روی ناچاری فرمود: «من به دنبال قیافه شناسان نمی فرستم، شما خود در پی آنان بفرستید اما به آنان نگوید برای چه دعوتشان کرده اید.»

یک روز بر اساس دعوت قبلی عموها، برادران، خواهران و کلیه وابستگان امام رضا علیه السلام در باغی نشستند و آن حضرت لباس گشاد کشاورزی به تن کرد و کلاهی بر سر و بیلی به

دست گرفت و در گوشه‌ای از باغ مشغول کار شد، گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد.

آنگاه حضرت جواد علیه‌السلام را آوردند و در میان گروهی از بستگانش نشاندند، آنگاه قیافه‌شناسان را وارد باغ کردند و از آنان خواستند تا پدر وی را از میان آن جمع شناسایی کنند. قیافه‌شناسان قیافه‌ها را با دقت دیدند و گفتند: «پدر این پسر در میان این گروه حاضر نیست اما این مرد عموی پدرش و این عموی خودش و این زن، عمه او می‌باشد. اگر پدرش نیز در اینجا باشد باید آن شخص باغبان باشد چرا که ساق‌های هر دو به یک گونه است. چند لحظه بعد امام رضا علیه‌السلام نزد آنان آمد، قیافه‌شناسان همین که چهره‌ی آن حضرت را دیدند فریاد بر آوردند:

«هذا ابوه.»

«این مرد پدر این کودک است.»

در آن حال علی بن جعفر (عموی والا قدر امام رضا علیه‌السلام) از جا برخاست و بوسه بر لب‌های حضرت جواد علیه‌السلام زد و عرض کرد: «گواهی می‌دهم که تو در پیشگاه خدا امام ما هستی.» [اصول کافی، ج 2، ص 322.]

امام رضا علیه‌السلام از مشاهده‌ی آن حال به گریه افتاد و فرمود:

«یا عم! الم تسمع آبی و هو يقول، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، «بابی ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة...»

«عمو جان! مگر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از زبان پدرم نشنیده‌ای که فرمود: «پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان، که از اهالی نوبه {مادر امام جواد (ع) به نام خیزران زنی بافضیلت از اهالی «نوبه» (در نزدیکی مصر) و از طایفه ماریه‌ی قبطیه (جاریه‌ی رسول خدا (ص)) می‌باشد.} و بسیار پاک سرشت است...»

آیا آن پسر که جدم از او خبر داده جز از نسل من خواهد بود؟»

علی بن جعفر گفت: «آری، فدایت شوم، راست می گویی.»

سوءالات یهودی درباره مقام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ، یک نفر یهودی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید و سوءالاتی از او کرد ، که بعد از پاسخ علی علیه السلام ، این یهودی مسلمان شد . از جمله : شما معتقد هستید پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم ، برتر از همه انبیاء است . حال من از شما می پرسم : حضرت آدم علیه السلام دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند . آیا پیامبر شما هم همچون فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام فرمود : سجده فرشتگان در مقابل آدم علیه السلام ، یک بار بود . ولی خدا ، خود و ملائکه اش ، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات فرستند . « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب (33) : 56).

یهودی : خدا ، باد را برای عذاب قوم هود علیه السلام فرستاد . آیا خدا ، برای پیامبر شما هم این چنین کرد ؟ علی علیه السلام : در جنگ خندق ، خدا بادی را فرستاد که ریگ و سنگ بر سر و صورت لشکر کفر ریخت ، و آن ها را فراری داد .

یهودی : حضرت صالح از دل کوه ، شتری بیرون آورد . پیامبر شما هم همچون کاری کرده است ؟ علی علیه السلام : شتر صالح با او سخن نگفت . ولی ما مشاهده کردیم که شتری در مقابل پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بر زمین نشست و صداهایی از خود درمی آورد . پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود : او از صاحب خود شکایت دارد و به دنبال صاحبش فرستاد ...و

یهودی : خدا به سلیمان پادشاهی داد . آیا پیامبر شما هم این چنین بوده است ؟ علی علیه السلام : ملکی به نام محمود بر پیامبر اسلام نازل شد و کلیدهای را آورد و گفت : خدا فرموده

است این کلیدهای گنج‌های زمین است و می‌خواهی در دنیا پادشاه باش. آخرت هم برای تو خواهد بود. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قبول نکرد و فرمود: می‌خواهم یک روز سیر باشم و خدا را شکر گویم و یک روز گرسنه باشم، از خدا بطلبم.

یهودی: حضرت سلیمان، باد را تحت فرمان داشت و به هر کجا می‌خواست با دو قالیچه‌اش، پرواز می‌کرد. پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی علیه السلام: جبرئیل وسیله آسمانی به نام براق آورد که در یک شب پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را از مکه به قدس و از آنجا به آسمان‌های هفت گانه بالا برد و...

یهودی: حضرت موسی علیه السلام با خدا سخن گفت. آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است؟ علی علیه السلام: در معراج، در مقام قاب قوسین، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با خدای خود سخن فرمود.

یهودی: حضرت عیسی علیه السلام در گهواره حرف می‌زد. آیا پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی علیه السلام: پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم وقتی به دنیا آمد، دست چپ بر زمین زد و با دست راست به آسمان اشاره کرد و زبان به توحید گشود.

یهودی: عیسی علیه السلام مرده را زنده می‌کرد. آیا پیامبر شما هم می‌توانست؟ علی علیه السلام: علیهم السلام در جنگ خیبر زنی یهودی، دست گوسفندی را کباب کرد و به زهر آلوده ساخت و برای پیامبر آورد. وقتی حضرت لقمه اول را در دهان گذاشت دست گوسفند به زبان درآمد و گفت من به زهر آلوده شده‌ام.

یهودی: حضرت عیسی علیه السلام از داخل آذوقه خانه‌های مردم خبر می‌داد. آیا پیامبر شما این فضیلت را داشت؟ علی علیه السلام: در جنگ موته با اینکه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه و لشکر اسلام در مرز روم بود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مسجد نشسته بود و همه حوادث جنگ را از قبیل قطع شدن دست جعفر طیار و شهادتش و شهادت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و... خبر می‌داد.

یهودی : حضرت نوح نفرین کرد ، و طوفان ، کفار را هلاک کرد . آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام : پیامبر اسلام ، پیامبر رحمت بود . ولی زمانی عده ای از مردم نزدش آمدند و از بی آبی و بی بارانی شکایت کردند . پیامبر دعا کرد و چندین شبانه روز باران آمد . به طوری که کوچه ها و خانه پر از آب شد و باز آمدند و درخواست کردند که باران در شهر نبارد ، ولی بر زمین هایشان ببارد ! پیامبر فرمود : بنی آدم زود از نعمت ملول می شود ، و دعا کردند : خدایا بر مدینه نباران و بر اطراف مدینه بباران ! در شهر باران نبود ، ولی در اطراف شهر باران بارید

امتیازات خاص پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

ازدواج همسرانش بر دیگران بعد از پیامبر حرام است . ، ثواب و عقاب همسرانش مضاعف بودند ، او خاتم انبیاء بوده است ، همه دین ها با دین او باطل شدند ، کتاب او بر خلاف دیگر کتب آسمانی ، معجزه است ، زمین برای او و امت او مسجد است ، او برای اهل کبائر ، شفاعت می کند ، به سوی همه انس و جن مبعوث شد ، اولین شخصی است که محشور می شود ، و اولین شافع است ، و اولین شخصی است که وارد بهشت می شود ، در قیامت امت او از سایر امم بیشتر هستند ، می توانست نماز را نشسته بخواند ، دیگران نباید صدایشان را بر او بلند می کردند ، خدا در قرآن انبیاء را با اسم ندا کرده مثل : یا داود ! یا موسی ! ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم را با القاب : یا ایها النبی ! یا ایها الرسول ! یا ایها المزمّل ! خطاب کرده است . و فقط در چهار مورد اسم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در قرآن ذکر شده که آن هم با شهادت به رسالت همراه است « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (1) ، « مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ » (2) « وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ » (3) « بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ » (4) ، فرزندان دخترش ، فرزندان او حساب می شوند . پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را می توان پسران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم خواند (1) احزاب (33) : 40 .

(2) فتح (48) : 29 .

(3) محمد (47) : 2 .

(4) آل عمران (3) : 6 .

ابلیس به اهل بیت متوسل می شود !

یکی از اجنه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفت که دیدم ابلیس دستهایش را به آسمان بلند کرده و می گوید خدایا ! اگر حکم کردی که مرا به جهنم ببرند در آنجا تو را قسم می دهم به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا ببخشی و از آتش درآوری ! من به ابلیس گفتم این اسمها کیستند که خدا را به آنها قسم می دهی ؟ گفت من این نامها را هفت هزار سال قبل از خلقت آدم علیه السلام بر ساق عرش دیدم و فهمیدم که اینها بهترین خلق خدا هستند .

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود به خدا قسم ! اگر همه اهل زمین خدا را به این نامها قسم دهند خدا همه را می بخشد . (بحار 83/18)

برادران من ! از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید

و روایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفترین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که نظرش افتاد بر جماعتی که در محلی جمع گشته بودند، پرسیدند: بر چه این مردم اجتماع کرده اند؟ گفتند: جمع شده اند قبر می کنند، براء گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن تا خود را به قبر رسانید پس به زانو نشست کنار قبر. من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند، دیدم گریست به حدی که خاک را از اشک چشم خود تر کرد پس

از آن ، رو کرد به ما و فرمود: (اِخْوَانِي ! لِمِثْلِ هَذَا فَاَعِدُّوْا) ؛ یعنی برادران من ! از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید. (منتهی الامال ج 2)

خنده پیامبر (ص)

روزی پیامبر (ص) به طرف آسمان نگاه می کردند و می خندیدند، شخصی به آن حضرت عرض کرد: چرا می خندید؟

پیامبر فرمود: آری به آسمان نگاه کردم ، دیدم دو فرشته به زمین آمدند، تا پاداش عبادت شبانه روزی بنده با ایمانی را که هر روز در محل نماز خود، به عبادت و نماز مشغول می شد، بنویسد. اما او را در محل نماز خود نیافتند، بلکه در بستر بیماری یافتند، آنها به سوی آسمان بالا رفتند، و به خدا عرض کردند: ما طبق معمول برای نوشتن پاداش عبادت آن بنده با ایمان ، به محل نماز او رفتیم ، ولی او را در محل نمازش نیافتیم بلکه او در بستر بیماری آرمیده بود. خداوند به آن فرشتگان فرمود: (تا او در بستر بیماری است ، همان پاداش را که هر روز برای او هنگامی که در محل نماز و عبادتش بود، می نوشتید، بنویسید، و بر من است که پاداش اعمال نیک او را تا آن هنگام که در بستر بیماری است ، برای او بنویسم) (فروع کافی ، ج 1، ص 31).

امیرالمومنین علی(ع)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): اگر مردم میدانستند علی (علیه السلام) از چه زمانی به امیرالمومنین لقب یافت حقیقتاً منکر فضیلت او نمی شدند و او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود زیرا خداوند در عالم ذر مردم را بر نفس خودشان گواه گرفت فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر شما و

علی (علیه السلام) امیرالمومنین بر شما نیست پس همه خلائق از روی میل و رغبت یا به اکراه و اجبار گفتند آری. تفسیر جامع جلد 2 صفحه 482

امام جماعت نماز را کوتاه بخواند...

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): وقتی کسی در نماز امام جماعت شد نمازش را کوتاه و سبک بخواند زیرا در میان مردم کودک و سالمند و بیمار و ناتوان هست و هر وقت خواست برای خود نماز گذارد به تنهایی هر چه می خواهد طول دهد. نهج الفصاحه صفحه

36

زنان عهده دار مسولیت کشوری نشوند...

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): هرگز رستگار نمی شوند مردمی که امور مملکت خود را به دست زنان بسپارند و نیز فرمود: هر گاه کارهای مملکتی شما به دست زنان افتاد زیر خاک از روی زمین برای شما بهتر است. روضه بحار جلد 1 صفحه 160

پنج چیز دل را روشن می کند...

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله): پنج چیز دل را روشن می کند: زیاد خواندن سوره قل هو الله. کم خوردن. همنشینی علما. نماز شب. و رفتن به مسجدها جلسات و مجامع دینی. نصابی صفحه 219

ترین ها....

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : 1- تنبل ترین مردم کسی است که بیکار باشد و به ذکر و یاد خداوند متعال مشغول نشود . 2 - بخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد 3- عاجز ترین مردم کسی است که از دعا به درگاه الهی ناتوان باشد 4 - دزد ترین مردم کسی است که از اجزاء نمازش بکاهد 5- ظالم ترین مردم کسی است که در مقابلش نام مرا ببرند و بر من صلوات نفرستند. تنبيه الخواطر جلد 2 صفحه 499

نماز استغاثه یا حاجت

روایت شده: هرگاه برای تو به خداوند حاجتی پیش آمد و سینهات از آن تنگی گرفت، دو رکعت نماز بخوان و پس از سلام سی مرتبه تکبیر بگو و «تسبیح حضرت زهرا» را بجای آور و به سجده برو و صد مرتبه بگو:

یا مَوْلَاتِی یا فاطمَةُ اَغِیْثِیْ.

ای سرپرستم ای فاطمه به فریادم برس.

پس جانب راست صورت خویش را بر زمین بگذار و همین ذکر را صد مرتبه بگو و سپس جانب چپ چهرهات را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو، دوباره به سجده برو و صدوده مرتبه بگو و حاجت خود را یاد کن، به درستی که خداوند آن را برآورده کند، ان شاء الله تعالی.

پنج چیز دل را سخت کند...

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ای علی پنج چیز دل را سخت کند و چون دل سخت شود انسان کافر شود گناه روی گناه، غذا در حال سیری، ظلم به مردم، تاخیر نماز و غذا یا آب خوردن با دست چپ (کتاب نصایح : صفحه 218 حدیث 39)

خواب عجیب پیامبر!

رسول خدا(ص) فرمود: دیشب عجایی را در خواب دیدم! از جمله

دیدم مردی از امت مرا خواستند 7 عذاب کنند ولی وضوء آمد و مانع عذابش شد! دیدم

شیاطین، مردی از امت مرا دچار وحشت کردند ولی

ذکر خدا آمد و او را نجات داد! دیدم مردی از امت را که مأمورین عذاب به سراغش آمدند ولی

نماز آمد و مانع شد! دیدم مردی از امت دچار تشنگی و عطش بود و هرگاه می خواست آب

بنوشد، مانع می شدند ولی روزه رمضان آمد و او را سیراب کرد! دیدم مردی از امت را که

می خواست یه گروه پیامبران، که حلقه وار نشست بودند، پیوند دهد، ولی نمی گذاشتند. اما غسل

جنابت آمد و دست او را گرفت و در کنارم نشانده! دیدم

مردی از امت را که مقابل و پشت سر و سمت راست و چپ و پائینش، تاریک است و او در

تاریکی واقع شده بود. ولی حج و عمره آمد و او را از تاریکی در آورد و نور کرد! دیدم

مردی از امت، با مؤمنین صحبت می کرد. ولی آنها با او حرف نمی زدند! ناگاه صله رحم آمد

و گفت: ای

مؤمنین! با او سخن بگوید که او صله رحم می نمود. آنها با او سخن گفتند و با او دست

دادند! دیدم مردی از امت را که دست و صورت خود را از آتش دور می کرد. تا اینکه صدقه

آمد و سایه بر سرش و پرده بر صورتش شد! دیدم مردی از امت را که زبانه آتش از هر

طرف، او را گرفته بود. ولی امر بمعروف و نهی از منکر آمدند و او را خلاص کردند باملائکه

رحمت قرار دادند! دیدم مردی از امت را که نشسته بود و بین او و رحمت الهی، مانع قرار

داشت. ولی خوش اخلاقیش آمد و دست او را گرفت و وارد رحمت الهی نمود! دیدم مردی از

امت را که نامه عملش به دست چپ بود. ولی خوف او از خدا آمد و نامه عملش را بدست

راستش داد! دیدم مردی از امت را که بر لبه جهنم ایستاده بود. ولی امیدش به خدا آمد و او را

نجات داد! دیدم مردی از امت در آتش افتاد ولی اشکهایی که از ترس خدا ریخته بود آمد

واورا از آتش در آورد! دیدم مردی از امتم بر پل صراط می لرزید. ولی حسن ظنش به خدا آمد
 ولرزش بر طرف شد و از صراط عبور کرد! دیدم مردی از امتم بر صراط است و گاهی بر سین
 اش و گاهی بر دست و پایش می رود و گاهی معلق می شود. ولی صلوات او بر مت آمد و او را بر
 پایش ایستاند و از صراط عبورش داد! دیدم مردی از امتم بر در بهشت است ولی در بهشت بسته
 بود. تا اینکه شهادت لا اله الا الله آمد و درها را باز کردند و او وارد بهشت شد!

دل سه گونه است...

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

دل سه گونه است:

دل گرفتار دنیا،

دل گرفتار عقبی

و دل گرفتار مولا.

دلی که گرفتار دنیا باشد، سختی و رنج نصیب اوست؛

و دلی که گرفتار عقبی باشد، درجات بلند نصیبش شود؛

و دلی که گرفتار مولا باشد، هم دنیا دارد و هم عقبی را و هم مولا را.

الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ:

قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا،

و قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى،

و قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى.

أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا فَلَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبَلَاءُ،

وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى،

وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى.

(سید بن طاووس، محاسبه النفس، ص ۳۵)

شفا با صلوات

شخصی می گفت ؛ به چشم درد شدیدی مبتلا شدم به حدّی که می ترسیدم بینائی خود را از دست دهم،

در خواب شخصی مرا به زیاد صلوات فرستادن سفارش فرمود؛

ومن بر آن مداومت نمودم.

در مدّت کمی خداوند به برکت صلوات مرا شفا داد،

وآن ذکر صلواتی که سفارش کرد چنین بود:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد؛

بعدد کلّ داء و دواء»

(جامع الاخبار ص 69)

بحار الانوار ج 94 ص 63

المستدرک الوسائل ج 5 ص 333 و 334

در وضو چه اسراری نهفته است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: شستن صورت ها و دست ها و مسح سر و پاها در وضو، رازی دارد.

شستن صورت در وضو، یعنی خدایا! هر گناهی که با این صورت انجام دادم، آن را شست و شو می کنم تا با صورت پاک به جانب تو بایستم و عبادت کنم و با پیشانی پاک سر بر خاک بگذارم.

شستن دست ها در وضو، یعنی خدایا! از گناه دست شستم و به واسطه گناهایی که با دستم مرتکب شده ام، دستم را تطهیر می کنم.

مسح سر در وضو، یعنی خدایا! از هر خیال باطل و هوس خام که در سر پرورانده ام، سرم را تطهیر می کنم و آن خیال های باطل را از سر به دور می اندازم.

مسح پا، یعنی خدایا! من از رفتن به مکان زشت پا می کشم و این پا را از هر گناهی که با آن انجام داده ام، تطهیر می کنم.

(من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 302، ح 2138).

نماز یاد خدا

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

خداوند بزرگ فرمود: ای فرزند آدم ساعتی بعد از طلوع فجر و ساعتی بعد از عصر مرا یاد کن من مهمّات زندگی تو را کفایت و تضمین می کنم.

(مکارم الاخلاق: ۳۰۱)

اخلاق در خانواده

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله:

بدترین مردم کسی است که بر خانواده اش سخت گیر باشد.

گفتند ای رسول خدا! سخت گیری بر خانواده چگونه است؟

فرمودند: مرد وقتی وارد خانه شود، همسرش از اوهراسان و فرزندان از او گریزان شده، فرار کنند و چون بیرون رود همسرش شاد گردد و خانواده اش با یکدیگر انس گیرند.

شَرُّ النَّاسِ الضَّيِّقُ عَلَى أَهْلِهِ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يَكُونُ ضَيِّقًا عَلَى أَهْلِهِ قَالَ: الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ خَشَعَتِ امْرَأَتُهُ وَهَرَبَ وَلَدُهُ وَفَرَّ فَإِذَا خَرَجَ ضَحِكَتِ امْرَأَتُهُ وَاسْتَأْنَسَ أَهْلُ بَيْتِهِ؛

[مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۵]

چرا اینقدر ذکر صلوات در منابع دینی ما

تاکید شده!

❀ از عارفی پرسیدند:

چرا اینقدر ذکر صلوات در منابع دینی ما

تاکید شده! و برای آمرزش گناهان،

وسعت روزی، صحت و سلامتی، گشایش در کارها و... صلوات تجویز کرده اند

سرّ و راز این ذکر چیست؟؟!!

فرمود:

اگر به قرآن نگاه کنید، فقط و فقط یک جا در قرآن هست که خداوند انسان

را هم شأن و هم درجه ی خودش می کند!

یعنی از انسان می خواهد که بیاید کنار او

و با هم در یک کاری مشارکت کنند:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

خدا و ملائکه اش برای پیامبر

صلوات می فرستند

شما هم بیایید و همراهی کنید!

علت عظمت و بزرگی ذکر صلوات همین است که انسان رو یکباره تا کنار خدا بالا

می برد

به خدا قسم، عقیل را دوست دارم...

شیخ صدوق روایتی در امالی نقل می کند که روزی امیرالمؤمنین (ع)، به پیامبر اکرم (ص)

عرضه داشت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَتُحِبُّ عَقِيلًا؟)

آیا شما عقیل را دوست دارید؟

پیغمبر فرمود: (ای وَاللَّهِ!)

به خدا قسم، عقیل را دوست دارم.

سپس فرمود : (إِنِّي لَأُحِبُّهُ حَبِيبًا، حُبًّا لَهُ وَحُبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ)

من دو محبت به عقیل دارم.

یکی این که؛ خود عقیل را دوست دارم و یکی این که؛ عقیل محبوب پدرش حضرت

ابوطالب (ع) بود!

(وَإِنَّ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدِكَ) علی جان! فرزند عقیل در راه عشق و محبت فرزند تو

حسین، شهید می شود.

(فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ)

و بر او، چشم همه ی اهل ایمان اشک می ریزد.

(وَتُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ)

و فرشتگان مقرب پروردگار، بر فرزند عقیل، مسلم، صلوات و درود می فرستند.

(ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ (ص) حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ)

با نام بردن از حضرت مسلم (ع)، پیغمبر اکرم (ص) گریه کردند تا جایی که اشک های مبارک

پیغمبر (ص) برای مصیبت مسلم بر صورتشان جاری شد

□ منبع

امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۷

□ #خانه_نمی_سوزد □

□ یک روز به ابوالدرداء خبر دادند که خانه ات سوخت. گفت: خانه من آتش نمی گیرد. دوباره کس دیگری آمد و گفت: ای ابوالدرداء خانه ات آتش گرفت. باز گفت: خانه من آتش نمی گیرد. تا سه مرتبه برای او خبر آتش گرفتن خانه اش را آوردند و او هم می گفت: خانه من آتش نمی گیرد. بعد معلوم شد تمام خانه های اطراف در آتش سوخت مگر خانه او. ﴿۱۰۰﴾ به او گفتند: از کجا فهمیدی که خانه ات آتش نگرفت و نسوخت؟! گفت: چون از رسول خدا (ص) شنیدم هر کس هر روز صبح این دعا را بخواند، در آن روز هیچ بلا و آسیبی به او نمی رسد، و من چون این دعا را خوانده بودم، خیالم راحت بود و آن دعا این است:

* □ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ قَضَاءِ السُّوءِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

داستان هایی از اذکار و ختوم و ادعیه مجرب

عزرائیل اجازه خواست...

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مردی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می برد) بروی هم خواسته ای داری با من بگو گفت: چاره ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی (علیه السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سلام کرد: پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ایای نمی بینی که درهای آسمان برای روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز شده و همه جا آیین بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو می باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر ماندن در این دنیا بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر می دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملک الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده ای گفت: گرفتن جان شما را حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهداری آن ندارم جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی (علیه السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی (علیه السلام) دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در

حالی که گریه می کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد.

امر بمعروف به شرط عمل نیست!

□ گروهی نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: تا ما به همه احکام عمل نکنیم، امر به معروف نمی کنیم.

□ حضرت فرمود: امر به معروف کنید؛ گرچه به همه آنچه می گوئید، عمل نمی کنید و نهی از منکر کنید گرچه از همه منکرات دوری نمی کنید. (میزان الحکمه، ج 6، ص 274) □

بلند همتی

□ روزی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در مسافرت به شخصی برخوردند و میهمان او شدند. آن شخص پذیرائی شایانی از حضرت نمود، هنگام حرکت آن جناب فرمود: چنانچه خواسته ای از ما داشته باشی از خداوند درخواست می کنم تو را به آرزویت نائل نماید.

□ عرض کرد: از خداوند بخواهید به من شتری بدهد که اسباب و لوازم زندگی ام را بر آن حمل نمایم و چند گوسفند که از شیر آنها استفاده کنم، پیغمبر - صلی الله علیه و آله - آنچه می خواست برایش تقاضا نمود. آنگاه رو به اصحاب کرده فرمودند:

□ ای کاش همت این مرد نیز مانند پیرزن بنی اسرائیل بلند بود و از ما می خواست که خیر دنیا و آخرت را برایش بخواهیم.

عرض کردند: داستان پیرزن بنی اسرائیل چگونه بوده است،

□ آن جناب فرمود: هنگامی که حضرت موسی خواست با بنی اسرائیل از مصر به طرف شام برود... از هر کس جویای محل قبر یوسف شد اظهار بی اطلاعی می نمود به آن جناب اطلاع دادند که پیرزنی است ادعا دارد من قبر یوسف را می دانم در کجاست

□ دستور داد او را احضار کنند... عجزه گفت: یا موسی «علم قیمت دارد»، من سال ها است این مطلب را در سینه خود پنهان کرده ام، در صورتی برای شما اظهار می کنم که سه حاجت از برای من برآوری

□ حضرت فرمود: حاجت های خود را بگو. گفت:

اوّل آنکه جوان شوم؛

دوّم: به ازدواج شما درآیم؛

سوّم: در آخرت هم افتخار همسری شما را داشته باشم.

□ حضرت موسی از بلند همتی این زن که با خواسته خود جمع بین سعادت دنیا و آخرت می کرد متعجب شد، از خداوند درخواست نمود هر سه حاجت او برآورده شد

□ کتاب داستان ها و پندها، آیت الله محمد محمدی اشتهاردی، جلد چهارم صفحه ۵۷

خوراک پیامبر....

روایت های مختلفی در مورد خوراک ایشان نقل شده است؛ از جمله این که ایشان هیچگاه سه شب متوالی سیر غذا نخورد، تا رحلت فرمود. (طبرسی، الاحتجاج، نجف، دارالنعمان، 1386، ج 1، ص 335)

گاهی سه ماه متوالی بر خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت که آتشی برای پختن غذا روشن نمی کردند؛ زیرا بیشتر خوراک ایشان آب و خرما بود، گاه همسایه ها زیادی شیر

گوسفندان خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستادند. (ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا، ج 1، ص 307)

پیامبر صلی الله علیه و آله حتی دو روز پیایی از نان جو هم سیر نشد. (حمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت، دارصادر، بی تا، ج 6، ص 97)

از انس بن مالک نقل است، فاطمه سلام الله علیها قطعه نانی برای رسول خدا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه این چیست؟ گفت: قرص نانی پخته‌ام، دلم آرام نگرفت تا این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم این اولین غذایی است که از سه روز پیش تاکنون به دهان پدرت رسیده است. (طبقات الکبری، ج 1، ص 400؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، 1415، ج 4، ص 122.)

باز از انس بن مالک است، هرگز در غذای روز یا شب پیامبر صلی الله علیه و آله نان و گوشت با هم در سفره نبود؛ مگر در مهمانی‌ها. (طبقات الکبری، ج 1، ص 404؛ صحیح ابن حبان، ج 14، ص 274)

از ابوامامه نقل شده که گفته است: هیچگاه از سفره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حتی قطعه نان جوینی هم باقی نمی ماند. (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت، چاپ دوم، 1414، ج 5، ص 54؛)

ناشکری قوم عاد

قوم عادقوم عاد در سرزمین احقاف، بین یمن و عمان، می زیستند. نعمتهای فراوان الهی از زمین حاصلخیز و باغستان های فراوان شامل حالشان بود و آنان همچنان به بت، سجده می کردند تا حضرت هود به پیامبری مبعوث گردید. اما مردم از پذیرش دعوت الهی او روی برتافتند، او را بی خرد و بد اخلاق خطاب کردند و کفران نعمت های الهی کردند پس مدتی نگذشت که غباری سیاه آسمان را پوشاند و بادی ویران گر وزیدن گرفت. آنچنان که

چارپایان و آدمیان و اثاثیه را از جا برمی کند و به اطراف می کوبید و ستمکاران را نابود می ساخت و تا هفت شب و هفت روز ادامه پیدا کرد.

بواسطه ناسپاسی آبادانی خرابه شد!

قرآن حکیم در آیات 112 و 113 سوره نحل می فرماید: "وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ * وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ / خداوند - برای آنان که کفران نعمت می کنند - مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزی اش از هر جا می رسید اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند؛ از این رو عذاب الهی آنها را فراگرفت در حالی که ظالم بودند

شکر صبح و شکر شب

- امام صادق (ع) : هر گاه فردی از شما به یاد نعمت خدای عزوجل افتاد برای سپاسگزاری از خدا گونه اش را بر خاک گذارد اگر سواره بود پیاده شود و گونه اش را بر خاک نهد و اگر به خاطر ترس از بدنامی نتوانست پیاده شود صورتش را بر کوهه زین بگذارد و اگر باز هم نتوانست این کار را بکند ، گونه اش را بر کف دست خود بگذارد و آن گاه خدا را برای نعمتی که به او داده است حمد گوید.

- هشام بن احمر : با ابوالحسن امام کاظم (ع) در یکی از نواحی مدینه می رفتم که ناگاه از مرکب خود فرود آمد و به سجده افتاد و آن را بسیار طول داد سپس سر از سجده برداشت و سوار مرکبش شد عرض کردم : فدایت شوم سجده ای طولانی کردی ؟

فرمود : به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا کرده است و خواستم از پروردگارم سپاسگزاری کنم.

ایام الله را به مردم متذکر شو

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم به اصحاب فرمودند چون خداوند سبحان در آیه شریفه:

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

یعنی ایام الله را به مردم متذکر شو که در این ایام، نشانه هایی برای افراد بسیار صبور و شکور است.

دستور داده تا نعمتهایش را بیاد مردم بیاورم پس شما بگوئید که اولین نعمتی که خداوند سبحان امر به تذکر به آن داده چیست؟

یکی گفت زن و بچه! دیگری گفت سلامتی! سومی گفت مال و منال!

پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم به علی (ع) فرمود: ابوالحسن تو بگو. علی (ع) فرمود: من چگونه در حضور شما مطلبی بگویم در حالی که خداوند سبحان ما را بوسیله شما هدایت کرد و جمیع علوم و کمالات را بوسیله شما بر ایمان فرستاد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود باید بگوئی اولین نعمت کدام است؟ علی (ع) گفت: اولین نعمت، نعمت وجود است که من هیچ نبودم ولی خداوند سبحان مرا از عدم بوجود آورد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. دومی کدام است؟ فرمود: به من حیات و زندگانی بخشید و مرا مانند جمادات و نباتات نگردانید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی. سومی کدام است؟ گفت: مرا به بهترین صورتهای که صورت انسان است خلق کرد و بصورت حیوان نیافرید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی. چهارمی کدام است؟ گفت: آنکه برایم حواس ظاهری و باطنی قرار داد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. پنجمی کدام است؟ گفت آنکه قدرت عقل و مشاعر روحانی بمن داده و مرا بر

حیوانات برتری بخشید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی . ششمی کدام است؟ گفت اینکه مرا به دین حق هدایت کرد و از گمراهان نگردانید .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْهَدَانَا اللَّهُ

همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد، و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی . هفتمی کدام است؟ گفت آنکه در آخرت «بهشت» زندگی خوبی را برایم قرار داد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی . هشتمی کدام است؟ گفت مرا آزاد آفرید و غلام کسی قرار نداد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود راست گفتی .

نهمی کدام است؟ گفت آسمان و زمین و آنچه از مخلوقات در آنهاست را در تسخیر من قرار داد ...

امام رضا علیه السلام بعد نماز ظهر صمدبار حمد الله و بعد نماز عصر صمدبار شکر الله
نشانه انسان صبور در سه چیز است..

حضرت محمد (ص) فرمودند : نشانه انسان صبور در سه چیز است : ۱- اینکه کسل نمیشود ۲-
دل تنگ نمیشود ۳- از پروردگارش شکایت نمیکند ، چرا که وقتی کسل شود ، حق را ضایع و
تباه خواهد کرد ، و هنگامی که دلتنگ شد ، سپاسگذاری نمیکند و وقتی که از پروردگارش
شکایت کند ، گناه خواهد کرد. بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۶

ایه الله سید عبدالحسین لاری

ایشان با تلاش بی وقفه در تحصیل در 22 سالگی به درجه اجتهاد نائل می آید .

حضرت آیت الله سید عبدالحسین موسوی لاری در سال 1309 ق. نجف اشرف را ترک می‌کند و به لارستان می‌رود. میرزای شیرازی هنگام خروج سید لاری خطاب به حاج سید علی کبیر و هیئت همراهش می‌فرماید:

«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان، نجف را به آنجا برده‌ای و گهواره فضیلت و دانش را از فرزند فضیلت و علم خالی گذاردی.

سید لاری با تأسیس حوزه علمیه لار، فعالیتهای مرکز بزرگ جهان شیعه را ادامه می‌دهد و دانشمندان و فقهای گراندی را در آن حوزه تربیت می‌نماید.

وی بسان دیگر علمای شیعه به اصل ولایت فقیه عقیده مند است و جدایی دین از سیاست را از شعارهای استعماری می‌داند و فقیه جامع الشرایط را نماینده حضرت ولی عصر (عج) می‌شناسد که در دوران غیبت کبری نیابت عام دارد و وظیفه‌اش اجرای احکام اسلامی در جامعه است.

او نظامهای حاکم و دولتهای ستم پیشه‌ای چون حکومت قاجار را دولت قانونی نمی‌داند و خود در صدد تشکیل حکومت است تا قوانین الهی را در جامعه اجرا کند. او می‌خواهد با تشکیل حکومت اسلامی به نظریه‌های فقه سیاسی اسلام وجود عینی بخشد و با اجرای عدل، مستضعفان جنوب را امیدی دوباره دهد.

ترغیب پیروان به آموزش نظامی و تشکیل گروههای مسلح در لار از جمله فعالیتهای او در این زمینه است. گروههایی که بعدها به «تفنگچیان سید لاری» و «چریکهای فارس و سید لاری» مشهور می‌شوند.

سید برای مقابله با زورگویی و استعمار گروهی را تربیت کرده و با مسلح نمودن آنه، لباس عزا بر تن دشمنان اسلام کرده است. . مجتهد لارستان در یکی از روزها با بیانی قاطع و جوب انحلال رژیم سلطنتی قاجار را صادر می‌نماید:

واجب است تبدیل سلطنت امویه قاجاریه به دولت حقه اسلامی.

از دیگر کارهای سید لاری نصب ائمه جمعه برای شهرها و قصبات مجاور است. تبلیغات عملی وی که با درستی کارگزاران حکومتی به نمایش گذارده شده است، هر روز بر وسعت حکومت اسلامی می‌افزاید. چنانچه بندرعباس، بندرلنگه، بوشهر، استان کرمان و فارس زیر نظر حکومت اسلامی قرار می‌گیرد. اخبار حکومت اسلامی به مردم ستمدیده دیگر شهرهای ایران، خبر خوشی است که رایحه بهشتی از آن شنوده می‌شود و آیه‌های سبز امید را در دل جوانان می‌کارد. این پدیده یکی از عمده ترین و پرهیجان ترین رویدادهایی است که مردم را به نهضتی بزرگ فرا می‌خواند. مشروطه خواهی مردم شهرهای ایران که در اندک مدتی در تمام کشور به صورت فراگیر و پردامنه مطرح می‌شود. برخاسته از تجربه مبارکی است که مردم لارستان آن را به رهبری آیت الله لاری به ارمغان آورده اند.

مجتهد لاری با ورود به لارستان بر دو محور تأکید می‌ورزد. راغب ساختن مردم به مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام، بازداشتن آنان از غرب گرایی.

آیت الله لاری تجارت و بازرگانی استعمارگران روس و انگلیس را به زیان امت اسلامی می‌داند. از این رو استعمال چای، قند، ادویه، خوراک و پوشاکهایی را که از کشورهای خارجی - بخصوص روسیه و انگلیس - وارد ایران و سایر کشورهای اسلامی می‌شود، تحریم می‌نماید. وی عقیده دارد، خارج ساختن ارز از کشورهای اسلامی برای خرید اشیای خارجی موجب تقویت دشمنان اسلام و قدرت استعمارگران است و بدین وسیله سبب ریخته شدن خون مسلمانان و ملتهای فقیر می‌گردد. همچنین ورود کالاهای خارجی موجبات وابستگی اقتصادی را فراهم می‌آورد و از دیدگاه فقهی و سیاسی اسلام، حرام است.

آیت الله سید عبدالحسین لاری برای آگاهی مردم کتاب «قانون مشروطه مشروعه» را می‌نگارد و مواضع اسلامی و اندیشه‌های سیاسی خود را در نظام مشروطیت بیان می‌کند. از نظر وی حکومت اسلامی با مجلس شورا کار خود را آغاز می‌کند. مجلسی که صحت آرای آن در چارچوب قوانین اسلامی مشخص می‌شود. از جمله شرایط هر عضو شورا، عقیده درست، عدم تظاهر به فسق و فجور و اطاعت از ولی فقیه است. از نظر مجتهد لاری علت

تمام تباهیها و فساد روزگار در بی عدالتی ، اختلال نظام ، سوء مدیریت و عدم وجود شورای اسلامی است . رهبری و مدیریت و حکومت اسلامی از دیدگاه وی مخصوص ولی فقیه است .

مجاهد نستوه زمانی به تألیف این کتاب گرانقدر دست می زند که قانون نویسان عصر مشروطیت به عنوان پیش نویس ، قانون بلژیک ، انگلیس و فرانسه را پایه و اساس قرار می دهند و هدف عمده آن است که قانون اساسی مشروطیت تحت نفوذ قوانین غرب نگاشته و جلو اعمال حاکمیت قوانین اسلامی گرفته شود .

کتاب ایشان از جمله کتب نادری است که در فقه سیاسی و قانونگذاری اسلامی نگاشته شده است . به عقیده او اجرای قوانین اسلامی در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست و «ولی فقیه» از جانب امام معصوم علیه السلام نیابت و خلافت عامه دارد که زندگی بشر را در غیبت معصوم بر اساس وحی تنظیم کند

روز جمعه چهارم شوال 1342 ق . (15 اردیبهشت 1303 ه . ش) است . آیت الله لاری از خانه خارج شده ، رو به مصلا می نهد تا نماز جمعه را چون دیگر ایام بپا دارد پس از اقامه نماز به سوی منزل برمی گردد . پس از چندی در جایش آرام می گیرد . رایحه ای بهشتی شنیده می شود . سید پس از بیست و سه سال اقامت در لار ، چهار سال در فیروز آباد و شش سال در جهرم ، در میان مردم دلیر تنگستان و مجاهدان جنوب به دیار باقی می شتابد

10 خصلت از پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم

۱- هنگام راه رفتن با آرامی و وقار راه می رفت

۲- در راه رفتن قدم ها را بر زمین نمی کشید.

۳- نگاهش پیوسته به زیر افتاده و بر زمین دوخته بود.

۴- هر که را می دید مبادرت به سلام می کرد و کسی در سلام بر او سبقت نگرفت.

۵- وقتی با کسی دست می داد دست خود را زودتر از دست او بیرون نمی کشید.

۶- با مردم چنان معاشرت می کرد که هر کس گمان می کرد عزیزترین فرد نزد آن حضرت است.

۷- هرگاه به کسی می نگریست به روش ارباب دولت با گوشه چشم نظر نمی کرد.

۸- هرگز به روی مردم چشم نمی دوخت و خیره نگاه نمی کرد.

۹- چون اشاره می کرد با دست اشاره می کرد نه با چشم و ابرو.

۱۰- سکوتی طولانی داشت و تا نیاز نمی شد لب به سخن نمی گشود.

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبیدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد.

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند. حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیایید و با هم غذا بخورید.

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند

خیلی نسبت به بندگانش مهربان است.

پیامبر گریه کرد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زنی که آتش تنور روشن کرده بود و نان می پخت گذشتند. این زن طفلی داشت که پهلوی خود نشانیده بود.

همینکه چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد: یا رسول الله شنیده ام که شما فرموده اید: ان الله ارحم بعبده من الوالده بولدها

یعنی خداوند مهربان تر است به بنده خود از مادر نسبت به فرزند خود. آیا راست است؟ گفت: بلی.

زن عرض کرد: مادر طفل خود را در این تنور نمی اندازد خدا چگونه بنده خود را به جهنم می برد؟

فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قال:

ان الله لا يعذب بالنار الا من انف ان يقول لا اله الا الله

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بنا کرد گریه کردن و فرمود:

خدا به آتش کسی را عذاب نمی کند مگر اینکه از گفتن لا اله الا الله امتناع کند

عمرو بن معدی کرب و فزع اکبر!

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از غزوه تبوک به مدینه برگشت، عمرو بن معدی کرب (از پهلوانان عرب)، نزد او رفت. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: ای عمرو! اسلام بیاور تا خداوند سبحان تو را از فزع اکبر، ایمن گرداند! عمرو جواب داد: ای محمّد! من از چیزی نمی ترسم! فزع اکبر چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود ای عمرو! اینطور نیست که تو خیال می کنی! وقتی روز قیامت شود، صیحه ای بگوش خلائق برسد که هر مرده ای زنده شده و هر زنده ای بغیر از کسی که خداوند سبحان بخواهد، می میرد! سپس صیحه ای دیگر بگوش می رسد که همه مردگان، زنده شده و در صف

می ایستند و آسمان شکاف برمی دارد و زمین پهن می شود و کوهها از هم می پاشند و آتش مانند کوه زبانه می کشد و دل هر صاحب روحی مگر کسی که خدا بخواهد، از افکار خالی شده و فقط بفکر خودش می افتد. آنوقت تو ای عمرو! در آنروز چه می کنی؟ جواب داد: من امر بزرگی را از تو شنیدم! سپس ایمان آورد و قومش نیز ایمان آوردند!

جبرئیل از ترس خود را به پیامبر چسباند!

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که در زمانی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و ترسی بر وجودش مستولی شد؛ پس خود را به رسول خدا چسباند و به حضرت پناه برد... یا رسول الله مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این فرشته که بود؟ این اسرافیل "حاجب الرب" بود و از زمانی که حق تعالی آسمانها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پائین نیامده.

من او را دیدم که به سوی زمین می آید، گمان کردم که برای بر پا کردن قیامت آمده است پس از ترس قیامت، رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید

چرا جبرئیل از ترس بیهوش شد؟

قطب راوندی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت عیسی (علیه السلام) از جبرئیل پرسید: کی قیامت بر پا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید به لرزه افتاد و از هوش رفت...

پیامبر با شنیدن نام قیامت رنگ به رنگ می شد

و روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیامت را یاد می نمود، صدای آن حضرت شدید و رخسار آن حضرت سرخ می شد..

گناه را نگوید....

از روایات صادره از معصومان (علیهم السلام) استنباط می شود، که فرد پس از ارتکاب جرایم مستوجب حد، به غیر از حدودی که جنبه حق الناس بودن نیز دارند، بهتر است آن را آشکار نسازد و در ملأعام مطرح نکند و علاوه بر این، حتی نزد حاکم شرع اقرار نکند تا مجازات بر او اعمال شود؛ زیرا پخش و نشر و اعلان انجام گناه اثرات سوئی دارد و موجب تشویق افراد ضعیف النفس و بیمار دل به انجام گناه می شود. پس شایسته است که مرتکب پیش خود و خدایش توبه نماید تا خداوند توبه او را قبول فرماید. در تأیید این مطلب، به دو روایت اشاره می گردد:

1. ماعز بن مالک اسلمی در نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اقرار به زنا نمود. در ابتدا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور غیر مستقیم وی را بر کتمان امر هدایت نمود و سعی کرد او را در اقرار مردد نماید، اما ماعز اصرار به اقرار نمود و سرانجام به زنا اقرار کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بهتر بود که تو این موضوع را کتمان می کردی.» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار ج 79، ص 42)

2. علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن خالد نقل می کند: مردی در کوفه بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: «یا امیر المؤمنین، انی زنیت فظهرنی»؛ یعنی ای امیر المؤمنین، من زنا کرده ام، پس مرا پاک گردان. امام علی (علیه السلام) با همان شیوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سعی در تشویق وی به کتمان امر نمود، اما در پی اصرار زانی به اقرار به زنا، پس از چهار بار اقرار، حکم حد را بر وی جاری نمود و این جمله را با عصبانیت فرمود: «ما اقبح بالرجل منکم ان یاتی بعض هذه الفواحش، فیفضح نفسه علی رؤوس الملائة فلا تاب فی بیتة؟ فوالله لتوبه فیما بینة و الله أفضل من إقامتی علیه الحد.» (محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 7، کتاب الحدود، ص 188) چقدر زشت است برای مردی از شما که مرتکب چنین اعمال زشتی شود و

پس از آن خود را در ملأ عام رسوا نماید. پس آیا توبه در خانه اش بهتر نبود؟ قسم به خدا، هر آینه توبه وی بین خود و خدا بهتر از اقامه حد به وسیله من بر او می باشد.

ناگفته نماند که علاوه بر اینکه توبه موجب سقوط حد در جرایم حق الله می شود، سقوط مجازات تعزیری را نیز در پی دارد. از این رو، اگر عمل ارتكابی موجب تعزیر باشد و بزهکار پیش از قیام بینه توبه نماید، در این صورت، تعزیر ساقط می شود

سقوط مجازات: اثر اصلی توبه، در صورتی که با شرایط لازم خود واقع شود، سقوط مجازات مجرمان می باشد. این اثر مربوط به توبه پیش از اثبات جرم است که مورد اجماع فقهای امامیه است ///قابلیت عفو توسط امام: یکی دیگر از آثار توبه، مربوط به اثر توبه پس از اثبات جرم می باشد، که در این صورت، همان گونه که گذشت، توبه عامل سقوط مجازات نیست، بلکه سبب عفو توسط قاضی است که در صورت تشخیص مصلحت فرد و جامعه، مخیر است مرتکب را از مجازات معاف نماید

نیرنگ استعمار

می گویند سفیر انگلیس در دهلی نو، از مسیری در حال گذر بود، میبند یک جوان آگاه هندی، لگدی به گاوی میزند... (گاوی که در هندوستان مقدس است).

سفیر انگلیس از خودرو پیاده شده و به سوی گاو میدود و گاو را میبوسد و در این لحظه گاو ادرار می کند. سفیر انگلیس با ادرار گاو دست و صورتش را میشوید □ و بقیه ی مردم حاضر که میبند یک غریبه اینقدر گاو را محترم می شمارد، در جلوی گاو سجده می کنند و آن جوان لگد زن را مجازات می کنند! (؟)

همراه سفیر انگلیس می پرسد چرا این کار را کردید ؟

سفیر می گوید ؛ این جوان آگاه، میخواست فرهنگ هندوستان را پنجاه سال جلو بیاورد ...

اما من نگذاشتم !!!

□ #خوابهای خود را برای هرکسی تعریف نکنید!

□ عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، زنی شوهرش به سفر رفت، او در غیاب شوهر، خوابی دید و به حضور رسول خدا آمد و گفت:

در خواب دیدم تنه درخت خرما در خانه ام شکسته شد.

□ پیامبر به او فرمودند: شوهرت با سلامتی باز می گردد.

پس از مدتی شوهرش، با سلامتی باز گشت.

□ بار دیگر شوهر او به سفر رفت، و او همان خواب را دید و نزد پیامبر رفت و خواب خود را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شوهرت سالم باز می گردد.

پس از مدتی شوهرش با سلامتی باز گشت.

□ بار سوم شوهر او سفر کرد، آن زن همان خواب را دید، وقتی که بیدار شد اینبار خدمت پیامبر نرفت.

□ همان اطراف مرد چپ دستی را دید و خواب خود را برای او نقل کرد، آن مرد گفت: وای! شوهرت میمیرد!

□ این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر فرمودند:

الا کان عبر لها خیرا: آیا او نمی توانست خواب آن زن را تعبیر نیک کند؟ (چرا تعبیر نیک نکرد؟)

□ □ بر طبق روایات خواب آنگونه که تعبیر می شود، اتفاق می افتد. پس هرگاه یکی از شما خوابی را دید آن را به جز نزد عالم و یا ناصحی بازگو ننماید.

□ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

کسی که خواب دیده، خواب او بر فراز او به صورت پرنده است تا آن هنگام که تعبیر نشده است،

□ اما هنگام که تعبیر شد، آن پرنده سقوط می کند(هر گونه که تعبیر شد ممکن است همان گونه اتفاق بیفتد)

□ □ بنابراین خواب خود را جز برای آن کسی که دوست صمیمی تو است و یا تعبیر خواب می داند، برای هر کس نقل نکن

□ و در جای دیگر فرمود:

خواب خود را برای هیچکس جز مؤمنی که دور از حسادت است ، نقل نکن

□ □ تعبیر بعضی از خوابها، فوری، یا پس از ساعاتی، آشکار می شود، ولی تعبیر بعضی از خوابها ممکن است سالها یا دهها سال بعد از خواب دیدن، واقع گردد.

□ مثلاً تعبیر خواب حضرت یوسف (که در خواب دید یازده ستاره و ماه و خورشید او را سجد می کنند) بعد از چهل سال ، آشکار شد.

((فرازهای برجسته از سیره امامان شیعه (علیه السلام) محمد تقی عبده و محمد محمدی اشتهاردی))

ملاقات خدا یعنی...

مسأله لقاء الله و اینکه انسان با مرگ به ملاقات خدا می‌رود و در عالم آخرت خدا را ملاقات میکند که در قرآن مجید و روایات و کلمات و بزرگان دین آمده است مثل: فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً (تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 464). هر کس آرزوی ملاقات خدا را دارد پس باید اعمال صالح و نیکو بجا آورد.

معنای این جملات این همان قرب به خدا و لقاء رحمت و رسیدن به پاداش اعمال نیک و دیدن عنایات مخصوص الهی است نه اینکه خدا را با چشم ملاقات کنند زیرا همانطور که گفته شد به حکم قرآن مجید و برهانی عقلانی: لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخیر///چشمها خدا را نمی‌بینند و نمیتوانند درک کنند اما خدا چشمها را می‌بیند.

عاقبت بخل و خساست!

مردی درخت خرمایی داشت که برخی شاخه های آن به سوی خانه همسایه اش، که مرد فقیری بود و فرزندی خردسال داشت، خمیده شده بود. آنگاه که این مرد بر فراز درخت خرمایش می رفت تا خوشه های آن را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد. چون کودکان این مرد بینوا آن دانه ها را بر می داشتند، او از بالای درخت فرومی آمد و از شدت بخل و سنگدلی، آن خرماها را از دست کودکان می گرفت و حتی اگر می دید در دهانشان می باشد، انگشتان خود را در دهان اطفال می کرد تا خرماها را بیرون آورد!

شخص تهی دست از رفتار این مرد بخیل نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شکایت نمود. پیامبر فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس آن حضرت با صاحب درخت خرما دیدار کرد و به وی فرمود:

«آیا حاضری درخت خرمایت را که به سوی خانه همسایه فقیرت خم شده، به من بدهی تا در برابر آن برای نخلی در بهشت ضمانت کنم.» آن مرد که مسلمان هم بود، عرض کرد: در میان درختانم این نخل بارورتر و بهتری می باشد و حاضر به چنین معامله ای نخواهم شد. و از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت. فرد دیگری که از یاران پیامبر بود، این سخن را

شنید و خطاب به حضرت عرض کرد: آیا اگر من این درخت را از صاحبش بستانم و به شما اهدا نمایم، همان درخت خرماى بهشتى نصیبم می شود؟ پیامبر فرمود: آری. سپس به سوى صاحب درخت خرما رفت تا آن را از او بخرد و پس از اصرار زیاد و پافشاری فراوان، موفق گردید آن را در ازای چهل درخت خرما مالک شود. آنگاه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: درخت خرما را خریدم و اکنون به شما تقدیم می کنم. حضرت به سوى خانه آن مرد فقیر رفت و به وی فرمود: «از این پس درختی که به سوى منزلت آویخته است، از آن تو و اهل خانه ات می باشد.» مرد فقیر بسیار شادمان گردید. در این حال، نود و دومین سوره قرآن کریم؛ یعنی سوره «واللیل» نازل گردید که آیات 5 تا 7 آن ناظر به ستایش مردی است که درخت را به پیامبر اهدا کرد:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى»؛ پس آن کس که در راه خدا اتفاق کند و تقوا پیشه نماید و سزای نیک (وعده پیامبر) را تصدیق کند، او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

آیات 8 تا 11 این سوره در مذمت مرد بخیل است که حاضر نگردید درخت را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بفروشد:

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى وَ مَا يَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»؛ اما آن کس که بخل ورزید و طلب بی نیازی کرد و سزای نیک (وعده پیامبر) را تکذیب کرد، برای دوزخ آماده اش می کنیم و چون زمان هلاکتش فرا رسد (و در جهنم یا قبر سقوط کند)، اموالش به حال او سودی ندارد

حاج ملا هادی سبزواری

حاج ملا هادی سبزواری بعد از ملا صدرا مشهورترین حکمای الهی سه چهار قرن اخیر است. حاجی سبزواری در سال 1212 در سبزواری متولد شد. هفت ساله بود که پدرش مرد. در

ده سالگی برای تحصیل به مشهد مقدس رفت و ده سال اقامت کرد. شهرت حکمای اصفهان او را به اصفهان کشانید. در حدود هفت سال از محضر ملا اسماعیل در بکوشکی اصفهانی استفاده کرد و ضمناً در همان وقت دو سه سالی اواخر دوره حکیم نوری را درک کرد. سپس به مشهد مراجعت کرد و چند سالی در مشهد به تدریس پرداخت. آنگاه عازم بیت الله شد. در مراجعت اجباراً دو سه سالی در کرمان اقامت کرد. در مدت اقامت کرمان برای این که نفس خود را تربیت کند و ریاضت دهد، سعی کرد ناشناخته بماند و در همه مدت به کمک خادم مدرسه به خدمت طلاب قیام می کرد. بعد دختر همان خادم را به زنی گرفت و رهسپار سبزوار شد. قریب چهل سال بدون آنکه حتی یک نوبت از آن شهر خارج شود در آن شهر توقف کرد و به کار مطالعه و تحقیق و تدریس و تالیف و عبادت و ریاضت نفس و تربیت شاگردان پرداخت تا عمرش به پایان رسید.

از نظر تشکیل حوزه گرم فلسفی و جذب شاگرد از اطراف و اکناف و تربیت آنها و پراکندن آنها در بلاد مختلف، بعد از حکیم نوری کسی به پایه حکیم سبزواری نمی رسد. صیت شهرتش در همه ایران و قسمتهای خارج ایران پیچید. طالبان حکمت از هر سو به محضرش می شتافتند. شهر متروک سبزوار از پرتو وجود این حکیم عالیقدر قبله جویندگان حکمت الهی گشت و مرکز یک حوزه علمی شد.

کنت گوینو فیلسوف معروف فرانسوی که نظر خاصش در فلسفه تاریخ معروف است، مقارن اوج شهرت حکیم سبزواری سه سال وزیر مختار فرانسه در ایران بوده و کتابی هم به نام سه سال در ایران منتشر کرده است. او می نویسد:

«شهرت وصیت او به قدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از ممالک هندوستان، ترکیه و عربستان برای استفاده از محضر او به سبزوار رو آورده و در مدرسه او مشغول تحصیل هستند.»

()

حکیم سبزواری فوق العاده خوش بیان و خوش تقریر بود، با شور و جذبه تدریس می کرد. او گذشته از مقامات علمی و حکمی، از ذوق عرفانی سرشاری برخوردار بود. بعلاوه، مردی با

انضباط، اهل مراقبه، متعبد، متشرع و بالاخره سالک الی الله بود. مجموع اینها سبب شده بود که شاگردان او به او تا سرحد عشق ارادت بورزند. از نظر جاذبه استاد و شاگردی، حکیم سبزواری بی مانند است.

بعضی از شاگردان او بعد از او با اینکه چهل سال از او فاصله گرفته بودند، باز هم هنگام یاد آوری او به هیجان می آمدند و اشک می ریختند.

آن قدر جلو رفتم که حضرت مرا در بغل گرفت و به آغوش کشید

علامه محمد تقی مجلسی می گوید: وقتی خدمت امام زمان (علیه السلام) رسیدم، حضرت فرمودند: محمد تقی، بیا جلو. گفتم: آقا جان می ترسم. می لرزیدم، حضرت فرمود: بیا جلو. یک قدم می رفتم، با لرز گفتم: آقا جان، می ترسم خلاف ادب از من سر بزند و ادب را رعایت نکنم، کافر شوم.

حضرت فرمود: ادب در امتثال است، من می گویم بیا جلو، بیا.

آن قدر جلو رفتم که حضرت مرا در بغل گرفت و به آغوش کشید (کتاب میرمهر-مسعود پور سید آقایی)

توسل به امام زمان علیه السلام

کم کم آثار خستگی و یأس در چهره تک تک بچه های گروه تفحص نمایان شد و دیگر با اینکه خیلی زحمت کشیده بودیم مایوس شدیم و اتفاقاً نکته جالب اینکه آن روز، روز ولادت با سعادت قطب عالم امکان حضرت بقیه الله اعظم بود در حالی که ناامید شده بودیم از امام زمان (علیه السلام) کمک خواستیم و به ایشان توسل کردیم.

نزدیک ظهر بود، در قسمتی از آن بیابان خشک و برهوت شقایقی نظرم را جلب کرد. برایم جالب بود، رفتم که شقایق را از ریشه در آورم متوجه چیزی در زیر خاک شدم، خاک ها را کنار زدم، دیدم ریشه شقایق از جمجمه یک شهید رویده است.

نکته جالب اینکه بعد از تحقیقات شناسایی هویت شهید مذکور، معلوم شد که نام این شهید بزرگوار مهدی منتظر القائم بوده است

توسل به امام زمان علیه السلام

- حجت الاسلام والمسلمین آقای سید جواد علم الهدی، در مکه، در جلسه ای به تقاضای آقای ری شهری فرمودند:

در گذشته، به طور معمول، چهار - پنج نفری به جدّه می آمدیم و چون کاروانی وجود نداشت، صبر می کردیم که تعدادمان به سی، چهل نفر برسد تا کامیونی را اجاره کنیم و به جحفه برویم. در سفری میان سال های ۳۵ تا ۴۰، با گروهی حرکت کردیم و شب هنگام به «رابع» رسیدیم و از آنجا به طرف جحفه حرکت کردیم.

راننده ادعا می کرد که راه را بلد است.

جاده ها خاکی بود، احساس کردیم که به طور غیر متعارف جلو می رود، پس از قدری که رفت، یک مرتبه ایستاد و با رنگ پریده گفت: راه را گم کرده ایم!

تعدادی از مسافران خواب و تعدادی هم بیدار بودند. چاره ای جز اینکه به حضرت ولی عصر (عج) متوسل شویم، نداشتیم. هیچ چراغ و نشانی جز ستاره ها پیدا نبود. وقتی همگی سه مرتبه تکرار کردیم: «یا صاحب الزمان ادرکنی» جوان عربی را دیدیم که از رکاب ماشین بالا آمد و گفت: «انا دلیلکم» و ماشین حرکت کرد، پس از چند دقیقه که تپه ها را دور زد، ما را به مقصد رساند و به مجرد رسیدن، که چند ماشین باری هم به آنجا رسیده بودند، از ماشین پیاده و غایب شد (کتاب میرمهر - مسعود پور سید آقایی)

چرا امام زمان علیه السلام نمی آید؟

در حدود دویست، سیصد سال پیش جمعی از صلحا در نجف اشرف مجتمع بودند. از آدمهای بسیار خوب و مقدّس. روزی با خودشان نشستند و گفتند: چرا امام نمی آید؟ در صورتی که ما بیش از سیصد و سیزده نفر که او لازم دارد هستیم. به این فکر افتادند که سرّ تأخیر در ظهور را به دست آورند. تصمیمشان بر این شد که از بین خودشان یک نفر را که به تأیید همه، خوب ترینشان هست، انتخاب کنند و او را بفرستند در مسجد کوفه یا سهله تا اعتکاف کند و از خود امام بخواهد که سرّ تأخیر در ظهور را بیان بفرماید.

جمعیت خودشان را به دو قسمت تقسیم کردند و قسمت بهتر را باز به دو قسمت و همچنین تا آن فرد آخر را که از همه بهتر و مقدّس تر و زاهدتر بود انتخاب کردند که او به مسجد سهله یا مسجد کوفه برود. او هم رفت و بعد از دو سه روزی برگشت. پرسیدند چه طور شد؟ گفت: راست مطلب این که من وقتی از نجف بیرون رفتم و رو به مسجد سهله راه افتادم با کمال تعجّب دیدم شهری بسیار آباد و خرّم در مقابل من ظاهر شد. جلو رفتم.

پرسیدم: اینجا کجاست؟

گفتند: این شهر صاحب الزمان است و امام ظهور کرده است. بسیار خوشحال شدم و شتابان به در خانه امام رفتم. کسی آمد و گفتم: به امام بگو فلانی آمده و اذن ملاقات می خواهد.

او رفت و برگشت و گفت: آقا می فرمایند: شما فعلا خسته ای، از راه رسیده ای. برو فلان خانه (نشانی دادند) آنجا مرد بزرگی هست. ما دختر او را برای شما تزویج کردیم. آنجا باش و هر وقت احضار کردیم، بیا.

من خوشحال شدم. به آن آدرس رفتم و خانه را پیدا کردم. از من خیلی پذیرایی کردند و آن دختر را به اتاق من آوردند، هنوز ننشسته بودم که در اتاق را زدند.

گفتم: کیست؟

گفت: مأمور از طرف امام. می فرمایند: بیا! می خواهیم قیام کنیم و شما را به جایی بفرستیم.

گفتم: به امام بگو امشب را صبر کنید.

گفت: فرموده اند: همین الآن بیا.

گفتم: بگو من امشب نمی آیم. تا این را گفتم، دیدم هیچ خبری نیست. نه شهری هست، نه

خانه ای هست و نه عروسی. من هستم و صحرای نجف!!

در امتحان مردود شدم!

ناگهان همه ساکت شدند! (حکایت ملا ابو القاسم قندهاری)

فاضل جلیل «ملاً ابو القاسم قندهاری» فرمود:

در سال ۱۲۶۶ هجری در شهر قندهار، خدمت ملاً عبد الرحیم (پسر مرحوم ملاً حبیب الله افغان) کتاب «هیئت» و «تجرید» را درس می گرفتم. (این دو کتاب از دروسی است که سابقاً در حوزه خوانده می شد و الآن هم کم و بیش آنها را می خوانند.) عصر جمعه ای به دیدن ایشان رفتم. در پشت بام شبستان بیرونی او، جمعی از علما و قضات و خوانین افغان نشسته بودند. بالای مجلس، پشت به قبله و رو به مشرق، جناب «ملاً غلام محمد» قاضی القضاات، «سردار محمد خان» و یک نفر عالم عرب مصری و جمعی دیگر از علماء نشسته بودند.

بنده و یک نفر از شیعیان که پزشک سردار محمد بود، و پسرهای ملا حبیب الله، پشت به شمال نشسته بودیم. پسر قاضی القضاات و مفتی ها برعکس ما، یعنی رو به قبله و پشت به مشرق در پایین مجلس همراه با جمعی از خوانین نشسته بودند.

سخن در مذمت و نکوهش مذهب تشیع بود، تا به این جا کشید که قاضی القضاات گفت: «از خرافات شیعه، آن است که می گویند: (حضرت) م ح م د مهدی (علیه السلام) پسر (حضرت)

حسن عسکری (علیه السلام) سال ۲۵۵ هجری در سامراً متوگّد شده و در سال ۲۶۰ در سرداب خانه خود غایب گردیده و تا زمان ما هم هنوز زنده است و نظام عالم بسته به وجود اوست».

همه اهل مجلس در سرزنش و ناسزا گفتن به عقاید شیعه هم زبان شدند؛ مگر عالم مصری که قبل از این سخن قاضی القضاة، بیشتر از دیگران شیعه را سرزنش می کرد. او در این وقت، خاموش بود و هیچ نمی گفت؛ تا این که سخن قاضی القضاة به پایان رسید.

در این جا عالم مصری گفت: «در سال فلان، در مسجد جامع «طولون» پای درس حدیث حاضر می شدم. فلان فقیه، حدیث می گفت. سخن به شمایل (حضرت) مهدی (علیه السلام) رسید.

در این مورد قیل و قال شد و آشوب به پا شد. ناگهان همه ساکت شدند؛ زیرا جوانی را به همان شکل و شمایل ایستاده دیدند، در حالی که قدرت نگاه کردن به او نداشتند!»

چون سخن عالم مصری به این رسید، ساکت شد. بنده دیدم اهل مجلس ما همگی ساکت شده اند و نظرها به زمین افتاده است و عرق از پیشانی ها جاری شد. از مشاهده این حالت، حیرت کردم. ناگاه جوانی را دیدم که رو به قبله در میان مجلس نشسته است! به مجرد دیدن ایشان، حالم دگرگون شد. توانایی دیدن رخسار مبارکش را نداشتم و مانند بقیه اهل جلسه، بی حسّ و بی حرکت شدم.

تقریباً ربع ساعت همه به این حالت بودیم و بعد آهسته آهسته به خود آمدم. هر کس زودتر به حال طبیعی برمی گشت، بلند می شد و می رفت. تا آن که همه جمعیت به تدریج و بدون خداحافظی رفتند و من آن شب را تا صبح هم شاد و هم غمگین بودم، شادی برای آن که مولای عزیزم را دیدار کرده ام، و اندوه به خاطر آن که نتوانستم بار دیگر بر آن جمال نورانی، نظر کنم و شمایل مبارکش را درست به ذهن بسپارم.

فردای آن روز برای درس رفتم، «ملاً عبد الرّحیم» مرا به کتابخانه خود خواست و در آن جا تنها نشستیم. ایشان فرمود: دیدی دیروز چه شد؟ حضرت قائم آل محمد (علیهم السلام)

تشریف آوردند و چنان تصرّفی در اهل مجلس نمودند که قدرت سخن گفتن و نگاه کردن را از آنها گرفتند و همگی شرمنده و در هم و پیریشان شدند و بدون خدا حافظی رفتند.

من این قضیه را به دو دلیل انکار کردم: یکی اینکه تقیه کردم و دیگری آن که می خواستم یقین کنم که آنچه دیده ام خیال نبوده است؛ لذا گفتم: من کسی را ندیدم و از اهل مجلس هم چنین حالتی را مشاهده نکردم. گفتم: مطلب از آن روشن تر است که تو بخواهی آن را انکار کنی. بسیاری از مردم دیشب و امروز برای من نوشتند و برخی هم آمدند و شفاها جریان را نقل کردند.

روز بعد، پزشک «سردار محمد» را که شیعه بود دیدم، گفتم: چشم ما از این کرامت روشن باد، «سردار محمد علم خان» هم در دین خود سست شده است و نزدیک است او را شیعه کنم.

چند روز بعد، اتفاقاً پسر قاضی القضاات را دیدم گفتم: پدرم تو را می خواهد. هر قدر عذر آوردم که نروم، نپذیرفت. ناچار با او به حضور قاضی القضاات رفتم. در آن جا جمعی از مفتی ها و آن عالم مصری و افراد دیگر حضور داشتند. بعد از سلام و تحیت با قاضی القضاات، ایشان چگونگی آن مجلس را از من پرسید. گفتم: من چیزی ندیده ام و غیر از سکوت اهل مجلس و پراکنده شدن بدون خدا حافظی، متوجّه مطلب دیگری نشدم!

قاضی القضاات گفت: چون طالب علم است، دروغ نمی گوید، شاید حضرت فقط خود را برای منکرین وجودش جلوه گر ساخته باشد تا موجب رفع انکار ایشان شود. و چون مردم فارسی زبان این نواحی، نیاکانشان شیعه بوده اند و از عقاید شیعه، اعتقاد کمی به وجود امام عصر (علیه السلام) برای آنها باقی مانده است، ممکن است او هم ندیده باشد!

اهل مجلس بعضی از روی اکراه و برخی بدون آن، سخن قاضی القضاات را تصدیق کردند و حتّی مطلب او را تحسین نمودند.

«

مرحوم قاضی و کتک خدا!

علت فقر

مرحوم قاضی (ره) می گوید: « این فقر من از همان شوخی است که روزی در بازار با آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کردم و به او گفتم آینده مرجعیت تاّم از آن شماست. در آن موقع ما را فراموش مکن و هنوز که هنوز است دارم کتک همان حرف را می خورم. »

فقر و اوج توکل

خانه اش ساده و محقر است. کلاس ها همان جا برگزار می شود! « کف منزل خالی از هر فرش است و تنها یک گلیم نایلونی خوشرنگ در آن انداخته شده که آن را هم عموی ایشان برای آقای قاضی فرستاده است و چون می دانسته که او از مناعت طبعی که دارد هدیه قبول نمی کند گفته است شما اگر حق الناس را قبول دارید من این را وقف بیرونی شما کردم! »

شب ها به خاطر نبودن لامپ، خانواده در تاریکی به سر می بردند و گاهی آن قدر روزگار به سختی می گذرد که آقای قاضی هنگامی که یکی از شاگردانش سید حسن الهی به تبریز می رود به او می گوید: « رفتی، فلان کتاب مرا بگیر از فلان جا و بفروش و پولش را برای من بیاور! »

تنگی معیشت و فقر در بعضی از مقاطع زندگی، آنچنان آقای قاضی و خانواده اش را تحت الشعاع قرار می دهد که بعضی از کتاب هایشان را می فروشند تا از پول آن امرار معاش کنند ولی هرگز راضی نمی شود از وجوہات شرعیہ استفاده کند. در حالی که هزار و یک توجیه برای استفاده داشتند. و این ها همه شرایط زندگی است که این مرد روحانی دارد و با این همه شاگردانش وقتی می خواهند وی را توصیف کنند می گویند: « از لحاظ توکل احدی را مانند قاضی ندیدیم. آن چنان مانند کوه استوار بود که ابدأ مسائل مختلف اجتماعی و زندگی خم به ابروی ایشان نمی آورد! آری او کوه است.»

شاگردش علامه طباطبائی می گوید: « زمانی که از شدت فقر در مضیقه بودم رفتم تا از ایشان پولی قرض کنم تا بعد، از ایران برایم پول بفرستند، اما وقتی آن جا رسیدم، دیدم یکی از پسرانش هم آمده و از او برای قابله پول می خواهد و او جیب های خالی اش را نشان می دهد و می گوید ندارم و با این همه احوال، او یک ذره از آن توکل و تسلیم و تفویض و توحید خودش خارج نمی شد. و چیزی نمی توانست او را از مسیر منحرف کند. این حال آرامش و طمأنینه ایشان برای ما شگفت انگیز بود!»

کریم النفس

با این همه فقر، ایشان بسیار کریم النفس است. آیت الله نجابت می گوید: « پول اگر دستش برسد مثل کبوتر بال دار می رود. حمام که می رود به جای دو یا چهار فلس، 150 فلس به حمامی می بخشد که 100 فلس آن خرج دو خانواده می شود. » خانه اش را که می خرنند زیر آن طلا پیدا می کنند و وقتی برایش می آورند می گوید: « بروید برای خودتان! چون من خانه را فروخته ام. » فقیر هم که در خانه می آید سهم غذای خودش را می دهد و از سهم غذای دیگران هم نمی خورد و می گوید: « من سهم خودم را دادم رفت. »

در نهایت فقر و سختی و عسرت زندگی می کند ولی به خود اجازه نمی دهد که از وجوهات شرعیه استفاده کند و هنگامی که شخصی از سهمی که دست او بوده برای آقای قاضی می آورد و می گوید از سهم خود من بردارید قبول نمی کند و می گوید این ها را برای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ببرید. می گوید: « وجوهات به آن کسی می رسد که بتواند رد مظالم استفاده کند. یعنی در نهایت فقر و سختی. » در نهایت فقر و سختی، نان خشک در آب می زند و می خورد و آن قدر مناعت طبع دارد که به دیگرانی که می خواهند برایش خانه بزرگ بخرند اجازه این کار را نمی دهد و به راستی همین کف نفس هاست که از او «قاضی» می سازد. و او باید توحید را با فقر تجربه کند. خودش ایشان می فرمایند: « برزخ من در دنیا فقر است و دیگر در برزخ مشکلی ندارم. »

این فقر، این نیستی، این احتیاج و نیاز مداوم برای او توحید به ارمغان می آورد و از او شخصیت متواضعی می سازد که تا آخر سخنش همین است: « من هیچی ندارم » و به عبارت دیگر یعنی من هر چه دارم از اوست. به علامه هم با آن وضعیت فقر و خانه اجاره ای می گوید: « تو با این همه تجمل به جایی نمی رسی. » او معنای این کلام سیدالشهدا (علیه السلام) را خوب درک می کند که: « إلهی أنا الفقیر فی غنای فکیف لا أكون فقیراً فی فقری! ای خدای من! در وقت غنا و ثروت، فقیرم و به تو محتاجم چه برسد به هنگام فقر و بینوایی. »

یک سوال مهم!

چرا بعضی پیامبر زادگان یا امام زادگان یا عالم زادگان، منحرف می شوند؟
در جواب باید گفت عوامل تربیت مختلفند. علاوه بر نقش بسیار مهم والدین و معلمین و مربیان و عدم تهذیب نفس، مساله دوست و رفیق هم نقش مهمی در سعادت یا شقاوت فرزندان ایفا می نماید .

یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل در شکل‌گیری شخصیت انسان، دوستان و هم‌سالان او می‌باشد.

انسان از دوستان و هم‌سالان خود بیشتر از پدر و مادر حرف شنوی دارد. پس عده‌ای از فرزندان بخاطر رفیق ناباب منحرف میشوند.

در مورد پسر نوح همانطور که سعدی شیرازی می‌فرماید:

«پسر نوح با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم شد» دوستان باعث انحراف کنعان پسر نوح نبی شدند.

همچنین صفات رذیله در انسان می‌تواند آدمی را منحرف نماید.

بنظر می‌رسد اینکه مثلاً فرزند امام هادی علیه السلام بنام جعفر کذاب، منحرف میشود ممکن است بخاطر حسادت یا حب جاه و مقام بوده باشد.

□ متروی تهران ایستگاهی دارد به نام #جوانمرد_قصاب

این جوانمرد، همیشه با وضو بود.

می‌گفتند: عبدالحسین، چه خبر از وضع کسب و کار؟

می‌گفت: الحمدلله، ما از خدا راضی هستیم، او از ما راضی باشه.....!!

هیچکس دو کفه ترازوی عبدالحسین را مساوی ندیده بود، سمت گوشت مشتری همیشه سنگین تر بود.

اگر مشتری مبلغ کمی گوشت میخواست، عبدالحسین دریغ نمی‌کرد. می‌گفت: «برای هر مقدار پول، سنگ ترازو هست.»

وقتی که میشناخت که مشتری فقیر است، نمیگذاشت بجز سلام و احوالپرسی چیزی بگوید. مقداری گوشت می پیچید توی کاغذ و می داد دستش، کسی که وضع مادی خوبی نداشت یا حدس میزد که نیازمند باشد یا عائله زیادی داشت، را دو برابر پول مشتری، گوشت می داد. گاهی برای این که بقیه مشتری ها متوجه نشوند، وانمود می کرد که پول گرفته است. گاهی هم پول را می گرفت و کنار گوشت، توی روزنامه، دوباره بر میگرداند به مشتری. گاهی هم پول را میگرفت و دستش را می برد سمت دخل و دوباره همان پول را می داد دست مشتری و می گفت: «بفرما ما بقی پولت.»

عزت نفس مشتری نیازمند را نمی شکست.....!!

این جوانمرد با مرام، چهل و سه بهار از عمرش را گذراند و در نهایت در یکی از عملیات های دفاع مقدس با ۱۲ گلوله به شهادت رسید.

✖ □ "شهید عبدالحسین کیانی" همان "جوانمرد قصاب" است !

به این میگن جوانمرد..

درباره محاسن و ریش

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: مو و ریش زیبا لباسی است که خداوند داده است. بنابراین آن را گرامی بدارید.

□ منافع و مضرات ریش تراشی از دیدگاه پزشکان و دانشمندان جهان

□ دکتر ((فینکور جرج)) میگوید: برای ریش منافع بسیاری است مانند نگه داری دهان، مانع شدن از رطوبت اضافی دهان، سلامتی دندان و غده های لعابی.

□ نویسنده کتاب تراش ریش از نظر بهداشت مینویسد: تغییر قیافه و رنگ، پیدایش بعضی از امراض دهان و گلو، چایش های صورت و گلو، جوش های مخصوصی که در اطراف گلو پیدا میشود، گاهی درد دندان های بسیار سخت و ناگوار و بعضی از زکام ها، طبق کشفیات علم روز بسیاری از اوقات در اثر تراشیدن ریش پیدا میشود.

□ نویسنده کتاب تاریخ آمریکا ((سجعان ماریونی)) در کتابش راجع به منافع موی ریش و زیان تراش آن نوشته است که بعضی از مردم ریش داشتن را نمی پسندند و غافلند که داشتن ریش نافع تر است مخصوصا پزشک حاذق مشهور ویکتور ژورژ عقیده اش این است که ریش فوائد بسیاری دارد و مسلم است که ریش داشتن دهان را از دردهای چندی که متوجه دهان و اطراف آن است محافظت می نماید و هم از رطوبات زائدی که متوجه به جوانب دهان است جلوگیری میکند و پزشکان دیگر هم نقل کرده اند وقتی در فصل زمستان ریش تمام کارکنان راه آهن را تراشیدند پس از تراشیدن، اغلب آنها مبتلا به درد و آماس و ورم های سختی شدند مخصوصا در غده هایی که چشمه های لعابی گلو و دهان است این دردها پدید می آید و نیز گفته اند که پزشک دیگری کسانی را که مبتلا به درد زکام شده بودند با امر کردن به گذاشتن ریش بیماری آنها را درمان کرد و لذا همه از شر این بیماری خلاص شدند.

□ یکی دیگر از منافع ریش که پزشکان به آن اعتراف کرده اند این است که در طولانی مدت پوست کسانی که ریش خود را نمیتراشند شاداب تر و سالم تر میماند چرا که امروزه ثابت شده است که موها دارای روزنه بسیار ریزی میباشند که هوا از آنها رد و بدل میشود و اکسیژن را به زیر پوست میرسانند و به همین جهت پوست کسانی که ریش می گذارند شاداب تر میماند.

□ با این همه فواید مادی و معنوی که ریش داشتن و شانه زدن آن دارد واقعاً حیف است که مردان مسلمان خود را از آن محروم کنند. به علاوه در برخی از روایات از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توصیه های جدی در داشتن ریش شده است تا جایی که کسی که این عمل را ترک کند از خود ندانسته اند!

نقش استعمار (انگلیس) در انحرافات فکری

□ در کتاب «الفرقان فی تفسیر القرآن و السنّة» راجع به علت تألیف کتاب «فصل الخطاب» آمده است که:

آیت الله مرعشی نجفی (ره) می گوید: از سردار کابلی پرسیدم چه شد استاد شما (ایه الله میرزا حسین نوری نویسنده کتابهای مهمی چون نجم الثاقب و مستدرک الوسائل) کتاب فصل الخطاب (درمورد اثبات تحریف در قرآن کریم) را تألیف نمود، که این امر باعث خجالت ما و بهانه ای برای انتقاد معاندین علیه قرآن گردید؟

وی مکثی نمود و گریست. گفتم آیا به واسطه این پرسش، اسائه ادبی کردم؟ گفت نه، ولی خاطره ناراحت کننده ای در مورد نوشتن این کتاب به ذهن من آمد. من به شیخ (حسین نوری) در جمع کردن سندهایی برای کتاب المستدرک کمک می کردم. سید معمم هندی ای به نزد شیخ آمد؛ سلام کرده و گفت: ای شیخ، آیا اسم امیرالمؤمنین علی (ع) در قرآن آمده است؟ گفت بله، ولی آن را حذف کرده اند. سید گفت: آیا این گونه به امام ما ظلم کنند و شما ساکت باشید؟ آیا می توانم از شما درخواست کنم، به هر نحوی که شده هر روز صفحه ای از روایاتی را که در مورد نقص قرآن در این زمینه است برای من بنویسید تا آن تسکینی باشد بر دل ما؟ شیخ درخواست او را اجابت کرد و آن سید هر روز می آمد و صفحه ای از آنچه شیخ پیرامون موارد تحریف جمع کرده بود، اصلش را به او می داد و نسخه ای نزد خود نگه

می داشت؛ تا اینکه کتابی شد به اسم «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الارباب». پس از مدتی آن سید رفت و برنگشت.

□ روزی من به سفارت بریتانیا در بغداد مراجعه کردم که در آن موقع عراق تحت سلطه بریتانیا بود. دیدم یکی از اعضای سفارت به من مکرّر نگاه می کند. من نیز به او نگاه کردم. گویا او را در جایی دیده بودم. او به من سلام کرد و گفت: آیا مرا می شناسی؟ گفتم نه. گفت: من همان سید هندی هستم که به خانه شیخ می آمدم و هر روز صفحه ای از کتاب فصل الخطاب را می گرفتم. گفتم پس چرا لباس و ظاهر را تغییر داده ای؟ گفت: من اهل بریتانیا هستم و مشغول کار در سفارت بریتانیا همان گونه که می بینی؛ و من مأمور بودم برای به دست آوردن آن مطالب از شیخ، که مقصودم حاصل شد. (تا علیه مسلمانان استفاده نمایند)

□ روایاتی که مرحوم میرزا نوری در کتاب فصل الخطاب جمع آوری نموده است، عمدتاً از سه راوی گرفته شده که یا فاسدالمذهب یا دروغگو یا مجهول الحال بوده اند. (احمد بن محمد الیساری فاسدالمذهب - علی بن احمد کوفی کذاب - و ابی الجارو (مجهول یا مردود هستند)

□ منابع:

- الفرقان فی تفسیر القرآن و السنه، محمد صادقی تهرانی، ج ۱۲ ص ۳۲۹

- شیعه پاسخ می گوید، آیت الله مکارم شیرازی، ص ۲۳

- روزنامه کیهان

مستجاب الدعوه

آیت الله سید عباس کاشانی نقل می کنند: بله، یکی از علمای آن زمان بود که در فقه و اصول، دویست و پنجاه تا سیصد نفر پای درسش می نشستند. خانم این آقا مریض شدند و روز به روز حالشان بدتر می شد، تا این که یک روز صبح حالش از هر روز بدتر شد و از هوش رفت و دیدند که امروز و فردا است که خانم از دنیا برود و آن اقا سراسیمه می آید پیش آقای قاضی. من این جریان را خودم بودم. تا نشست، آقا فرمودند: خانم چطور است؟ گریه کرد و گفت آقا داره از دستم می ره. اگر امروز ایشان بمیرند فردا هم من می میرم. این ها سی و هفت سال با هم بودند و بچه هم نداشتند و خیلی انیس هم بودند. آقای قاضی یکی از مختصاتش این بود که در صورت کسی نگاه نمی کردند. و همینطور که سرشان پایین بود تند تند دعا می خواندند و چشمشان هم بسته بود. من این ها را به چشم خودم دیدم. بعد دستشان را بلند کردند و چشمشان را پاک کردند و سپس گفتند: شما بفرمائید منزل، خداوند ایشان را به شما برگرداند. او هم به آقای قاضی خیلی اعتقاد داشت و می دانست هر چه بگوید حق است. می رود به خانه شان و بعد می بیند خانمش که او را صبح به سمت قبله کرده بودند و هیچ حرفی نمی زد، حالا خوب و سر حال است. و خانم به آقا می گوید: از شما ممنونم که پیش آقای قاضی رفتید: آن آقا احوال مرا پرسید شما گفتید آقا دعا کن و ایشان هم دعا کردند. من همان موقع از دنیا رفته بودم چند دقیقه ای بود که قالب تهی کرده بودم. من را بردند تا آسمان چهارم رسیدم و آن جا صدایی شنیدم که فلانی با احترام در خواست تمدید حیات ایشان را کرده اند و همان موقع مرا برگرداندند. این حکایت به خوبی گویای مقام و منزلت آقای قاضی در پیشگاه خداوند متعال می باشد

سید قلابی!

در یکی از شهرها که بودم، روزی یکی از طلاب گفت یک روحانی به شهر ما آمده خیلی از نظر عرفان بالاست! بطوری که مقام معظم رهبری درباره ایشان گفته: ایشان ذخیره اسلام هستند! و این روحانی 50 جلد کتاب نوشته بنام وللمجتهدین!

من با او ملاقات کردم دیدم یه ادم تقریباً 27 ساله ای است عصایی بدست دارد و سید هست
و...

این روحانی مدتی که در شهر بود به دعوت مردم به خانه های آنها میرفت و سخنرانی می
کرد و مردم به او خمس می دادند و...

من به ایشان مشکوک شدم و با مدیر کل اطلاعات و با دادگاه ویژه صحبت کردم و بعد چند
روز دستگیرش کردند. در بازجویی از ایشان، معلوم شد اصلاً درس حوزوی نخوانده و فقط تا
پیش دانشگاهی تحصیل کرده و اصلاً سید نیست!

از او پرسیدند چطور درس حوزوی نخوانده سخنرانی های خوبی می کنی!

گفته بود: من حافظه قوی دارم. هر سخنرانی گوش بدهم در حافظه ام می ماند! چه ادمای کلک
بازی پیدا میشود اینهمه جرات دارند که لباس روحانیت به تن کنند و خود را علامه دهر اعلام
کنند و سر مردم کلاه بگذارند. باید خیلی مواظب باشیم. ایکاش ایشان با این حافظه قوی و با
این زرنگی و دل و جرات، در راه درست حرکت می کرد. تا به اسلام و نظام اسلامی خدمت
می نمود.

چرا به قطار در حال حرکت سنگ می زدند؟

شهید مطهری می گوید روزی در ایستگاه را آهن بودم. دیدم قطار ایستاده چیز خاصی نیست اما
همینکه قطار حرکت کرد چند تا بچه شروع کردند سنگ پرانی به قطار.

به فکر فرو رفتم چرا قطار ایستاده با او کاری ندارند ولی وقتی حرکت می کند به او سنگ
می زنند. متوجه شدم این طبیعت کشور ایران است که با فردی که فعالیت ندارد و نسبت به
مشکلات شهر بی تفاوت هست، کاری ندارند. ولی اگر فردی شروع به فعالیت و کارهای
خوبی کرد جلو او سنگ اندازی می کنند!

بنده هم در مدت بیش از سی سال فعالیت فرهنگی و دینی و عمرانی و اجتماعی و علمی، در شهرهای مختلف، این را بعینه دیدم. که هرگاه شروع به فعالیت های مختلف فرهنگی و دینی و غیره کردیم افرادی شروع به مانع تراشی کردند و یا با جوسازی و با شایعه پراکنی مانع شدند. به عنوان مثال خواستیم کنگره علمای فلان شهر را بگیریم. با اینکه در شورای فرهنگ عمومی مصوب شد فلان دستگاه ان را اجرایی کند و قبول هم کردند ولی نشد که نشد! البته در نورآباد لرستان کنگره علمای شهر از جمله ایه الله شیخ فرج الله کاظمی برگزار شد و بسیار عالی بود. با اینکه انجاهم موانعی پیش آوردند.

یا خواستیم در منطقه استخر فلان شهر، مسجدی بنا کنیم و قرار شد ولی انجام نشد و...

ماهیت امریکای جهانخوار از زبان امریکایی ها!.....

نیوت گنگریج، رئیس اسبق مجلس آمریکا:

«ایالات متحده باید جهان را رهبری کند! اما با کشوری که در آن دوازده ساله هاباردار می شوند، پانزده ساله ها هم دیگر را می کشند، هفده ساله ها به ایدز مبتلا می شوند و هجده ساله ها دیپلم می گیرند بدون این که بتوانند بخوانند و بنویسند هیچ کس رانمی شود رهبری کرد»

جیمز ترفیکانت، نماینده دموکرات آمریکا:

«در مدارس ما مواد مخدر هست، تجاوز جنسی هست، حتی قتل هم هست ولی به علت جدایی دین از سیاست و حاکمیت سکولاریسم اجازه نام بردن از خدا نیست.»

ویلیام بنت، وزیر اسبق آموزش و پرورش آمریکا:

«مشغول ساختن آسمان خراش های عظیم، زندگی لوکس، افزایش امکانات مادی و خوش گذرانی شدیم، بدون اینکه بدانیم قاتلانی را تربیت می کنیم که برای صد دلار بچه پنج ساله را به قتل می رسانند و برای قاپیدن النگوی یک زن حامله، شکم او را می درند و معلمی را می سازیم

که پس از تماشای فیلم تلویزیونی دست به خودکشی می‌زند و...» (عصر امام خمینی (قدس سره) - میراحمد رضا حاجتی)

شهید_ابوترابی

#شب_زننده_داری

شب‌ها در رکوع کمال می‌خواند در قنوت شعبانیه انگار در این دنیا نبود و این شب‌ها ۲-۳ ساعت در سجده می‌ماند، تا آنجا که می‌ترسیدیم نکند سگته کرده باشد. جلو می‌رفتیم، تکانش می‌دادیم، صدایش می‌کردیم: "حاج آقا... حاج آقا ابوترابی..." اصلاً متوجه ما نبود. وقتی خوب دقت می‌کردیم صدایی آرام آرام در حال نجوا بود: "الهی عیدک بفنائک... مسکینک بیابک..."

ماجرای_خواب_حضرت_زهررا

□ سوره که بود پیام داد گفت #خواب عجیبی دیدم بعد از اینکه کلی اصرار کردم خوابش رو تعریف کرد. گفت خواب دیدم وضع خراب بود و هوا سرد داشتم با #پوتین نماز می‌خوندم.

یکی اومد شروع کرد به حرف زدن و گفت #نماز قبول نیست و منم به شک افتادم. بعد از چند دقیقه تو خواب دیدم که یه #خانم_چادری اومد جلو و گفت

#پسرم ازت قبوله خدا خیرتون بده ان شاء الله ☺ □

□ □ تا به خودم اومدم فهمیدم #حضرت_زهررا رو دیدم و از خواب پریدم

#حضرت_زهررا_مددی ♡ □

#شهید_حسین_معز_غلامی

□ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ □

✍ □ خوابی که سردار سلیمانی پس از شهادت سردار مهدی زین الدین دیدن :

هیجان زده پرسیدم: «آقا مهدی مگه تو شهید نشدی؟ همین چند وقت پیش، توی جاده‌ی سردشت...» حرفم را نیمه تمام گذاشت. اخم کوتاهی کرد و چین به پیشانی اش افتاد. بعد باخنده گفت: «من توی جلسه‌ها تون میام. مثل اینکه هنوز باور نکردی شهدا زنده‌ن.» عجله داشت. می‌خواست برود. یک دیگَر چهره‌ی درخشانش را کاویدم. حرف با گریه از گلویم بیرون ریخت: «پس حالا که می‌خوای بری، لااقل یه پیغامی چیزی بده تا به رزمنده‌ها برسونم.» رویم را زمین نزد. قاسم، من خیلی کار دارم، باید برم. هرچی می‌گم زود بنویس. هول‌هولکی گشتم دنبال کاغذ. یک برگه‌ی کوچک پیدا کردم. فوری خودکارم را از جیبم درآوردم و گفتم: «بفرما برادر! بگو تا بنویسم.» بنویس: «سلام، من در جمع شما هستم»

همین چند کلمه را بیشتر نگفت. موقع خدا حافظی، با لحنی که چاشنی التماس داشت، گفتم: «بی‌زحمت زیر نوشته رو امضا کن.» برگه را گرفت و امضا کرد. کنارش نوشت: «سیدمهدی زین الدین» نگاهی بهت زده به امضا و نوشته‌ی زیرش کردم. با تعجب پرسیدم: «چی نوشتی آقامهدی؟ تو که سید نبودی!» گفت: اینجا بهم مقام سیادت دادن.

□ از خواب پریدم. موج صدای آقامهدی هنوز توی گوشم بود؛ «سلام، من در جمع شما هستم»

□ برشی از کتاب "تنها؛ زیر باران"

روایتی از حاج قاسم سلیمانی درباره شهید مهدی زین الدین...

□ majles_e_shohada@ □

□ #شهدا_رهبرمون_رو_دعا_کنید □

ماجرای شهادت جانسوز حضرت یحیی(ع)

در بیت المقدس پادشاهی هوسباز به نام «هیرو دیس» (یا هردوش) بود، که از طرف قیصر هروم در آن جا فرمانروایی می کرد، برادرش بهنام دختری به نام «هیرو دیا» داشت. پس از آن کهنیلوس از دنیا رفت، هیرو دیس با همسر برادرش ازدواج کرد.

هیرو دیس شاه هوسباز، عاشق دختر هیرو دیا دختر زیبای برادرش شد، به طوری که زیبایی هیرو دیا او را در گرو عشق آتشین خود قرار داده بود، از این رو تصمیم گرفت با او که برادر زاده، و دختر همسرش بود، ازدواج کند. این خبر به پیامبر خدا حضرت یحیی(ع) رسید، آن حضرت با صراحت اعلام کرد که این ازدواج برخلاف دستورات تورات است و حرام می باشد.

سر و صدای این فتوا در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر (هیرو دیا) رسید، او کینه یحیی(ع) را به دل گرفت، چرا که او را بزرگترین مانع بر سر راه هوسهای خود می دانست و تصمیم گرفت در یک فرصت مناسبی از او انتقام بگیرد.

ارتباط نامشروع هیرودیا با عمویش هیرودیس بیشتر شد، و زیبایی او شاه هوسران را شیفته‌اش کرد به طوری که هیرودیا آن چنان در شاه نفوذ کرد، که شاه به او گفت: «هر آرزویی داری از من بخواه که قطعاً انجام خواهد یافت.»

هیرودیا گفت: من هیچ چیز جز سر بریده یحیی (ع) را نمی‌خواهم، (و طبق نقلی گفت مهریه من، سر یحیی می باشد)

در سالروز جشن تولد هیرودیس پادشاه فلسطین یحیی بن زکریا (ع) در محراب عبادت در مسجد بیت المقدس به سر می‌برد، مأموران جلاد سراغ او آمدند و او را دستگیر کرده و به مجلس شاه بردند، شاه در همان جا فرمان داد سر از بدن او جدا کردند و سر بریده‌اش را در میان طشت طلا نهادند و آن گاه که هیرودیا تسلیم هوسهای شاه گردید، سر بریده یحیی (ع) به سخن آمد و در همان حال نهی از منکر کرد و خطاب به شاه فرمود: «یا هذا اتَّقِ اللَّهَ لَا يَحِلُّ لَكُ هَذِهِ؛ آی شخص از خدا بترس این زن بر تو حرام است.» به این ترتیب حضرت یحیی (ع) مظلومانه به شهادت رسید.

خاندان یاسر

عمار و پدر و مادرش همگی مسلمان شده بودند قبیله بنی مخزوم (که ابو جهل از همان قبیله بود) این خانواده مسلمان را می‌آزردند، چون هوا گرم می‌شد آنها را روی ریگهای داغ مکه می‌آوردند و به انواع شکنجه‌ها آنها را مبتلا می‌ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان می‌گذشت و آنان را با این جملات دلداری داده می‌فرمود: ای خاندان یاسر بردباری پیشه کنید که منزلگاه شما بهشت است. [زندگانی محمد (ص) ترجمه سیره ابن

هشام، ج ۱، ص: ۱۹۸]

یاسر از شدت شکنجه مرد و همسر او سمیه با ابو جهل درشتی کرد ابو جهل او را با حربه ای که در دست داشت کشت حربه را بقلب او فرو برد. آن زن نخستین شهید عالم اسلام بود، ولی عمار بن یاسر هم چنان بردباری می کرد. شکنجه را بر عمار سخت تر و فزون تر نمودند گاهی او را با حرارت (آتش یا آفتاب) آزار می دادند و گاهی صخره سنگین بر سینه او می نهادند و وقتی هم او را در آب فرو می بردند و می گفتند ترا آزار خواهیم داد مگر آنکه محمد را دشنام دهی و لات و عزری (دوبت) را ستایش کنی او ناگزیر شد و آنچه خواستند به زبان آورد. پس از آن با دیده گریان نزد پیغمبر رفت. پیغمبر از او پرسید بدنبال خود چه داری چه خبر آوردی گفت ای پیغمبر بخدا خبر بد آورده ام آنگاه هر چه گذشته بود حکایت نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: قلب خود را چگونه می بینی. گفت: ایمان و اطمینان دارد فرمود: ای عمار اگر باز چنین کنند تو هم باز چنین بگو! ترجمه الکامل فی التاریخ، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی ج ۷، ص ۷۳} بعضی از مسلمانان به شماتت عمار پرداختند که خداوند در جواب آنها آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَا كُنْ مِنْ شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (کسی که پس از ایمان به خدا کافر می شود نه آنکه او را به زور واداشته اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است بل آنان که در دل را به روی کفر می گشایند، مورد خشم خداوند و عذابی بزرگ برایشان مهیاست.) [سوره نحل، آیه ۱۰۶}

تحریف معنوی: نقل کرده اند- از نقلهای مسلم است- در روزی که مسجد مدینه را بنا می کردند و عمار یاسر فوق العاده تلاش صادقانه می کرد، پیغمبر اکرم به او فرمود: «يَا عَمَارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِلَةُ» [۱] ای عمار! تو را آن دسته ای می کشند که سرکش اند؛ اشاره به آیه قرآن که اگر دو دسته از مسلمانان با یکدیگر جنگیدند، شما در میان آنها اصلاح کنید، اگر یک دسته سرکشی کرد، شما به نفع آن دسته دیگر علیه دسته سرکش وارد بشوید. این جمله ای که پیغمبر اکرم در باره عمار فرمود، شخصیت بزرگی به عمار دارد و لهذا عمار که در صفین در خدمت امیر المؤمنین بود، وزنه بزرگی در لشکر علی شمرده می شد و حتی بودند افراد ضعیف الایمانی که تا وقتی که عمار کشته نشده بود، هنوز مطمئن نبودند که عملی که

در رکاب علی انجام می دهند به حق است یعنی کشتن معاویه و سپاهیان او جایز است. روزی که عمار در لشکر امیر المؤمنین به دست اصحاب معاویه کشته شد، یک مرتبه فریاد از همه جا بلند شد که حدیث پیغمبر صادق آمد، بهترین دلیل برای این که معاویه و یارانش بر باطل هستند این است که اینها قاتل عمارند و پیغمبر اکرم در گذشته خبر داد که «يَا عَمَارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»؛ یعنی [مصدق آیه] «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» [2] امروز دیگر مثل آفتاب روشن شد که لشکر معاویه لشکر باغی یعنی سرکش و ظالم و ستمگر است و حق با لشکریان علی است. پس به نص قرآن باید به نفع لشکریان علی علیه لشکریان معاویه وارد جنگ شد.

این قضیه تزلزلی در لشکر معاویه ایجاد کرد. معاویه که همیشه با حيله و نیرنگ کار خودش را پیش می برد، اینجا دست به یک تحریف معنوی زد، چون نمی شد انکار کرد و گفت پیغمبر درباره عمار چنین سخنی نگفته است، چون شاید پانصد نفر آدم در همان جا بودند که شهادت می دادند که ما این جمله را از پیغمبر شنیدیم یا از کسی شنیدیم که او از پیغمبر شنیده بود. بنابراین، این جمله پیغمبر درباره عمار قابل انکار نبود. معاویه و اصحابش تصمیم گرفتند دست به یک تحریف معنوی بزنند. وقتی شامیها می آمدند اعتراض می کردند، می گفتند معاویه چه می گویی؟ ما عمار را کشتیم!

و پیغمبر فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»، می گفت اشتباه کرده اید؛ درست است، پیغمبر فرمود که عمار را آن فتنه سرکش، طایفه سرکش، لشکر سرکش می کشد، ولی عمار را که ما نکشتیم! می گفتند: ما کشتیم، لشکریان ما کشتند. می گفت: نه، عمار را علی کشت که او را به اینجا آورد و موجبات کشتنش را فراهم کرد. هر کس که می آمد اعتراض می کرد، معاویه و عمرو عاص با چنین توجیهی ذهن او را راضی می کردند و او را به لشکر برمی گرداندند.

عمرو عاص دو پسر دارد. یکی از آنها تیپ خودش است، دنیادار و دنیاپرست، و دیگری نسبتاً جوان مؤمن و با ایمانی بود و با پدرش هماهنگی نمی کرد. اسم او عبد الله است. در یک جلسه

که عبد الله حاضر بود و همین مغلطه معنوی را به کار بردند، عبد الله گفت این چه حرفی است که شما می زنید؟ این چه مغلطه کاری است که شما می کنید؟

چون عمار در لشکر علی بود پس عمار را علی کشت؟! گفتند بله. گفت بنابراین حمزه سید الشهداء را هم پیغمبر کشت، چون حمزه سید الشهداء هم در لشکر پیغمبر بود که کشته شد. معاویه ناراحت و عصبانی شد، رو کرد به عمرو عاص و گفت: عمرو عاص! چرا جلوی این پسر بی ادب را نمی گیری؟ این را می گویند تحریف معنوی.

پی نوشت ها

[1] سیره حلبی، ج 2، ص 77.

[2] حجرات، 9.

بوعلی سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله، مشهور به ابوعلی سینا، و شیخ الرئيس (زاده ۳۵۹ هـ ش در بخارا - در گذشته ۲ تیر ۴۱۶ در همدان، ۹۸۰-۱۰۳۷ میلادی) پزشک، ریاضی دان، منجم، فیزیک دان، شیمی دان، روان شناس، جغرافی دان، زمین شناس، شاعر، منطق دان و فیلسوف... وی نویسنده کتاب شفا یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و القانون فی الطب یکی از معروف ترین آثار تاریخ پزشکی است... وی ۴۵۰ کتاب در زمینه های گوناگون نوشته است که شمار زیادی از آن ها در مورد پزشکی و فلسفه است. جرج سارتن در کتاب تاریخ علم، وی را یکی از بزرگترین اندیشمندان و دانشمندان پزشکی می داند.... آرامگاه بوعلی سینا در میدان بوعلی سینا در مرکز شهر همدان واقع شده است....

محمد تقی صرّفی پور، [۱۷:۲۰ ۱۵، ۰۱، ۲۰]

قصاب در عالم برزخ!

مرحوم نراقی از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه

یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتیم. سپس تصمیم گرفتیم که بزیارت اهل قبور برویم. وقتی بر روی قبرها نشستیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است! آیا از ما پذیرائی نمی

کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته دیگر، سه شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما وحشت کردیم! و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و توبه و اصلاح کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه شنبه، قسمتی از روز که گذشت،

با هم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر برویم. شاید منظور مردن

نبوده است! وقتی که سر قبر رفتیم، یکی از ماها گفت: ای صاحب قبر! به

وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که بفرمائید! ناگاه باغی در جلو چشم ما ظاهر شد، در نهایت طراوت و صفا، با نهرها و درختهای میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبایی رسیدیم و دیدیم که شخصی

خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون ما را دید، با انواع و

اقسام شیرینیجات و میوه هایی که در عمرمان ندیده بودیم، از ما پذیرائی

کرد! هرچه می خوردیم، چنان لذت داشت که سیر نمی شدیم!... از او

سؤال شد که: از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول وقت، ترک نشد!

روز قیامت چهره ی دو گروه مایه ی شناسایی آنان خواهد شد و مردم با دیدن رخسار آنان درک خواهند کرد که این فرد به کدام گروه وابسته است.

چهره ی تر و تازه

در آن روز، چهره ی مقربین تر و تازه و شاداب خواهد بود زیرا به دیدار الهی مشرف خواهند گردید. فرموده ی باریتعالی درباره ی این موضوع چنین است:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ {قیامت، 22 و 23} آن روز رخسار طایفه ای (از شادی) بر افروخته و نورانی است و به چشم قلب، جمال حق را مشاهده می کنند.

چهره های مأیوس و غمگین

در آن روز، گناهکاران سرگشته و پریشان اند. پریشانی ایشان از چهره هایشان نمودار است و از آن رخسارهای عبوس و مأیوس و غمگین، تصویر حسرت و ملال هویدا خواهد بود. در قرآن حکیم، با این کلمات ذکر آنان رفته است:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ {قیامت، 24} و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است.

رخسار درخشان

چهره های درخشنده مقربان و مأذونان نیز منعکس کننده ی شادی و انبساط قلبی ایشان خواهد بود. در قرآن حکیم فرموده ی حق تعالی است که: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ {عبس، 38-39} آن روز طایفه ای (که اهل ایمانند) رخسارشان فروزان است. خندان و شادمانند.

چهره ی سیاه

مجرمین و گناهکاران به دلیل کردارهای بد خویش دچار ناامیدی خواهند شد. چهره ی سیاه آنها گویای وضعیت درونی شان خواهد بود.

قرآن حکیم با این آیات از آنها یاد می کند:

وَّوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ {عبس، 40-42} و
 رخسار گروهی گرد آلود است و به رویشان خاک نشسته، آنها کافران و بدکاران عالمند. قرآن
 مجید در یک جای دیگر هم از این دو گروه یاد کرده و همراه آن سزایشان را نیز آورده
 است:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا
 الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ {آل
 عمران، 106 و 107} در روزی که گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه باشند، اما سیه رویان
 (را نکوهش کنند که) چرا بعد از ایمان باز کافر شدید؟ اکنون بچشید عذاب را به کیفر کفر و
 عصیان خود و اما رو سفیدان در رحمت خدا (یعنی بهشت) در آیند. و در آن جاوید متنعم
 باشند.

احوال مقربین و توصیف نعمت های ربّانی

- 1- چهره ی تر و تازه
- 2- خوش و خرم به خاطر اعمال نیک خویش
- 3- مکانهای عالیرتبه ی بهشت
- 4- گوش های محفوظ از شنیدن لغو
- 5- چشمه های روان و مترنم
- 6- تختهای بلند و زوجهای نشسته بر آن بالا در حال استراحت کامل
- 7- ردیف های جام ها و سبوها
- 8- قالیچه های گسترده شده و تکیه گاه های بزرگ بلورین.
- 9- قالی ها و مسندهای نرم و نفیس

در آیاتی که ذکر شد، وضعیت مجرمان و گناهکاران و جزائی که به خاطر اعمالشان به آن ها خواهد رسید نیز بیان شده است. خلاصه ی آنها چنین است:

احوال مجرمان و غضب الهی

1- ذلیل و خوار با چهره های افسرده و پژمرده

2- افتادن در سختی و مشقت و عذاب

3- جسم به زحمت و محنت افتاده

4- سوخته، سیاه و برشته شده در آتش

5- از چشمه های جوشان بدبو نوشانده می شوند

6- غذایشان گیاهان خشک، خاردار، تلخ و بدبوست

7- چنین غذایی نه جسم را تقویت می کند

8- و نه گرسنگی را رفع می کند.

رجعت و حکومت آل محمد (ص) چیست؟

رجعت به معنای اینست که بعد از ظهور امام زمان (عج)، امام حسین (ع) زنده می شود و او بر بدن امام زمان علیه السلام نماز می خواند. سپس اصحاب امام حسین علیه السلام در کربلا زنده می شوند و یزید و یارانش، نیز زنده می شوند و امام حسین (ع) از آنها انتقام می گیرد. سپس رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) و اصحاب و یاران آنان زنده می شوند. همچنین عده ای از دشمنان زنده می شوند. و اهل بیت (ع) از آنان انتقام می گیرند. و سالها و طبق نقلی پنجاه هزار سال حکومت و پادشاهی در کره زمین، به عهده آل محمد (ص) می باشد.

غافر 11:

رَبَّنَا اَمْتَنَّا ثَنَّتَيْنِ وَ اَحْيَيْتَنَا ثَنَّتَيْنِ.

یعنی: خدایا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی!

در احادیث وارد شده است که یکبار زنده شدن در رجعت است و دیگری در قیامت! و یکبار مردن در دنیا و دیگری در رجعت است.

امام صادق (ع): من از خدا خواستم که فرزندم اسماعیل را بعد از من

باقی گذارد ولی خدا ابا کرد و لکن خدا در باره او منزلت دیگری بمن عطا کرد که در رجعت، او با ده نفر از اصحاب خود، زنده می شود و علمدارش عبدالله بن شریک عامری است.

راوی می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری! پرسیدم: اولین شخصی که رجعت کند، کی خواهد بود؟

فرمود: امام حسین (ع) که بعد - ظهور - از حضرت مهدی (عج)، با اصحابش که - در کربلا - با او شهید شدند، زنده می گردند. همانطور که با

حضرت موسی (ع) هفتاد پیامبر بودند، با امام حسین (ع) نیز هفتاد پیامبر، خواهند بود! حضرت مهدی (عج) - در هنگام رحلت - انگشتر

خود را به امام حسین (ع) می دهد و از دنیا خواهد رفت. امام حسین (ع)

اورا غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و - بعد از نماز بر او - اورا در قبر، مدفون می سازد.

- راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و در منزل از او پرسید:

نام تو چیست؟

غلام گفت: هرچه صدایم کنی!

پرسید : چه کار بلدی ؟

غلام گفت : هر کاری بگوئی انجام میدهم !

پرسید : چه غذائی میخوری ؟

غلام گفت : هر چه بدهی میخورم !

پرسید : کجا می خوابی ؟

غلام گفت : هر کجا بگویی می خوابم !

آن مرد با ناراحتی گفت : تو مرا مسخره کرده ای ؟ این چه جوابهایی است که می دهی ؟

غلام گفت : مگر نه این است که من بنده شما هستم ؟

آن مرد گفت : بله !

غلام گفت : کدام بنده ای به صاحب خود میگوید : به من فلان غذا را بده و مرا فلان اسم

صدا کن و فلان کار را به من بده و فلان محل را برای خواب من آماده کن و ...

صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت : اگر راه و رسم بندگی این است که غلام می

گوید ، پس چطور من بندگی خدا را میکنم ، که هی میگویم چرا این را به من ندادی و فلان

چیز را به من بده و من را اینکاره کن هی دستور می دهمو چرا و چرا ؟....

شعر حضرت امام درباره جمهوری اسلامی::: جمهوری اسلامی ما جاوید است/دشمن ز حیات

خویشتن نومید است

آن روز که عالم ز ستمگر خالی است/ما را و همه ستمکشان را عید است

جمهوری ما نشانگر اسلام است / افکار پلید فتنه جویان خام است

ملت به ره خویش جلو می تازد / صدام به دست خویش در صدد دام است

این عید سعید عید حزب الله است / دشمن ز شکست خویشتن آگاه است

چون پرچم جمهوری اسلامی ما / جاوید به اسم اعظم الله است

این عید سعید عید اسعد باشد / ملت به پناه لطف احمد باشد

بر پرچم جمهوری اسلامی ما / تمثال مبارک محمد باشد

زن تازه مسلمان....

«ویویانا اسپین» زن تازه مسلمان شده اکوادوری در یک خانواده مسیحی متولد شد و نیل به حقیقت او را از این مسیر جدا کرد در حالی که خانواده مصرانه در برابر او ایستاده بود اما به اسلام روی آورد و به این دین تغییر مذهب داد.

ویویانا از داستان زندگی اش اینگونه سخن می گوید: من ویویانا، اهل اکوادور هستم، زندگی همواره لحظه های خوب و بد دارد، گاهی وقتی به گذشته فکر می کنم با همه وجودم احساس غم و ناراحتی می کنم. می خواستم همه چیز به گونه دیگری باشد، خانواده ای بهتر، والدینی دوست داشتنی تر... نمی دانم اما برای هر کدام دلیلی وجود دارد.

کودکی ام سخت بود، پدرم خشن و مادرم مطیع. ما مشکل مالی داشتیم و مسائل دیگری که روی سلامت روان من تاثیر گذاشته بود، در کودکی مادرم به من حروف صدا دار را آموخت و به قدری در این کار حرفه ای شده بودم که در 4 سالگی می خواست من را به مدرسه بفرستد. آنها مرا به مدرسه کاتولیک ها فرستادند و چون مادرم سواد و اعتقادی به خدا نداشت از این موضوع راضی بود. و پدرم راضی تر چون این مدرسه بهترین مدرسه منطقه بود تا بتواند خود را به دوستانش نشان دهد.

در مدرسه از هم کلاسی هایم کوچکتر بودم و آنها از این موضوع سوء استفاده می کردند و مرا اذیت می کردند. من با بچه ها مراوده ای نداشتم و مدیر مدرسه بهترین دوستم بود. از همین رو زنگ های تفریح را در دفتر مدرسه می گذراندم. در این مدرسه کاتولیک همه کادر آموزشی مذهبی و مقید بودند، من به آنها خیلی نزدیک شده بودم تا جایی که به خانه هایشان می رفتم. من با کودکان هم سن و سالم فرق می کردم.

وقتی هشت سالم بود، والدینم از هم جدا شدند، و این بدترین حادثه زندگی ام بود، مجبور بودم مدت ها در اتاقی زندانی باشم و هزاران سؤال به سرم می زد که پاسخ هیچکدام را نمی دانستم، با همان ترس ها و تردیدها بزرگ می شدم.

تلاش کردم با محیط های آرام به دور از صدا که با طبیعت قرابت داشته باشد تماس برقرار کنم و این تنها لحظه هایی بود که دوست داشتم تنها باشم. روی زمین سبز بخوابم و به آسمان نگاه کنم و باد من را نوازش دهد و یا بیشتر به مکان های مذهبی رفت و آمد کنم.

دریافتم که تنها راه فرار از مشکلات جستجوی خداوند است، در 12 سالگی به مادرم گفتم که می خواهم پیش زنان دین دار مدرسه باقی بمانم. مادرم عصبانی شد اما گفت: خوشحالم که اینطور به خدا نزدیک تر هستی، اما باید بچه دار شوی و برای من نوه بیاوری و به همین خاطر نمی گذارم که این کار را بکنی.

این آخرین سال حضور من در مدرسه مذهبی بود و در مقابل پاسخ منفی مادرم تصمیم گرفتم به خدا نزدیک شوم و مطالعاتم را در انجیل آغاز کردم، وقتی این تحقیقات را عمیقاً و از سر هوشیاری شروع کردم با تضادهای بسیاری مواجه شدم و در برخی جاها به این نتیجه رسیدم که در نقص کامل قرار دارم.

از همین رو حس نیاز به دانش و دریافت پاسخ هزار سوال را در خود تجربه کردم به همین دلیل در اینترنت کتاب های مذهبی را جستجو کردم و اطلاعاتی درباره یهودیت، بودائیسیم، هندوئیسم و مسیحیت و فرقه های مختلف به دست آوردم، اما هیچ یک از آنها من را راضی نکرد.

اما مسائل اسلامی من را راضی می کرد و در نهایت تصمیم گرفتم تحقیقاتم را متمرکز اسلام کنم تا پاسخ منطقی برای سوالاتم بیابم.

و به تدریج که پیش می‌رفتم پاسخ‌های زیادی را پیدا می‌کردم و در قرآن خواندم که تنها یک خدای واحد وجود دارد و ابهام سه‌گانگی‌ای که در مسیحیت وجود داشت برایم حل شد.

به این ترتیب با زندگی محمد رسول (الله) آشنا شدم و دریافتم که پیامبر اکرم (ص) خاتم فرستادگان خداست و دین اسلام تکمیل‌کننده ادیان گذشته است به همین سبب راه را برای خود کوتاه کردم و با گرویدن به اسلام آرامش درونی را کسب کردم.

درباره سادات

سادات جمع سید و در لغت عربی در اصل سیود (قبل از اِعلال) بوده و به معنی آقا و سرور است؛ و در اصطلاح عام به کسانی گفته می‌شود که از طرف پدر از نسل «هاشم» (جد پیامبر اسلام محمد بن عبدالله) باشد^۱ یا به عبارتی از قبیله بنی هاشم باشد. سیادت به فرزندان محمد از طریق حضرت فاطمه دختر حضرت محمد و شوهرش حضرت علی پسر ابوطالب علیهم السلام می‌رسد.

سادات دو شاخه اصلی دارند:

^۱ [عروۃ الوثقی، ج ۲، کتاب الخمس، فصل ۲، مسئله ۳.]

نوادگان علی(ع) از طریق سه تن از پسران او - محمد حنفیه از خوله دختر قیس، عباس بن علی از ام‌البنین و عمر بن علی از صهباء ثعلبیه - که از میان پسران متعدد علی فرزند یافتند. به این سادات علوی می‌گویند.

نوادگان حسن(ع) و حسین(ع) - فرزندان علی از فاطمه - که به آنان سادات هاشمی و نیز بسته به انتساب به حسن یا حسین، حسنی یا حسینی گفته می‌شود و از نظر فقه شیعه کسانی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد این سادات هستند.

اولاد فاطمه بارها در خلافت بنی امیه و بنی عباس برای اصلاح امت خروج کرده‌اند (مانند خروج زید بن علی و محمد بن عبدالله بن حسن مثنی معروف به نفس زکیه) و سلسله‌های متعددی در نقاط دور از عربستان، از جمله مراکش، یمن، مصر، گیلان و مازندران تشکیل داده‌اند. مانند حکومت ادریسیان (نوادگان ادريس نوه حسن بن علی) در مراکش، فاطمیان در مصر، مرعشیان (از نوادگان علی المرعش نبیره علی بن حسین و علویان طبرستان (دو شاخه از سادات حسنی و حسینی مازندران) و بنی مهنا در مدینه. (به کسی که مادرش از سادات است میرزا گفته می‌شود). برخی از سادات با میر صدا می‌زنند و این با میرزا^۲ تفاوت دارد. به دختران یک فرد سید، سیده، علویه، بیبی، بیگم، سادات یا شریفه اطلاق می‌شود. فردی که دارای مادر سید و پدر غیر سید باشد، معمولاً میرزا (برای پسران) و میرزایه (برای دختران) نامیده می‌شوند. سیادت در سادات هاشمی که طبق نظر برخی از علما، قوی تر و شریف تر هم هست، از طرف مادر و در سادات علوی از طریق پدر می‌باشد.

اهل سنت «سید» را با نام شریف می‌شناسند.

^۲ [حسینی اشکوری، سید صادق. القاب السادة. قم، مجمع الذخائر الإسلامية، ۱۴۱۹ هـ.ق.]

به اعتقاد برخی از علماء، فرزندان عباس عموی پیامبر نیز جزو سادات شمرده می‌شوند و می‌توان به آن‌ها نیز خمس مال پرداخت.

از نظر قاطبه علمای شیعه به اجماع، بخصوص علمای متاخر شیعه سیادت به فرزندان فاطمه دختر پیامبر می‌رسد و خمس تنها به آن‌ها تعلق می‌گیرد.////سازمان ثبت احوال کشور، تعداد سادات ایران در سال ۱۳۹۲ را شش میلیون نفر اعلام کرد.

داستان حسن لاته!

یادش بخیر آن روزهایی که در جبهه بودیم، همه اش بیاد خدا بودیم، قرآن می‌خواندیم، نماز شب می‌خواندیم مناجات می‌کردیم یک حال عجیبی داشتیم، به خدا نزدیک بودیم، بدنبال گناه و معصیت نبودیم، جمع خوبی داشتیم دور هم جمع می‌شدیم زیارت عاشورا و دعای کمیل و دعای ندبه و دعای توسل و... می‌خواندیم واقعا یادش بخیر یک رفیقی داشتیم که خیلی آدم خوبی بود با خدا بود حال عجیبی داشت همه اش در حال ذکر بود توی خودش بود اسمش حسن لاته بود.

یک روز آمد تو سنگرم گفت: حاج آقا یک وصیت نامه دارم دوست دارم شما هم یک توجهی روی آن کنید اگر می‌شود همین الان تشریف بیاورید توی سنگرم، گفتم چشم برویم، آمدم تو سنگرش گفتم: حاج آقا این وصیت نامه من است ولی یک سری بین من و خدا می‌باشد و شما قول بده تا وقتی که زنده هستم به کسی بازگو نکنی، قول دادم، گفت حاج آقا من قبل از انقلاب آدم خیلی بدی بودم و از آن لانهای قهار سرمحله‌ها و همه را می‌زدم و گاهی اوقات شدت شقاوتم زیاد می‌شد که بی‌باکانه داخل حمام‌های عمومی زنان می‌شدم و مشغول گناه و معصیت می‌شدم، خیلی کارهای دیگر...

تا اینکه انقلاب شد و همه بساط گناه و عرق خواری و مشروب خواری و... جمع شد بعد هم جنگ شد یک روز داشتم از کنار مسجدی رد می‌شدم دیدم جوانهای که هنوز صورتشان

گرد موزده بود توی صف ایستاده اند، گفتم: آقا برای چه ایستاده اید آیا صف مرغ یا گوشت و روغن و... چیزهای دیگر است گفت: نه این صف دیدار با خداست، صف عاشقان الی الله است، این حرف چنان در من اثر گذاشت که از خود بی خود شدم، بخود گفتم: ای وای بر تو ای حسن همه به دیدار خدا می روند و تو هنوز از غافله عقبی همه عاشق می شوند و تو هنوز خوابی تاکی می خواهی در گندآب دنیا غرق باشی... خلاصه من هم عاشق شدم تا خدا را ببینم و حال آمدم و از کرده های خود پشیمانم توبه کرده ام، ناراحتم الان فهمیده ام هر کسی که می خواهد میهمانی حق رود باید بالباسهای نو و لطیف برود ولی من باباری از گناه و معصیت هستم لباسهایم آلوده به کثافات دنیوی است، حاج آقا روی بدنم را ببین.

یکوقت دیدم پیراهن خود را بالازد، دیدم روی بدنش عکس زنی را لخت باعورت خالکوبی کرده اند خیلی ناراحت شدم، گفت حاج آقا کجایش را دیدی، پیراهن پشت سرش را بالازد عکس مردی را لخت باعورت روی کمرش خال کوبی کرده اند من خیلی عصبانی شدم گفت حاج آقا کجایش را دیدی، دیدم روی تمام دست و پایش عورتهای مرد و زن را خال کوبی کرده اند من با عصبانیت او را ترک کردم یکوقت صدا زد حاج آقا راضی نیستم سر مرا به کسی بازگو کنی، من توجهی نکردم و به سنگر فرماندهی رفتم فرمانده را ندیدم آمدم سنگر خودم رفقا دورم جمع شدند و هر کدام از دری سخن گفتند یادم رفت که به حسن لاته سر بزنم.

سه و چهار ساعت از این ماجرا گذشت دوستان یکی یکی متفرق شدند من هم از سنگر خارج شدم که سری به حسن لاته بزنم یکی از دوستان صدازد حاج آقا، حاج آقا! گفتم: بله،

گفت: الان حسن لاته شهید شد.

گفت: یک ساعت پیش سوار ماشین شد که برود جلوی دپو که یک وقت خمپاره ای از طرف عراقیهای صدامی توی ماشین می افتد و حسن لاته شهید می شود، دیدم یک کیسه

پلاستیک دستش بود نشان داد گفت این هم بدنش است من خیلی جا خوردم ، گفتم : حسن شهادت گوارایت باشد، خدا چه کسانی را می برد کسی که توبه کند مثل کسی است که تازه از مادر به دنیا آمده باشد، این با آن همه گناه توبه کرد و شهید شد گریه کنان بطرف سنگرش آمدم وصیت نامه اش را برداشتم آوردم دیدم چه عالی نوشته که سه جمله توجه مرا بیشتر جلب کرد:

یکی : اینکه نوشته بود، مادر نارحت نشوی حسن لاته توبه کرد و آخر عاقبت بخیر شد.

دوم : این که در مناجاتش با خدا میگفت : خدایا بناست بمیریم و اما ای خدا دوست دارم در راه تو شهید شوم و تو را ملاقات کنم می دانم گناه زیاد کردم نافرمانی تو را بسیار نمودم اما بیا و دل این بنده گنه کار خودت را نشکن چون به امید دیدار تو آمدم مرا ناامید نکن ای کسی که غفّار گناهای بخشنده ذنوبی .

سوم اینکه : خدایا حال که بنا هست بمیرم ، بدنم را روی سنگ غسلخانه بگذارند این عکسهای مبتذل روی بدنم هست بیا و آبرویم را بخر تا مردم بدنم را لخت با این عکسها روی سنگ غسلخانه نبینند یک نگاهی به بدن سوخته و از هم متلاشیش کردم دیدم خدا آبروی حسن لاته را خریده و توبه او را قبول کرده و دعایش را مستجاب نموده و آخر عاقبتش را ختم به خیر نموده . { قصص التوابین یا داستان توبه کنندگان }

خداوند دوست دارد همه بندگان بهشتی شوند

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ

اگر کفر بورزید، خدا بی نیاز از شماست و او کفر را برای بندگان خود نمی پسندد و اگر شکر بگزارید آن را برای شما می پسندد.

چقدر خداوند مهربان است که راضی نیست یک نفر کافر شود و از رحمت بیکران خدا محروم شود.

لذا اگر انسانی مدتی گناه بکند بعد توبه کند خدا از او خوشش می آید و محبوب درگاه الهی میشود.

وقتی انسان توبه می کند، خدا از او راضی می شود بیشتر از خوشحالی کسی که اثاثش را گم کرده سپس بعد از مدتی آنرا پیدا می کند .

در حدیث نبوی درباره رابطه توبه حضرت ادم با نماز مغرب آمده است: نماز مغرب، همان ساعتی است که خداوند عزّ و جلّ بر آدم علیه السّلام ببخشد و توبه او را در آن موقع قبول فرمود، و فاصله میان وقتی که آدم از آن درخت تناول کرد تا موقعی که خداوند عزّ و جلّ توبه او را قبول فرمود سیصد سال بود بر حسب روزهای دنیا نه بر حسب روزهای آخرت که هر روز از روزهای آن باندازه هزار سال است و این مدّت از عصر تا شام بود و حضرت آدم سه رکعت نماز بجای آورد یک رکعت جهت کفاره گناه خودش و یک رکعت بعنوان کفاره گناه حوّا و رکعتی دیگر بشکرانه پذیرفته شدن توبه اش، پس خداوند عزّ و جلّ این سه رکعت نماز را بر امت من واجب فرمود،

طریقه عمل «ابی البغل کاتب»

طریقه عمل «ابی البغل کاتب» که توسط حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) به شخص حاجتمندی آموخته شد اینگونه است: دو رکعت نماز می خوانی و سپس می گویی: «یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک السّتر والسّریرة یا عظیم المنّ یا کریم الصّفح یا حسن التّجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کلّ نجوی ویا غایه کلّ شکوی یا عون کلّ مستعین یا مبتدئ بالنعم قبل استحقاقها، یا ربّاه (ده مرتبه)؛ یا غایه رغبتاه (ده مرتبه)؛ اسئلک بحقّ هذه الاسماء وبحقّ محمّد وآله الطاهرین الا ما کشفتم کربی ونفست همّی وفرجت غمّی واصلحت حالی.» وبعد از این دعا، هرچه می خواهی بطلب. آنگاه طرف راست صورت خود را بر زمین می گذاری و صد مرتبه می گویی: «یا محمّد یا علی، یا علی یا محمّد،

اکفیانى فآنکما کافىای وانصرانى فآنکما ناصراى.» بعد طرف چپ صورت را بر زمین بگذار
و صد مرتبه بگو: «ادرکنى» و سپس به اندازه اى که نفست مى رسد مى گویی «الغوٲ، الغوٲ،
الغوٲ» بعد هم سرت را از سجده بردار. به درستی که خدای تعالی به کرم خود، حاجت تو را
ان شاء الله بر مى آورد. داستان تشرف «ابى البغل کاتب» در العبقرى الحسان، ج ۱، ص ۱۷۳
و منتهى الامال، ج ۲، ص ۸۱۷ و برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۲۴۸ نقل شده است.

شهید دکتر چمران میگفت:

توى کوجه پیرمردى دیدم که روى زمین سرد خوابیده بود ... سن و سالم کم بود و چیزى
نداشتم تا کمکش کنم؛ اون شب رخت و خواب آزارم مى داد! و خوابم نمىبرد از فکر پیرمرد
... رخت و خوابم را جمع کردم و روى زمین سرد خوابیدم مى خواستم توى رنج پیرمرد
شریک باشم اون شب سرما توى بدنم نفوذ کرد و مریض شدم ...

□ اما روحم شفا پیدا کرد □

چه مریضى لذت بخشى

شهر فاتیما در پرتغال////////

در ۱۳ مه ۱۹۱۲ میلادی، ۳ کودک پرتغالى با نام های «ژاسینتا مارتو»، «فرانسیسکو مارتو» و
«لوسیا دوس سانتوس» به هنگام کار در مزرعه ای واقع در منطقه روستایی «فاتیما» در غرب
پرتغال، تن نورانی زنی را با لباس سفید مشاهده کردند. آنان در توصیف مشخصات این زن
گفته اند که او مى درخشید و از پرتو همان نوری که در آسمان مى درخشید، پدیدار شد. زن
سپیدپوش گفته بود که از بهشت آمده است و از بچه ها خواسته بود که سیزدهم هر ماه به آن جا
باز گردند.

به زودی ساکنان منطقه از این خبر مطلع شدند و در نخستین روز سیزدهم ماه مه سال بعد، جماعتی برای تماشا گرد آمدند. با این حال، تنها همان ۳ کودک، ژاسینتا، فرانسیسکو و لوسیا بودند که زن را می دیدند ولی مردم تنها وقایع حیرت انگیز جوی را مشاهده می کردند.

تا ماه سپتامبر بیش از ۲۰ هزار نفر این پدیده را مشاهده کردند. به گفته شاهدان، گوی درخشانی در میان آسمان از شرق به غرب به حرکت درمی آمد.

در سیزدهمین روز ماه اکتبر، بچه ها دقیقاً به هنگام ظهر، پیکر این زن را مشاهده کردند. در حالی که جمعیتی حدود ۷ هزار نفر بعینه ناظر این واقعه بودند، یکی از دختر بچه ها گفت که خانواده مقدس را در آسمان می بیند. جماعت به آسمان نگاه کردند آنان شاهد بودند که خورشید در هوا به چرخش درآمده است. در ابر باران زایی که در آسمان دیده می شد، روزنه ای پدیدار شد. قرص خورشید همچون یک صفحه مدور چرخان، تابش و گرمای عظیم خود را به سوی زمین فرستاد و سپس با حرکتی دورانی رو به بالا بازگشت. پس از ماه اکتبر نمودهای بصری برای همیشه متوقف شدند.

نگاه مردم به آسمان

کودکان هم چنین ادعا می کنند که بانوی درخشنده سپید پوش که همواره تسبیحی در دست داشت، حوادثی از آینده را با آنها در میان گذاشته است. یکی از پیش بینی هایی که از طریق کودکان انتقال یافت، مربوط به واقعه قریب الوقوع انقلاب روسیه بود و دیگری به جنگ جهانی دوم مربوط می شد و پیش بینی سوم که متن آن تا مدت های مدید در پاکتی مهر و موم شده در واتیکان نگهداری می شد سرانجام در سال ۲۰۰۰ میلادی افشا شد. یکی از مواردی که در پیش بینی شرح داده شده بود ماجرای اقدام به قتل پاپ ژان پل دوم توسط محمد علی آغچا بود که در سال ۱۹۸۱ به وقوع پیوست.

در ۱۳ مه ۱۹۶۷ پاپ پل ششم در پنجاهمین سالگرد آئین فاتیما شرکت کرد.

در ۱۳ مه ۱۹۸۷ پاپ ژان پل دوم برای تشکر از حفظ جان خود به زیارت شهر فاتیما آمد.

اداب توبه

توبه از حق الناس مشروط به این است که طرف انسان رضایت بدهد و حلال کند.

خیلی باید مواظب زبانمان باشیم مبادا حرفی بزنیم که باعث ناراحتی مومنی بشود.

شخصی از یکی از مراجع تقلید غیبت کرده بود. بعد نامه ای به ان مرجع نوشت و گفت مرا حلال کنید. ایشان هم در جواب نوشتند یک زیارت عاشورا از طرف ایشان بخوانند و حلال کردند.

شخصی می گفت عالم شهر ما ادامس می جود! بعد از چند روز گفت اشتباه کردم ایشان دندان مصنوعی خود را حرکت می داده خیال کردم ادامس می جود!

چقدر افراد پشت سر امام جمعه ها و علماء غیبت می کنند در حالی که در روایت است گناه غیبت از زنا شدید تر است.

تعویذ برای ترس بچه در خواب

اگر کودک بسیار گریه کرد یا که در خواب خوف کرد یا که بی خواب بود این دعای ترس بچه را در گردن وی تعویذ کرده باشد:

وَخَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا (نساء 28)

الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا (انفال 66)

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ط فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (توبه 128)

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ لَا مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونَ ط إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ط فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ (هود 57)

تبلی باعث میشود مسائل دین را بلد نباشیم...

تبلی مانع سعادت دو جهان میشود: مواظب باشیم مبدا تبلی جلو پیشرفت مادی و معنوی ما را بگیرد. تبلی باعث میشود مسائل دین را بلد نباشیم.

من از خدا تقلید می کنم!

با اینکه مساله تقلید از مجتهد جامع الشرایط بسیار مهم است و همه افرادی که بالغ میشوند باید از یک نفر مجتهد تقلید کنند ولی در این مساله عده ای هنوز مساله تقلید را یاد نگرفته اند که به دو خاطره در این مورد اشاره می کنم:

پیرمردی سوالی از من پرسید. گفتم از چه کسی تقلید می کنی؟ گفت از خدا تقلید می کنم!

خانمی در کمیته امداد صحنه سوالی پرسید. گفتم از چه کسی تقلید می کنی؟ گفت از آقای نادری مسئول امور مالی کمیته امداد.

31 سال غسل اشتباه!

خانمی گفت چهل سال دارم تا کنون هر موقع غسل می کردم اول سمت راست بعد سمت چپ بعد سروگردن را می شستم حالا فهمیدم باید اول سروگردن را می شستم!

مغرب را چهار رکعت و عشا را سه رکعت می خوانده!

شخصی می گفت سالیان سال نماز مغرب را چهار رکعت و نماز عشاء راسه رکعت می خواندم حالا فهمیدم اشتباه می کردم.

هیچوقت به رکعت اول نماز جمعه نمی رسم!

خانمی دارای مدرک لیسانس می گفت هر موقع نماز جمعه میرم به رکعت اول نمی رسم! گفتم چرا؟ گفت تا میام اذان و اقامه بگم می بینم امام جمعه رفته سجده! گفتم نماز جماعت که اذان و اقامه بعهدہ ماموم نیست.

اگر این خانم و یا خانم ها و آقایانی مانند ایشان تنبلی نکنند و نگاهی به رساله مرجع تقلید بیاندازند یا به دفترشون زنگ بزنند یا حتی پیامک بفرستند اینجور نمیشه که احکام را بلد نباشند. و اینها همه از آفات تنبلی و مسامحه کردن است.

اثار مهم نظم و انضباط در زندگی:

موفقیت انسان در پرتو نظم بدست می آید. کسانی که کارشون روی نظم است. درس خوندنشون روی نظم است. خوابشون روی نظم است. غذا خوردنشون منظم است. ورزش همچنین. تفریح روی نظم

اینها از نظر جسمی سالم. از نظر روحی شاداب و با نشاطند. از نظر موفقیت در زندگی موفقند. مردم به افراد و جوانان منظم اعتماد دارند. خلف وعده نمی کنند. به قولهایشان عمل کرده و به خوش قولی معروفند.

افراد و جوانان منظم و با انضباط مورد سرزنش معلم و استاد و مدیر قرار نمی گیرند و معلمین و اساتید از این شاگردان خوششون می آید. همچنین افراد و جوانان با انضباط در محیط نظامی موفقند. در محیط اداره موفقند. در محیط کارخانه موفقند. در خانه چون سر وقت می آیند و دیر نمی کنند موفقند و باعث چشم انتظاری و اضطراب اعضای خانواده نمی شوند. افراد و جوانان منظم در بین دوستانشان نیز محبوبیت دارند چون منظمند و دیر نمی کنند.

افراد و جوانان منظم در عبادت ها نیز موفقند. نماز را سر وقت می خوانند. در نماز جماعت دیر نمی کنند و اول نماز حضور دارند. در نماز جمعه اول خطبه ها حضور دارند. در مهمانی ها نیز صاحبخانه را چشم انتظار نمی گذارند و سر وقت به مهمانی می روند.

افراد و جوانان منظم سر جلسه امتحان به موقع حاضر می شوند. این افراد سر وقت می خوابند و سر وقت بیدار می شوند و معمولاً سحر خیز هستند.

برکات و آثار خوب و فواید نظم بیشمار است.

لذا همه جوانان را به عمل کردن به آخرین سفارشات مولای ما امیرالمومنین علی ع دعوت می کنیم که فرمود اوصیکم بتقوی و نظم امر کم

همه امورات و کارهای خود را با نظم و انضباط انجام دهید. این توصیه شامل همه اقشار جامعه مخصوصاً دوقشر میشود. یکی مسئولین که اگر منظم نباشند مردم اذیت می شوند. مردم به مسئول مراجعه کرده اند ولی ایشان دیر سر کار آمده و مردم را منتظر گذاشته و باعث بدبینی مردم شده است. ای روسای ادارات، علی ع به شما خطاب کرده که منظم باشید. با انضباط باشید

مردم یک شهر جمع شدند سخنرانی فلان مسئول رده اول را گوش بدهند چندین ساعت معطل می شوند.

دوم صاحبان مشاغل. مردم چون به آنها نیاز ضرور دارند باید صاحبان مشاغل چون پزشکان، بناها، معمارها، نجارها، شیشه برها، کارگرا، قفل سازها، گچ کارها، برقکارها، کاشی کارها، راننده های اتوبوس و قطار و هواپیما.... منظم باشند. چقدر مردم در این مطب دکترها معطل می شوند. آقای دکتر گفته مثلاً سه بعد از ظهر بیاوبنده خدا رفته ولی سه نیامد. چهارمیشه دکتر نیامد. این پزشکانی که مردم را معطل می کنند در قیامت مسئولند. همچنین صاحبان مشاغل و حرفه ها باید منظم باشند تا وقت مردم هدر نرود.

واقعا در کشور ما عده ای از این صاحبان مشاغل بی نظمند و مردم را با بی نظمی خود اذیت می کنند.

بزرگترین جنایات

بزرگترین جنایات تاریخ بشر:

- جنگ جهانی دوم : 50-55 میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- جنگ جهانی اول: 17 میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- بمباران اتمی ناگاساکی 200 هزار کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- جنگ ویتنام، بیش از 5 میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- جنگ در بوسنی ، کوزوو، بیش از 500 هزار کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- جنگ عراق، تاکنون 12 میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)
- افغانستان، عراق، فلسطین، میانمار (توسط راهبان!) و ... که همچنان ادامه دارد (به دست غیرمسلمانان)
- در کامبوج 1975-1979، حدود 3 میلیون کشته (بدست غیرمسلمانان)

در تاریخ جهان چه کسانی بیشترین تعداد انسانهای بی گناه را کشته اند؟

□ هیتلر

او آغازگر جنگ جهانی دوم با 70 میلیون کشته در جهان و یک مسیحی بود. اما رسانه ها هیچ وقت مسیحیان را تروریست خطاب نمی کنند!!

□ ژوزف استالین، مشهور به "عمو جو"

او 20 میلیون انسان را قتل عام کرد که 14.5 میلیون نفر آنها از گرسنگی مردند!
آیا او مسلمان بود؟؟ خیر. او یک ملحد و بی خدا بود.

□ مائو تسه تونگ (چینی)

او بین 14 تا 20 میلیون نفر را قتل عام کرد. او هم مسلمان نبود بلکه ملحد بود.

□ بنیتو ماسولینی (ایتالیایی)

او 400 هزار نفر را کشت! او هم مسلمان نبود

□ هری ترومن

رئیس جمهور امریکا، او در کسری از دقیقه، 220 هزار ژاپنی را در هیروشیما و ناکازاکی قتل عام کرد و هولناک ترین جنایت تاریخ را رقم زد.
آیا او مسلمان بود؟؟ خیر او یک باپتیست (مسیحی صهیونیست) بود.

□ اشغال و نسل کشی مستمر 70 ساله در فلسطین.

توسط وحشی ترین قوم زمین، صهیونیسم که تنها در یک جنگ 2014، بیش از 2300 نفر را شهید کردند که 500 تن از آنها کودک بودند.

آیا بن گوریون، مناخیم بگین، موشه دایان، آریل شارون، شیمون پرز، اولمرت، نتانیاها و..
مسلمان بوده و هستند؟؟!

□ محاصره اقتصادی که توسط جرج بوش در عراق اعمال شد

تنها 1 میلیون و 200 هزار کودک در عراق کشته شدند!

آیا جرج بوش مسلمان بود؟؟ خیر او هم یک مسیحی اوانجلیست (صهیونیست) بود.

□ لوید جرج

او نخست وزیر انگلستان در جنگ جهانی اول بود که یک فقره از جنایات او، قتل عام 9 میلیون تن از مردم ایران با ایجاد قحطی ساختگی برای تبدیل ایران به کشوری خرد و ضعیف بود. آیا او مسلمان بود؟ و رسانه ها هرگز این جنایتکاران را تروریست نمی نامند!!

□ 4 هیچ یک از سلاح های کشتار جمعی و یورشی، توسط مسلمانان اختراع نشده.

بزرگترین کشورهای اسلحه ساز، کشورهای غیرمسلمان هستند. نه مسلمان. امریکا، روسیه، چین، آلمان.

□ 5 هیچ یک از گروه های نظامی که به اصطلاح، «تروریست مسلمان» نامیده می شوند توسط

سازمان های اسلامی تأسیس نشدند. طالبان درست مانند داعش توسط غرب پدید آمدند و اتفاقاً بزرگترین قربانیان آنها مسلمان هستند نه کافر!

□ 6 «مسلمانان در بخش اعظم ممالک دنیا، خود قربانی تروریسم بوده اند. نه عامل تروریسم»

❑ خطرناک تر از بمب اتم، تفکر مبارزه با آرامش بخش ترین مکتب جهان (اسلام) است. تفکر تعظیم در برابر مستکبران و فشار بر مظلومان برای دست کشیدن از مقاومت و دفاع از هستی خویش!

باز هم بگو خدایی در کار نیست!!

✍️ □ آیت الله مجتهدی تهرانی: مرحوم آیه الله حاج حسین خندق آبادی میفرمودند: روزی به حمام رفتم، وقتی دلاک مرا کیسه میکشید. تقاضای موعظه کرد، من گفتم: یک دستگاهی آمده از این طرف علف می ریزی، از طرف دیگرش فرش و جوراب و لباس و کاپشن و ماست و کره و پنیر و سر شیر و چیزهای دیگر بیرون می آید. دلاک با تعجب پرسید چه دستگاهی است و چه کسی آن را ساخته است؟ گفتم آن دستگاه گاو و گوسفند است و سازنده اش هم خدا است. او سبزی می خورد و از او کره و پنیر و.... به دست می آید. اگر قدری در این آثار الهی تفکر کنی به وجود خدا پی میبری. بین این دنیا، چه حساب و کتابی دارد با اینکه گوسفند، سالی یک بچه میزاید و این همه گوسفند را، در طول سال میکشند، ولی گوسفندها کم نمی شوند ولی سگ سالی هفت تا، با کم و بیش، بچه میزاید کسی هم آنها را نمیکشد ولی زیاد نمی شوند. این نمونه ی قدرت خداست باز هم بگو خدا در کار نیست.

ملاقات و ارتباط امام خمینی با امام زمان (عج)

آیت الله خزعلی در یک سخنرانی عمومی مطلبی قریب به این مضمون گفته است: «امام زمان (عج) در جریان پیروزی انقلاب دوبار به رهبر انقلاب، امام خمینی پیام پیروزی داده است و

هدایت فرموده است و این دو پیام به وسیله‌ی شخصی بزرگوار و معنوی به نام «لطیفی» که ساکن تهران است و من او را می‌شناسم، به امام خمینی ابلاغ گردیده است».

آیه الله خزعلی در پاسخ سوال کننده درباره ارتباط امام خمینی با امام زمان عج با خط خود در جواب نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم».

1- پیام به پاریس که فرمودند: «شاه می‌رود، نگران نباشید». امام راحل سؤال می‌کند: «با خونریزی یا بی‌خونریزی؟» می‌گوید: «امام علیه السلام فرمود: «بی‌خونریزی». روز بیست و دوم بهمن، پیام مبنی بر اینکه «در خانه نمایند، بیرون بریزید و گرنه کشته خواهید شد»

2- به وسیله‌ی همین پیام، امام خمینی (ره) اعلام فرمود به حکومت نظامی اهمیت ندهید و بریزید بیرون. در نتیجه مردم تهران، بیرون ریختند، حتی خانواده‌های خود را آوردند و در خیابان‌ها نشستند، دیگر در تهران به هیچ وجه امکان آمدن تانک و امثال اینها نبود؛ بنابراین آن توطئه‌ی خطرناکی که در نظر بود تا صدها تانک را وارد تهران کنند و با خونریزی انقلاب را از بین ببرند و محل اقامت امام را بمباران نمایند، منتفی شد. (خاطرات آیت الله سید علی اکبر قرشی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1388، صص 133-136)

دیدار و ارتباط مرحوم لطیفی با امام زمان عج (کسی که پیام‌های امام زمان را برای امام خمینی می‌برد)

شادروان «حاج قدرت الله لطیفی نسب» از مردان معنوی، پاک‌نهاد و مؤمن روزگار ما و از اعضای هیئت امنای مسجد مقدس جمکران بود. آن بزرگوار بنا به شواهد عینی از منتظران واقعی حضرت مهدی (عج) به‌شمار می‌رفت و نصیبی از تشرف و دیدار مولایش داشت. مرحوم لطیفی نسب در روز یکشنبه، 28 مرداد 1386 (پنجم شعبان 1428) درگذشت، پیکر ایشان در روز 29 مرداد در تهران با حضور مردم متدین تشیع و در روز 30 مرداد پس از تشیع شکوهمند در قم، در مسجد جمکران به خاک سپرده شد.

در حدیثی علامه مجلسی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «... ان عن یمن الله -- او عن یمین العرش - قوماً منا علی

منابر من نور، وجوههم من نور و ثیابهم من نور تغشی وجوههم ابصار الناظرین

دونهم قال ابوبکر: من هم یا رسول الله؟ فسکت. فقال الزبیر من هم یا رسول

الله؟ فسکت. فقال عبدالرحمن: من هم یا رسول الله؟ فسکت. فقال علی علیه

السلام: من هم یا رسول الله؟ فقال: هم قوم تحابوا بروح الله علی غیر انساب و لا

اموال اولئک شیعتک و انت امامهم یا علی. (1)

«... در طرف راست عرش خدا، قومی از ما بر منبری از نور قرار دارند که

چهره های آنان از نور است و لباسهایشان از نور است بگونه ای که چهره های

نورانی آنان، چشم ناظران را فرو می پوشاند. ابوبکر گفت: ای رسول خدا اینان چه

کسانی هستند؟ پیامبر ساکت ماند. آنگاه زبیر همان سؤال را کرد و پیامبر خدا

سکوت کرد. سپس عبدالرحمن سؤال را تکرار کرد و باز هم آن حضرت سخنی نگفت. پس

علی (علیه السلام) پرسید ای رسول خدا آنها کیستند؟ پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

آنها قومی هستند که به وسیله «روح الله» بین آنها پیوند محبت برقرار می

شود بدون آن که نسبتهای خانوادگی و منافع مادی و امور دنیوی در این محبت و

پیوند نقشی داشته باشد. اینان شیعیان تواند و تو امام آنها هستی ای

علی (ع)».

ام البنین علیه السلام

پس از شهادت حضرت فاطمه (س)، امام علی (ع) با برادرش عقیل که در نسب شناسی عرب شهره بود، درباره انتخاب همسری که اصیل باشد و فرزندان دلیر و جنگاور بیاورد، مشورت کرد و عقیل، فاطمه بنت حزام را پیشنهاد کرد که علی (ع) با او ازدواج کرد..... فاطمه بنت حزام مشهور به أم البنین، از همسران امام علی (ع) و از شخصیت های محترم نزد شیعیان است. او مادر حضرت عباس، عبدالله، جعفر و عثمان است که هر چهار تن در روز عاشورا به شهادت رسیدند. از آنجا که او مادر چهار پسر بود، به ام البنین مشهور شد... در روایات آمده است، بعد از گذشت مدتی از ازدواج ام البنین با حضرت علی (ع)، ام البنین به امام علی (ع) پیشنهاد کرد او را به نام اصلی اش که فاطمه بود، صدا نزنند، تا حسنین (ع) با شنیدن نام فاطمه به یاد مادرشان نیفتند. از این رو امام علی (ع) او را ام البنین [مادر پسران] نامید...

ام البنین در واقعه کربلا حضور نداشت. هنگامی که کاروان اسیران کربلا وارد مدینه شد، شخصی خبر شهادت فرزندان را به او داد؛ اما او از سرنوشت امام حسین (ع) پرسید. ام البنین وقتی خبر شهادت چهار فرزندش و امام حسین (ع) را شنید، گفت: «ای کاش فرزندانم و تمامی آنچه در زمین است فدای حسین می شد و او زنده می ماند.» این سخن او را برخی دلیل دلدادگی عمیق او به اهل بیت و امام حسین (ع) دانسته اند...

پس از واقعه کربلا، ام البنین برای امام حسین (ع) و فرزندان سوگواری می کرد به طوری که دشمنان اهل بیت (ع) نیز با او همنوا می شدند. ام البنین را ادیب و شاعری فصیح و اهل فضل و دانش دانسته اند [۱۶] که در رثای حضرت عباس این اشعار را سروده بود و می خواند:

یا من رأى العباس کراً علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبث أن ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی اما ل براسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی ید یک لما دنا منه احد

«ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان حضرت علی(ع) پشت سر او بودند. می گویند دست فرزندم قطع شده و بر سرش عمود فرود آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی شد»

...معروف است که او در ۱۳ جمادی الثانی ۶۴ق از دنیا رفته و پیکر او در بقیع دفن شده است. برخی نیز وفات او را در ۱۸ جمادی الثانی ۶۴ق دانسته اند.....مدفن ام البنین در قبرستان بقیع است.....سید محمود حسینی شاهرودی (متوفی ۱۳۹۴ق) از مراجع تقلید شیعه و از شاگردان میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی گفته است من در مشکلات، برای ام البنین صد مرتبه صلوات می فرستم و حاجت می گیرم....برخی گزارش کرده اند که ام البنین در میان زنان شیعه جایگاه ویژه ای دارد، زنان ایرانی برای برآورده شدن حاجات خود و همچنین برای بالا بردن نیروی شکیبایی و تحمل مصائب به او متوسل شده و سفره های نذری به نام او بر گزار می کنند. همچنین در برخی از مناطق شیعی سفره هایی با نام «سفره مادر حضرت ابوالفضل» یا «سفره ام البنین» مرسوم است...درمورد گریه های ام البنین بر شهدای کربلا روایتی را درمورد بکائین نقل می نمایم. امام صادق علیه السلام فرمودند :

گریه کنندگان بسیار 5 نفر هستند:

حضرت آدم(علی نبینا و آله و علیه السلام) ، حضرت یعقوب(علی نبینا و آله و علیه السلام) ، حضرت یوسف(علی نبینا و آله و علیه السلام) ، حضرت فاطمه الزهراء (سلام الله علیها) ، (علیهما السلام) ،

اما گریه کردن حضرت آدم(علی نبینا و آله و علیه السلام): آنقدر بر بهشت گریه کرد تا اثر گریه بر گونه های او ماند،

اما گریه کردن حضرت یعقوب (علی نبینا و آله و علیه السلام): بر فراق یوسف ، چنان گریه نمود که بینایی خود را از دست داد و پسرانش به او گفتند : به خدا سوگند که یوسف را اینقدر یاد میکنی با گریه کردن که بیمار میشوی یا هلاک میشوی .

اما گریه کردن حضرت یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام): چنان گریه کرد بر حضرت یعقوب که اهل زندان را اذیت نمود و به او گفتند: یا روز گریه کن و شب سکوت اختیار نما و یا شب گریه کن و روز را ساکت باش، و بر یکی از این دو راه با آنان مصالحه کرد ، اما گریه حضرت زهرا (سلام الله علیها): چنان بر فراق پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گریه میکردند که مردم شهر طاقت نیاوردند و به ایشان گفتند:

ما آزار میکشیم از گریه تو ، پس حضرت از شهر خارج میشدند و نزد قبور شهداء می آمدند و پس از گریه بسیار باز میگشتند به شهر،

اما گریه حضرت زین العابدین (علیه السلام): بیست سال یا چهل سال بر پدر بزرگوارشان حسین بن علی (علیهما السلام) گریه کردند که هرگاه غذا برای حضرت می آوردند گریه می نمود.

استغفار_دوای_ماست_ولی

#ماغافلیم

شخصی تعریف می کرد خدمت حضرت #آیت_الله_بهجت (رضوان الله علیه) رفته بودم و از ایشان دستور می خواستم.

ایشان فرمودند #استغفار کن. □ بعضی از چیزها هست که آدم می گوید خود ما هم می دانستیم. مشکل همین است که ما تصوّر می کنیم می دانیم! ما در جهل مرگب، غوطه ور هستیم. کسانی که می دانند می گویند نمی دانیم. ما که نمی دانیم، می گوییم می دانیم. آن شخص می گفت ما با سستی با این فرمایش برخورد کردیم. □ □ شب خواب دیدم که در یک قلّه قرار گرفته ام و در حال پرت شدن هستم. گفتم از این فرمایش استفاده کنم. در خواب استغفار کردم، یک مرتبه من را گرفتند و روی زمین گذاشتند. صبح خدمت ایشان آمدم و وقتی خواب را به ایشان گفتم، ایشان لبخند زدند که استغفار چنین تأثیری دارد و ما از آن غافل هستیم.

علت ناکامی طب شیمیایی (طب جدید) در درمان بیماری ها

دکتر عارف قبر زاده:

□ داروی شیمیایی نه تنها بیماری ها را درمان نمی کند و نخواهد کرد (چون داروی شیمیایی با علت بیماری کاری ندارد و فقط می خواهد علامت بیماری را برطرف کند) ، بلکه با عوارض جانبی خود باعث بوجود آمدن صدها بیماری تازه در انسان شده و خواهد شد. □ بنده برای روشن شدن عرایض خود برای عموم مردم یک نمونه عرض می کنم.

برای مثال : پزشکان برای درمان بیماری افسردگی از داروی شیمیایی بنام آمی تریپتیلین استفاده می کنند. شما عوارض جانبی داروی آمی تریپتیلین بر گرفته از کتاب فارماکولوژی داروهای ژنریک ایران را مشاهده فرمایید و خودتان قضاوت کنید!

□ عوارض جانبی داروی آمی تریپتیلین: افکار خودکشی در بیمار تقویت می شود ، تاری دید ، گیجی، یبوست ، مشکل در ادرار کردن ، چشم درد ، ضربان قلب تند ، کند یا نامنظم می شود، لرزش دست ، غش ، اضطراب ، مشکل در صحبت کردن ، عدم تعادل ، سفتی عضلات دست

و پا، صورت شبیه ماسک، گلودرد، تب، کبودی یا خونریزی غیرعادی، زردی پوست یا چشم، بثورات جلدی، تورم صورت یا زبان.

□ علائم زیر ممکن است رخ دهند، سرگیجه، خواب آلودگی، خشکی دهان، سردرد، مشکل در خوابیدن، افزایش وزن. علائم ترک دارو: نظیر سردرد، تهوع، استفراغ، اسهال، تحریک پذیری، یا خواب مختل همراه با رؤیاهای واضح ممکن است در صورت قطع ناگهانی آمی تریپتیلین مشاهده شود. معمولاً برای قطع دارو باید مقدارش ظرف ۱-۲ ماه به تدریج کاهش یابد.

□ شما خودتان قضاوت کنید، چگونه یک داروی شیمیایی با این همه عوارض جانبی می تواند بیماری افسردگی را درمان کند! این دارو نه تنها بیماری افسردگی را درمان نمی کند، بلکه بیمار را مبتلا به بیش از ۲۷ بیماری دیگر خواهد کرد.

□ داروی آمی تریپتیلین مغز انسان را سرد می کند و وقتی که مغز سرد شد، انسان به اموری تفاوت می شود، یعنی انسان نه قادر می شود بخندد و خوشحال شود و نه قادر است گریه کند و ناراحت شود، یک حالت مجسمه بخود می گیرد و هیچگونه واکنشی از خود نمی تواند بروز دهد و طب جدید اسم این را می گذارد درمان افسردگی!

□ یکی از بدترین عوارضی که داروی آمی تریپتیلین بر روی انسان دارد و به آن اشاره نمی کنند این است که سبب جمع شدن آب در کل بدن شده و بدن پف می کند که در آینده موجب از کار افتادن قلب انسان می شود.

□ عارضه مهم دیگری که داروی آمی تریپتیلین و تمام داروهای اعصاب بر بدن دارد این است که ایجاد یبوست می کنند و یبوست خود ام الامراض یعنی منشاء تمام بیماری ها است.

□ کمپانی های داروسازی بر عوارض داروهای شیمیایی ساخته خود واقف هستند و می دانند که بیماران با مصرف این داروها دچار این عوارض و بیماری های جدید خواهند شد و برای درمان عوارض داروهای ساخته خود دوباره اقدام به تولید داروی جدید می کنند و برای

عوارض داروی جدید خود دوباره اقدام به تولید داروی جدید و این عمل همچنان بطور زنجیر وار ادامه دارد !

انواع شکنجه ساواک

انقلاب اسلامی به اسانی به دست نیامد بلکه بیش از ده هزار نفر از مبارزین در زمان طاغوت در زندانهای شاه جنایتکار شکنجه می شدند در اینجا به چند نمونه اشاره میشود:

فرو کردن میله آهنی در آلت تناسلی مردان

شکنجه گران از این شیوه دردناک شکنجه، با عنوان «شکنجه مخصوص» یاد می کردند. آنها ابتدا مبارز را عریان نموده و دست و پای او را به تختی می بستند. سپس میله ای فلزی را با فشار وارد مجرای ادرار او کرده و انتهای میله را توسط سیمی به جریان برق وصل می کردند. در کتاب تاریک روشن آمده است: درد و رنج این شیوه ی شکنجه به حدی بود که مبارز در همان ثانیه های ابتدایی شکنجه از هوش می رفت. درد زیاد در ناحیه آلت تناسلی و دفع خون به جای ادرار از عوارض این شیوه ی شکنجه است.

خانم «بتول غفاری» از زندانیان سابق کمیته مشترک در بیان خاطرات خود، می گوید: «یک روز در اتاق بازجویی حسینی شکنجه گر معروف ساواک، تمام ناخن های پای مرا کشید. وقتی مرا به اتاق بهداری بردند، مسئول آنجا به من گفت: هر چی داری بریز رو آب و خودت رو راحت کن جواب دادم: هنوز هیچی نگفته ناخن های پایم را کشیدند، اگر می گفتم چه می کردند؟!..»

در کتاب ساعت ۴ آن روز آمده است: شکنجه گران به قدری در کار خویش از جنبه حیوانی هم دور می شدند که هیچگونه رحمی و شخصیت و انسانیت و حتی حیوانیت را نیز در نظر نمی گرفتند. آری بازجو شکم بانوی حامله هشت ماهه را مورد نظر خود قرار داده و بر روی آن با پاشنه کفش خویش می کوبید و فریادهای آن را به هیچ می انگاشت. خداوند تفضل کرد و این زن دختری به دنیا آورد که چندین ماه از دوران نوزادی خویش را در زندان گذراند.

خانم محتاج در کتاب خاطرات خود، نقل می کند: خانم اکبری مذهبی بود، سه ماه از دستگیری اش می گذشت. خانه دار بود و حامله! حالا هشت ماهه بود. از او پرسیدم: راسته که منوچهری با لگد شما رو از این طرف به اون طرف پرت می کرده؟ خانم اکبری که چشمان نجیبی داشت گفت: آره، تعجب می کنم چطوری زنده موندم و بچه هم زنده است. منوچهری چند بار من از این طرف اتاق به اون طرف اتاق پرت کرد. لگدهاش خیلی قوی بود، مثل پَر کاه پرت می کرد

...

با مشت کوبیدن بر دهان

در کتاب های خاطرات زندانیان این کمیته آمده است: اغلب بازجویان با مشت بر دهان زندانی می کوبیدند که اغلب موجب شکستن دندان می شده است. بخصوص دندان های جلو که از وسط به طور افقی می شکستند و ریشه آن ها باقی می ماند. اما شکنجه گران گاهی تکه آهنی یا مداد در لای دندان ها گذاشته و آنگاه با مشت به چانه می کوبیدند.

این عمل موجب شکسته شدن چند دندان می شد. گاه دستبند را در دهان گذاشته و با مشت به چانه می زدند. این کار موجب شکسته شدن دندان های کرسی در قسمت عقب فک می گردید که تاج آن ها شکسته شده و موجب خرد شدن آن ها می گردید. شخص خود من هم این شکنجه را تحمل نموده ام.

✍ □ اصالت بهتر است یا تربیت خانوادگی؟

آن نخلِ ناخلف که تبر شد ز ما نبود

ما را زمانه گر شکند ساز می شویم

□ روزی شاه عباس در اصفهان به خدمت عالم زمانه شیخ بهائی رسید پس از سلام و

احوالپرسی از شیخ پرسید:

در برخورد با افراد اجتماع اصالت ذاتی آنها بهتر است یا تربیت خانوادگی شان؟

شیخ گفت: به نظر من "اصالت" ارجح است.

و شاه بر خلاف او گفت: شک نکنید که "تربیت" مهم تر است.

بحث میان آن دو بالا گرفت و هیچیک نتوانستند یکدیگر را قانع کنند.

بناچار شاه برای اثبات حقانیت خود او را به کاخ دعوت کرد تا حرفش را به کرسی نشاند.

فردای آن روز هنگام غروب شیخ به کاخ رسید

بعد از تشریفات اولیه وقت شام فرا رسید سفره ای بلند پهن کردند ولی چون چراغ و برقی نبود

مهمانخانه سخت تاریک بود

در این لحظه پادشاه دستی به کف زد و با اشاره او چهار گربه شمع به دست حاضر شدند و

آنجا را روشن کردند.

در هنگام شام، شاه دستی پشت شیخ زد و گفت دیدی گفتم "تربیت" از "اصالت" مهم تر

است

ما این گربه های نااهل را اهل و رام کردیم که این نتیجه اهمیت "تربیت" است.

شیخ در عین اینکه حاج و واج مانده بود گفت من فقط به یک شرط حرف شما را می پذیرم و آن اینکه فردا هم گربه ها مثل امروز چنین کنند.

شاه که از حرف شیخ سخت تعجب کرده بود گفت

این چه حرفیست فردا مثل امروز و امروز هم مثل دیروز!

کار آنها اکتسابی است که با تربیت و ممارست و تمرین یاد انجام می شود

ولی شیخ دست بردار نبود که نبود تا جایی که شاه عباس را مجبور کرد تا این کار را فردا تکرار کند

لذا شیخ فکورانه به خانه رفت.

او وقتی از کاخ برگشت بی درنگ دست به کار شد

چهار جوراب برداشت و چهار موش در آن نهاد.

فردا او باز طبق قرار قبلی به کاخ رفت تشریفات همان و سفره همان و گربه های بازیگر همان

شاه که مغرورانه تکرار مراسم دیروز را تاکید بر صحت حرفهایش می دید

زیر لب برای شیخ رجز می خواند که در این زمان شیخ موشها را رها کرد.

در آن هنگام هنگامه ای به پا شد یک گربه به شرق دیگری به غرب آن یکی شمال و این یکی جنوب.....

این بار شیخ دستی بر پشت شاه زد و گفت: شهریارا!

یادت باشد اصالت گربه موش گرفتن است گرچه "تربیت" هم بسیار مهم است

ولی "اصالت" مهم تر

یادت باشد با "تربیت" می توان گربه اهلی را رام و آرام کرد

ولی هرگاه گربه موش را دید به اصل و "اصالت" خود بر میگردد

و این است حکایت بعضی تازه به دوران رسیده ها.

داستان اندلس:

رواج فساد و فحشا

وقف تاختستان های بزرگ و متعدد و توزیع مشروبات حاصل از آنها به شکل رایگان در بین جوانان مسلمان و تاسیس تفریح گاه های متنوع از سوی صاحبان کلیسا که خدمه و کارکنان آن همگی "زیبارویان مسیحی" بودند و ... ، همگی عواملی اند که موجب ضعف اراده در میان جوانان مسلمان شد. دلیران مسلمان که به هنگام فتح اندلس با چنان ایمانی می جنگیدند که نوشته اند، کشتی های خود را به آتش کشیدند تا دیگر راه باز گشتی نداشته باشند، اینک در آغوش دختران زیباروی مسیحی به ضعف نشسته اند.

حال و روز جوانان و دلیران مسلمان از زبان "امیر علی" تاریخ نویس مسلمان، خواندنی و البته افسوس خوردنی است:

« جوان مرد یا شوالیه عرب که برای جنگ به میدان مسابقه می رفت، بر روی بازوهای خود علامتی مانند شکل قلب با تیری که آن را سوراخ کرده یا حرف اول اسم محبوبه خود را داغ می کرد و یا خال کوبی می نمود. این سپاهیان علناً در حضور محبوبه های خود برای جایزه شجاعت و دلاوری با یکدیگر مبارزه می کردند و اغلب با محبوبه های شان می رقصیدند. [9]»

همچنین دقت در عوامل دیگری همچون آزادی بیش از حد مسیحیان برای تبلیغ و ترویج، رشد و گسترش روحیه تساهل و تسامح، تقدس زدایی گسترده از ارزش های اسلامی از راه

عادی جلوه دادن توهین به مقدسات مسلمین همچون توهین به مقام والای پیامبر اسلام (ص)، دگردیسی ارزش های دینی و معنوی، اشرافی گری زمامداران و ... می تواند در ارائه تحلیلی روشن، پیرامون دلیل از دست دادن این بخش از سرزمین های اسلامی، سودمند و مثمر ثمر باشد .

دشمن برای شکست مسلمین در اندلس، به جای قهرمانان و شوالیه های و جنگ جویان غول پیکر، "دختر کان ظریف اندام" خود را به آوردگاه مسلمین روانه کرد و به جای تیرهای آتشین و کشنده با غمزده چشمان جادویی "زیبارویان مسیحی" به جان مجاهدان مسلمان افتاد و ترنم آوازه خوانان مه رو را به جای برق شمشیرهای خون ریز هدیه مسلمانان کرد و شراب سرخ شیرافکن را در کنار همه این ها در حلقوم مسلمین ریخت تا بدین سان و در یک پروسه مدت دار، اندلس را به حسرتی همیشگی در دل مسلمین بدل نماید .

* * * *

جمله زیر از زبان « بنیامین نتانیاهو » نخست وزیر پیشین اسرائیل خطاب به مجلس نمایندگان امریکا بیان شده است:

ارسال برنامه های ماهواره ای حاوی تصاویر زنان زیبا، با بدن های برهنه و نیمه برهنه و پرداختن به امور دنیوی، از قبیل زندگی تجملی و البسه زیبا و صحنه های جنسی و مشاهده امور کاملاً انحرافی باعث می شود که کودکان ایرانی خواستار لباس های زیبا، زندگی تجملی و استخر و امثال این ها شوند و با این امر می توان در ایران انقلابی به راه انداخت

حماسه مردم همدان

اما آنچه استان همدان را در مبارزات انقلابی متمایز می کند، ایستادگی و مقاومت مردم آن در برابر ستون زرهی ارتش بود که 19 بهمن از کرمانشاه به راه افتاده بود تا با رسیدن به تهران حکومت نظامی ایجاد کند.

ابتدا مردم اسد آباد در مسیر عبور این تانک قرار گرفته و با پرتاب سنگ نفرت خود را از این کار نشان دادند، اما نتوانستند مانع حرکت آن ها شوند و ارتش به سمت آن ها تیراندازی کرد. ستون زرهی در حال حرکت بود و اگر به تهران می رسید معلوم نبود چه فاجعه ای رخ می داد، اما لطف خداوند که همواره همراه انقلاب بود این بار هم رخ نمود و فردی ملکوتی چون آیت الله شهید مدنی با رهبری هوشمندانه خود مانع حرکت ارتش شد.

وی به کمک مبارزان انقلابی چون شیخ علی اکبر یارمحمدی که آن روزها چشم راست شهید مدنی بود، مردم را فراخواند و با ایجاد دیوار انسانی از حرکت تانک ها جلوگیری کرد. مردم شهرهای بهار، مریانج و همدان که در مسیر جاده کرمانشاه قرار داشتند در طول مسیر و چهار راه میدان بار جمع شده و بر کف خیابان خوابیدند. فرمانده ستون که قصد درگیری با مردم و عبور از بین آن ها را داشت با سخنانی روشنگرانه و دلسوزانه آیت الله مدنی منصرف شد و ایشان ارتش را برادر ملت خواند و آن ها را از ادامه مسیر منصرف کرد.

تدبیر شهید مدنی ارتش را زمین گیر کرد

سردار شهید همدانی از مبارزان انقلابی شهر همدان در خاطرات خود آورده است: "به محض آنکه خبر حرکت تیپ زرهی بیستون لشکر 81 از کرمانشاه به همدان رسید، شهر یک پارچه جوش و خروش شد.

مردم برای کسب تکلیف در اطراف اقامتگاه آقای مدنی جمع شدند. ایشان بلافاصله ابتکار عمل را به دست گرفت، جوان های مبارز شهر را سازماندهی کرد و برای جلوگیری از عبور تانک های تیپ موصوف از همدان به سمت تهران، خودش به میدان آمد.

وقتی کاروان تانک ها وارد شهر شدند، مردم بلافاصله به آن ها هجوم بردند و انواع و اقسام سنگرهای خیابانی و موانع بازدارنده را بر سر تانک ها ایجاد کردند.

زنان خانه‌دار و بچه‌ها "کوکتل مولوتف" درست کردند و حتی عده‌ای از مردم به صف تانک‌ها زدند و شیلنگ هیدورلیک آن‌ها را با قیچی آهن‌بُر بریدند. با بریده شدن شیلنگ‌ها، تانک‌های رژیم دیگر قدرت جابه‌جایی نداشتند و زمین گیر شدند."

حجت‌الاسلام سید محمدحسن فاضلیان از مبارزان انقلابی هم در این باره گفت: شهید مدنی با حضور در خط مقدم جمعیت، سینه خود را سپر کرده و به نظامیان گفت: "باید گلوله‌های خود را در سینه من شلیک کنید تا بگذارم از این جا عبور کنید و باید از روی جنازه ما رد شوید تا به تهران برسید."

وی افزود: ستون زرهی از حرکت باز ایستاد و مردم، ارتشیان و نظامیان را خلع سلاح کردند. این تیپ زرهی با آذوقه‌ای برابر با آذوقه یک ماه سربازان به سمت تهران می رفتند که همه ضبط شده و در حیاط منزل پدرم آیت‌الله سید عبدالرضا فاضلیان انبار شد.

حاج میرزا سلگی هم با تأکید بر نقش اثرگذار شهید مدنی در جلوگیری از حرکت ارتش گفت: مردم سینه خود را سپر کردند و نگذاشتند تانک‌ها به تهران برسد زیرا اگر می رسیدند معلوم نبود په بلایی بر سر مردم تهران می آمد و کشتار وحشیانه‌ای رقم می خورد.

وی افزود: این روحانی مبارز پس از دعوت ارتش به همراهی با مردم، همه تجهیزات نظامی آن‌ها را گرفت و در اختیار مردم انقلابی قرار داد، شهیدی که همه مبارزان و مجاهدان او را فرمانده و پدر خود می دانستند و حرفش را باور داشتند.

سلگی بیان کرد: وقتی خبر به تهران رسید جوش و خروشی در مردم ایجاد شده و موجب تقویت روحیه آن‌ها شد زیرا رژیم طاغوت از بعداز ظهر روز 21 اعلام حکومت نظامی کرده بود.

□ □ راوی: #جناب لبابه

(همسر حضرت عباس علیه السلام)

وقتی همسر عباس با لبخند از سخت گیری های مادرش در تربیت فرزندان می گفت و می گفت که مادرش نخستین مربی شمشیر زنی و تیراندازی او و برادرانش بوده نمی توانستم به خود بقبولانم که این فرشته مجسم و این تندیس بی نقص لطافت و زنانگی نسبتی با شمشیر و کمان داشته باشد. همواره صحبت های از این دست را ترفندی از جانب همسر می دانستم که شاید می خواست میزان شناخت من از روحیه و عواطف مادرش را بسنجد.

امروز در بازار مدینه با دو زن مسافر از قبیله بنی کلاب ملاقات کردم. وقتی دانستند که من عروس فاطمه کلایه (حضرت ام البنین) هستم با خوشحالی مرا در آغوش گرفتند و بعد از پرسیدن حال و نشانی منزل اولین سؤالشان مرا از فرط تعجب بر جا خشک کرد :

هنوز هم شمشیر می بنده؟

شمشیر؟؟؟ نه!*

*پس برادرش درست می گفت که بعد از ازدواج تغییر کرده.

یعنی میگوئید که مادر همسرم جنگیدن میداند؟!

از حیرت ؛ سادگی و نوع پرسشم به خنده افتادند. یکی از آنها به عذر خواهی از خنده بی اختیار و بی مقدمه شان ؛ روی مرا بوسید و گفت : شما دختران شهر چه قدر ساده اید؟! قبیله ما (بنی کلاب) به جنگاوری و دلیری میان قبایل مشهور و معروف است و تقریباً تمام زنان قبیله نیز کما بیش با شمشیر زنی و تیراندازی و نیزه داری آشنایند اما فاطمه از نسل ملاعب الاسنه (به بازی گیرنده نیزه ها) است و خانواده اش نه فقط در میان قبیله ما و کل اعراب بلکه حتی در امپراتوری روم نیز معروف و مورد احترامند.

فاطمه (حضرت ام البنین) در شمشیر زنی و فنون جنگی به قدری ورزیده و آموزش دیده بود که حتی برادران و نزدیکانش تاب هموردی و مقابله با او را نداشتند . بعد در حالی که می خندید ادامه داد : هیچ مردی جرأت و جسارت خواستگاری از او را نداشت.

به خواستگاران جسور و نام آور سایر قبایل هم جواب رد می داد . وقتی ما و خانواده اش از او می پرسیدیم که چرا ازدواج نمی کنی ؟!

می گفت : #مردی نمی بینم . اگر مردی به خواستگاری ام بیاید ازدواج می کنم .

**من که انگار افسانه ای شیرین می شنیدم گویی یکباره از یاد بردم که این بخش ناشنیده ای از زندگی مادر همسر است لذا با بی تابی پرسیدم خب ؛ بگوئید آخر چه شد ؟!

*خب معلوم است آخرش چه شد . وقتی عقیل به نمایندگی از طرف برادرش امیرالمومنین علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه آمد ؛ او از فرط شادمانی و رضایت ؛ گریست و گفت : خدا را سپاس من به مرد راضی بودم ولی او #مرد_مردان را نصیب من کرد.

□ بر گرفته از کتاب (ماه به روایت آه) به قلم ابوالفضل زرویی نصر آبادی.

در تاریخ سراغ دارید؟

ما که به مغولها باختیم، از دولت عثمانی شکست خوردیم، سلسله صفویه ما با حمله محمود افغان منقرض شد، مغلوب روس ها شدیم، دوباراز انگلیس ها و روس در جنگ جهانی در دوره قاجار و پهلوی شکست خورده و فتح شدیم

بعدها در تاریخ بنویسند که ایران در اوج تحریم ها آن هم به گفته سران آمریکا که بی سابقه ترین تحریم #تاریخ است؛ چنان قدرت و اقتداری از خود نشان داد که ابرقدرت دنیا، مجهزترین ارتش عالم با حمایت غول رسانه ای و دلارهای نفتی اعراب خائن منطقه از حمله به آن عاجز بود

متأسفانه رسانه‌های داخلی، روشنفکر نمایان مامانی، کدخداپرستان ترسو هیچ گاه توان دیدن و درک قدرت ایران را ندارند

این ایران است که آنها را مجبور به تصویب چنین قانونی کرده است، مقایسه کنید با ایران دوران پهلوی که آمریکایی‌ها در اینجا ۴۵ هزار مستشار داشتند، کاپیتولاسیون تصویب می‌کردند و ارتش ایران را ژاندام و پاسبان خود در خاورمیانه می‌دانستند

این قدرت را آیت الله خمینی به ما داد اما پازل تکمیلی آن قطعا به استراتژی آیت الله خامنه‌ای بستگی داشت والا به گمان عده‌ای دنیای فردا، دنیا گفتمان است نه موشک

آیندگان آیت الله خامنه‌ای را از ما بیشتر تحسین خواهند نمود

حل مشکل سحر و چشم زخم

برای حل مشکل کسی که سحر یا دچار چشم زخم شده باشد، می‌فرمودند:

این موارد را مراعات و عمل کنید تا ان شاء الله مشکل برطرف گردد:

- 1 □ #قرآن کوچکی را همیشه همراه داشته باشید.
 - 2 □ #معوذتین را بخوانید و تکرار نمایید. (ناس و فلق)
 - 3 □ #آیت #الکرسی را بخوانید و در منزل نصب نمایید.
 - 4 □ #چهار قل را بخوانید و تکرار کنید، خصوصا وقت #خواب.
 - 5 □ در موقع #اذان با صدای نسبتا بلند، اذان بگویید.
 - 6 □ روزی 50 آیه از #قرآن کریم با صدای نسبتا بلند بخوانید.
- کتاب پرسشهای شما، پاسخهای آیت الله بهجت. ص 102

امام باقر(ع) می‌فرماید: «سه چیز است که خداوند درباره آن‌ها برای مخالفت رخصت نفرموده است: رد امانت به نیکوکار و بد کردار، وفا به پیمان نسبت به نیکوکار و بد کردار، خوش رفتاری با پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بد کردار» اصول کافی، ج 3، ص 236.

آدم‌ها سه دسته‌اند ...

چرا بعضی آدم‌ها با کوچک‌ترین گناهی تو همین دنیا مجازات می‌شن، اما یه سری هر گناهی دلشون می‌خواد می‌کنن و روز به روز هم پیشرفت. پس عدالت خدا کجاست؟

آدم‌ها سه دسته‌اند :

اول : عینک

دوم : ملحفه

سوم : فرش

وقتی یک لکه چایی بنشیند روی عینکت ، بلافاصله آن را با دستمال کاغذی پاک می‌کنی! وقتی همان لکه بنشیند روی ملحفه ، می‌گذاری سر ماه که لباس‌ها و ملحفه‌ها جمع شد ، همه را با هم با "چنگ" (مثل زمان قدیم) می‌شویی! وقتی همان لکه بنشیند روی فرش ، می‌گذاری سر سال ، با دسته بیل به جانش می‌افتی!

خدا هم با بنده‌های مؤمنش مثل عینک رفتار می‌کند. بنده‌های پاک و زلالی که جایشان روی چشم است ، تا خطا کردند ، بلافاصله حالشان را می‌گیرد. دیگران را به موقعش تنبیه می‌کند آن هم با چنگ! و آن گردن کلفت‌هایش را می‌گذارد تا چرک‌هایشان جمع شود ؛ (قرآن کریم: ما به کافران مهلت می‌دهیم تا بر کفر خویش بیافزایند) و سر سال (یا قیامت ، یا هم دنیا و هم قیامت) حسابی از شرمندگی‌شان در می‌آید.

استاد قرائتی

مادر زینب درباره دفتر خودسازی دختر نوجوان خود، این گونه روایت می کند: «زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود که بیست مورد داشت؛ از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفیله و نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره های قرآن کریم، دعا کردن در صبح و ظهر و شب، کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام. دخترم جلوی این موارد ستون هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش جدول را علامت می زد؛ من وقتی جدول را دیدم به یاد سادگی زینب در پوشیدن و خوردن افتادم، به یاد آن اندام لاغر و نحیفش که چند تکه استخوان بود، به یاد آن روزه های مداوم و افطارهای ساده، به یاد نماز شب های طولانی و بی صدایش، به یاد گریه های او در سجده هایش و دعا هایی که در حق امام خمینی (ره) داشت. زینب در عمل، تک تک موارد آن جدول خودسازی و خیلی از چیزهایی که در آن جدول نیامده بود را رعایت می کرد.» در اصفهان به مدرسه راهنمایی رفت. علاقه زیادی به شهدا داشت و برای تشییع شهدا به گلزار شهدای اصفهان می رفت. از خاک قبر شهدا به عنوان تبرک برای خودش نگه می داشت، سر مزار شهید زهره بنیانیان از شهدای انقلاب می رفت و قرآن می خواند، می گفت مامان بین فقط مردها شهید نمی شوند، زن ها هم شهید می شوند.

بعد از مدتی از محله دستگرد اصفهان به شاهین شهر رفتیم، زینب اول دبیرستان بود و تصمیم داشت وارد رشته علوم انسانی شود و در آینده به قم برود و درس حوزه علمیه را برای طلبه شدن بخواند.

در شاهین شهر هم فعالیتهای فرهنگی می کرد و علاوه بر فعالیت در دبیرستان به جامعه زنان و بسیج می رفت. در دبیرستان گروه سرود و تئاتری به نام گروه سرود و تئاتر زینب تشکیل داد. مدرسه اش دور بود و مخارج کرایه ماشین را خرج خرید کتاب و هدیه آن به مجروحین و رزمندگانهای بیمارستان می کرد و مسیر را تا خانه پیاده طی می کرد.

اهل خواندن نماز شب بود، وقتی از مدرسه برمی گشت اول به مسجد المهدی می رفت، نماز می خواند و بعد به خانه برمی گشت. یک دفتر درست کرده بود و روی جلد آن نوشته بود، دفتر خودسازی زینب کمایی! دفتری که بیست تیر داشت و به خودش نمره میداد. به گفته مادر شهید، زینب همیشه غسل شهادت می کرد. قبل از شهادت هم غسل شهادت کرده بود.

اسفند ماه بود که در تمیز کردن خانه برای عید کمک می کرد و از من خواست که بگذارم روز آخر سال برای خواندن نماز مغرب و عشاء به مسجد بروم. آخرین نمازش بود بعد از نماز، هنگام برگشت از مسجد توسط منافقین ربوده شد که در ۲ فروردین ۱۳۶۱ با چادرش خفه اش کرده بودند و نیروهای امنیتی، پیکرش را بعد از سه روز جستجو پیدا کردند.

زینب قبل از شهادت توسط منافقین تهدید شده بود و منافقین در طی ارسال نامه و تماس تلفنی مسئولیت ترور زینب را برعهده گرفتند. زینب چهارده ساله بود و اولین دبیرستانی بود که همراه با شهدای عملیات فتح المبین در اصفهان تشییع شد و در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شد.

استاد محمد بهمن بیگی، معمار و بنیانگذار آموزش عشایر ایران

زننده یاد استاد محمد بهمن بیگی، معمار و بنیانگذار آموزش عشایر ایران، در فصلی از خاطرات خواندنی خود تحت عنوان داستان «مادر» نوشته است:

من سرپرست مدارس عشایری بودم، در کارم اقتدار و اختیار بسیار داشتم از دامن دشت ها تا قله ی کوه ها همه جا را با ماشین و اسب و گاه پیاده می پیمودم. بچه ها را می آزمودم. آموزگاران را راهنمایی می کردم.

در تل و تپه های جنوبی طایفه ای... بود. ماه دوم سال غوغایی به پا کرده بود.

گل های زمین ستاره های آسمان را از یاد برده بودند و من سرمست هوای بهار از پیچ و خم راهی دشوار می گذشتم.

پیرزنی سراسیمه راهم را گرفت، لباسش مندرس و سر و صورتش ژولیده و چروکیده بود. وسط جاده ایستاده بود، تکان نمی خورد جز اطاعت و درنگ چاره نداشتم.

از حال و کارش جويا شدم، اشک ریخت و گفت:

خبر آمدنت را داشتم، از کله سحر چشم به راهت هستم.

گفتم: دردت چیست؟

گفت: پسرم معلم شده است، من بیوه ام، سال هاست که بیوه ام. می بینی که پیر و زمین گیرم. من جان کنده ام که این پسر بزرگ شده و به معلمی رسیده است.

او حالا نوکر دولت است، حقوق می گیرد... برای عروسیش لباس های نو می خرد. به مهمانی می رود. مهمان می آورد. رادیو دارد. سیگار می کشد، ولی یک شاهی به من نمی دهد. تو رئیسش هستی. راهت را گرفتم تا به پسرم بگویی تا رفتارش را با من عوض کند.

اشک های مادر نه چنان آتشین و روان بود که بتوانم طاقت بیاورم. مژه هایم تر شد. نام معلم و جای کارش را پرسیدم.

آموزگار را می شناختم . از چهره های مشخص آموزش عشایری بود . یک تنه چندین کلاس را درس می داد .

از چنان معلمی چنین رفتاری بعید بود با آن که ناله مادر گواه صادق گناه فرزند بود، به خیال تحقیق افتادم . معلوم شد که حق با پیرزن است .

پس از مدتی کوتاه به مدرسه رسیدم . معلم ، کدخدا و تنی چند از ریش سفیدان به پیشوازم آمدند . بچه ها هلله کردند . پاسخی درخور به محبت های آنان کردم و کارم را آغاز کردم . از کودکان پرسیدم که آیا می توانند شعری در باره مادر بخوانند . بسیاری از آنان دست بلند کردند . خدا پدر ایرج میرزا را بیامرزد که کار ما را ، دست کم در باره مادرها آسان کرده بود . یکی از دانش آموزان را ... انتخاب کردم ... خواند:

با مادر خود مهربان باش

آماده خدمتش به جان باش

از کودک پرسیدم که آیا می تواند آن چه را که خواند بنویسد؟ قطعه گچی به دست گرفت و خطی خوش تخته سیاه را آراست .

آن گاه از او خواستم که توی چشم آموزگار خیره شود.

شعرش را با صدای بلند بخواند . خواند .

سپس از همه بچه ها تقاضا کردم که به آموزگار خود بنگرند و با صدای بلند ، خطاب به آموزگار شعر مادر را بخوانند . همه نگریستند و همه با صدای بلند خواندند :

با مادر خویش مهربان باش

آماده خدمتش به جان باش

رنگ بر چهره معلم نمانده بود .

همین که سرود دست جمعی مادر پایان یافت ، گفتم :

«هدف ما از این همه دوندگی جز این نبوده است و جز این نیست که انسان هایی مهربان
بپروریم . انسانی که نتواند حتی با مادر خویش مهربان باشد به درد معلمی نمی خورد. .. از این
پس این مدرسه معلم ندارد به بچه ها وعده دادم که به زودی معلمی مهربان ، معلمی که
با مادر خود مهربان باشد، به سراغشان خواهد آمد .

هفته ای بیش نگذشت که من از سفر خود بازگشتم . پیش از من کدخدا، معلم و مادر معلم به
شیراز آمده بودند ، همه با هم به دیدارم آمدند .

مادر بیش از همه پای می فشرد. دو چشمش دو چشمه آب بود و در میان سیل اشک می
گفت :

فرزندم را ببخش . فرزندم جوان و بی گناه است . گناه از من پیر است که تاب نیاوردم و
شکایت کردم . او مهربان است . کدخدا ، راهنما و خود من التزام می سپاریم که او مهربان
باشد ..

مگر می توانستم از فرمان مادر ، چنین مادری سر پیچی کنم ؟

#بخارای من ، ایل من

استاد محمد بهمن بیگی

شهید «مرتضی جاویدی» معروف به «اشلو» تنها فرماندهی که امام خمینی پیشانی اش را بوسید،

شهید «مرتضی جاویدی»

متولد : 1337

محل تولد : روستای جلیان شهرستان فسا استان فارس

سال ازدواج : 1360

تعداد فرزندان : دو دختر

آخرین عملیات : کربلای 5

محل شهادت : شلمچه 8/11/65

«مرتضی جاویدی» بین عراقی‌ها معروف شده بود به اشلو!

از بس که خودش را به سنگرهایشان می‌رسانده و به عربی باهاشان صحبت می‌کرده و می‌گفته:

«اشلونک؟» یعنی حالت چطوره؟! داخل کیفش یک دست لباس نظامی عراقی بود. پر از جای ترکش و خون خشک!

«این به چه درد تو می‌خورد، نجس است.»

گفت:

«من با این لباس، کارهای بزرگ انجام می‌دهم.»

عکسی را نشان داد که با لباس و کلاه عراقی در یک جیب غنیمتی نشسته بود.

تعریف می‌کرد:

«من با همین لباس چند بار به داخل عراقی‌ها رفتم و با آنها نان و ماست خوردم! با این جیب

هم با بچه‌ها در منطقه گشت می‌زنیم. این جیب را هم از خودشان گرفتم!»

بعد که می‌رفته، می‌فهمیده‌اند از نیروهای ایرانی بوده و خودش را عراقی جا زده که از آنها

اطلاعات منطقه را بگیرد.

از طرف ستاد فرماندهی جنگ عراق برای سرش جایزه گذاشته بودند.

آنها هر چند وقت یکبار در رادیو شان بلوف می زدند که «اشلو» را کشته ایم. اشلو مخفف «ان شی لونک» بود، به معنی حال و روزت چطور است؟

400 نفر بودند که تپه «بردزرد» را فتح کردند. کار سختی نبود، اسیر هم گرفتند اما سختی کار تازه بعد از مستقر شدن گردان فجر روی تپه شروع شد.

عراق نمی خواست تپه را از دست بدهد، اما بچه های گردان فجر مقاومت کردند، آن هم بدون آب و غذا. چهار الی پنج روز مقاومت کردند تا نیروی کمکی رسید و تپه حفظ شد.

اما دیگر خبری از گردان فجر نبود؛ گردان شده بود گروهان و کم کم گروهان هم شده بود دسته؛ آخر از 400 نفر فقط 18 نفر مانده بودند

آنقدر شهید زیاد شده بود، که می گفتند تعداد اسرای عراقی از تعداد رزمنده های ایرانی بیشتر شده است!

گردان رفته بود و دسته برگشته بود، بله باورش سخته اما مرتضی جاویدی در عملیاتی سخت و طاقت فرسا به نام والفجر 2، در منطقه عملیاتی حاج عمران، به همراه نیروهایش در محاصره ی دشمن مقاومت جانانه ای کرد.

در حالی که 4 شب و 3 روز در 40 کیلومتری خاک عراق با دشمن درگیر بودند، وقتی فرمانده وقت سپاه به او اجازه عقب عقب نشینی می دهد، او پشت بیسیم می گوید که قصه احد در تاریخ برای بار دیگر تکرار نخواهد شد و ما تنگه را ترک نمی کنیم، به همین علت او را به عنوان سردار احد هم می شناسند.

بعد از عملیات والفجر ۲ فرماندهان جنگ به محضر امام خمینی می‌روند.

محسن رضایی و صیادشیرازی گزارشی از عملیات می‌دهند و به رشادت و قابلیت مرتضی جاویدی و نیروهایش اشاره می‌کنند.

امام خمینی با شنیدن سخنان صیاد از جا برمی‌خیزد و تمام قد می‌ایستد و شهید جاویدی را در بغل می‌گیرد.

همه نگاه‌ها به امام بود و لب‌هایی که بر پیشانی مرتضی می‌نشیند و مرتضی در حالی که اشک می‌ریخته است، شروع به بوسیدن دست و بازو و صورت امام می‌کند.

در یک عملیات شهید مرتضی، شهید حاج قاسم سلیمانی و نیروهایش که در محاصره نیروی عراقی بودند نجات می‌دهد از فرماندهی کل دستور می‌رسد که گردان حاج قاسم سلیمانی در حال اسارت و محاصره شدید نیروهای عراقی هستند و دستور می‌رسد نیروی زبده و شجاع گردان فجر به فرماندهی جوان فسایی شهید مرتضی جاویدی عملیات نجات را انجام دهد که در ناباوری گردان فجر حاج قاسم و نیروهایش را از اسارت و محاصره عراقی‌ها آزاد می‌کند که فرماندهان جبهه از این عمل گردان تکاور فجر مبهوت می‌شوند حاج قاسم سلیمانی همیشه از شهید مرتضی جاویدی یاد می‌کرد و خوش فکری و شجاعت او را می‌ستود.

به عنوان حسن ختام از دستنوشته‌های شهید جاویدی برای شما مینویسم:

[[?]] (نمیدانم من چکار کرده‌ام که شهید نمیشوم

شاید قلبم سیاه است. خدارحمت کند حاج مجیده ستوده را ،

وقتی باهم صحبت میکردیم می‌گفتیم اگر جنگ تمام شود ما زنده باشیم چکار کنیم ؟

واقعا نمی شود زندگی کرد و به صورت خانواده های شهدا نگاه کرد...

و این جاست که ما و جاماندگان از قافله نور باید بگوییم

خوشابه حال آنان که با شهادت رفتند.)

□ □ □ □ □ □

«ادای احترام

شهید صیاد شیرازی* به اشلو»

شهید صیاد شیرازی* در یکی از سفرهایش به شیراز، سراغ مزار مرتضی* را می گیرد.

تا می رسد به شهر

فسا*

بعد روستای جلیان. همراهان صیاد می گویند از فاصله ی 50 متری مزار، از ماشین پیاده می شود.

لباسش را مرتب می کند و با احترام کامل نظامی با قدم آهسته به سمت مزار می رود و آنجا دست راست را به گوشه ی کلاه نظامی می چسباند و فاتحه می خواند و هرچه بچه های سپاه فسا که از حضورش خبردار شده بودند از او می خواهند ناهار را آنجا بماند، می گوید من در ماموریتم و فقط به احترام مردی که امام به پیشانی اش بوسه زد، به اینجا آمده ام و باید بروم.

چهارپرنده ای که ذبح شدند و دوباره زنده شدند

البقره ۲۶۰

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ....

و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد)».....

طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ، چهار پرندۀ ای که ابراهیم (ع) برگزید. (فخذ اربعة من الطير) امام صادق (ع): ... فاخذ ابراهيم الطاووس و الديك و الحمام و الغراب // حضرت ابراهيم (ع)، اجزای مرغان را بر ده کوه قرار داد. (ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً) امام صادق (ع): ... و كانت الجبال عشرة/ کوهها ده تا کوه بودند ///

یونس بن طیان می گوید: « با عده زیادی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که شخصی سؤال کرد یابن رسول الله! مرغانی که خداوند در قرآن از آنها نام برده ، در آنجائی که به ابراهیم علیه السلام خطاب کرد که : « فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا » « چهار پرندۀ بردار و آنها را قطعه قطعه نموده ، با هم مخلوط کن و بر سر هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده . »

از یک نوع بودند یا از انواع مختلفه بودند ؟ امام علیه السلام فرمود : « می خواهید که مانند آن را به شما نشان دهم ؟ » همه گفتند : « آری ! یابن رسول الله ! امام علیه السلام دستور داد که یک عدد طاووس و باز و کبوتر و کلاغ برای او آوردند و آنها را ذبح نمودند و حضرت سرهای مرغان را نزد خود گذاشت و به امر حضرت استخوان و پر و گوشت آنها را با هم مخلوط کرده و چهار قسمت کردند . و در چهار گوشه خانه گذاشتند .

سپس در ابتدا حضرت طاووس را صدا زد و دیدیم که ریشه ریشه و ذره ذره از هر جزء آنها جدا می شد و به هم می پیوست تا طاووس سالمی ساخته شد و سرش به تن پیوست و بعد کلاغ را صدا زد و باز از هر گوشه ای ذره ذره به هم آمیختند تا کلاغ زنده شد و سر به بدن ملحق شد و دوتای دیگر به همین طریق زنده شدند. حضرت آنها را صدا زد و آنها نزد او آمدند و ما آن چهار پرنده را مجدداً نزد او زنده دیدیم» (حدیقه الشیعه-مقدس اردبیلی)

بنی امیه شجره ملعونه در قرآن///////

شجره ی ملعونه ای که در قرآن کریم از آن صحبت به میان آمده و منظور آن به گفته شیعه و اهل سنت بنی امیه می باشند، افرادی ملعون هستند که راه و رسم امیه، ابوسفیان، معاویه و پیروان این ها را در پیش بگیرند.. بنی امیه به این خاطر ملعون واقع شده اند که هیچ گاه از دشمنی آنان با اهل بیت پیامبر (ص) کاسته نشد و تا آخرین لحظه پای دشمنی و عداوت خود با خاندان پیامبر (ص) ایستادگی کردند.

قرآن کریم در سوره اسراء آیه 60 می فرماید:

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم یقیناً پروردگارت به مردم احاطه (کامل) دارد و آن خوابی را که به تو نشان دادیم و نیز درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را هشدار می دهیم ولی در آنان جز طغیانی بزرگ نمی افزاید. (ترجمه انصاریان)

بر پایه روایتی که در تفسیر قمی آمده است، این آیه زمانی نازل شد که پیامبر اسلام (ص) در خواب انسان هایی را دید که بوزینه وار از منبر او بالا می رفتند. در روایت، بنی امیه مصداق آن

معرفی شده‌اند.////طبق حدیثی، امام حسن(ع) با اشاره به آیه ۶۰ سوره اسراء، خطاب به مروان، گفته است: خداوند تو و پدر و خاندان و فرزندان و هر کسی که از صُلب پدرت تا روز قیامت خارج شوند را بر زبان پیامبرش مورد لعن قرار داد.

خلافت بنی‌امیه پس از صلح امام حسن علیه السلام و معاویه(معاویه فرزند ابوسفیان و ابوسفیان فرزند حرب و حرب فرزند امیه است) در سال ۴۱ هـ، آغاز شد و در سال ۱۳۲ هـ با سقوط مروان بن محمد به پایان رسید. در این میان چهارده خلیفه بر تخت نشستند. خلافت امویان به دو بخش شاخه سفیانی و شاخه مروانی تقسیم می‌شود. معاویه و یزید و معاویه بن یزید خلفای شاخه سفیانی‌اند و پس از به تخت نشستن مروان بن حکم خلافت اموی به مروانیان منتقل شد. پس از مروان، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید، ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید و در نهایت مروان بن محمد به خلافت رسیدند.

خلفای بنی‌امیه همواره با امامان شیعه به عنوان جانشینان تعیین شده از طرف پیامبر در تقابل بوده‌اند. به شهادت رساندن امام حسین(ع) و یارانش در کربلا توسط سپاهیان یزید بن معاویه در واقعه عاشورا نمودار تقابل شدید بنی‌امیه با امامان شیعه است. واقعه حره، قیام‌های زبیریان، مختار، زید بن علی، ضحاک بن قیس و قیام بنی عباس دیگر وقایع مهم دوران خلافت بنی‌امیه است.

مغیره بن شعبه ثقفی، زیاد بن ابیه، عمرو عاص، مسلم بن عقبه مری، عبیدالله بن زیاد، ضحاک بن قیس، حسان بن، مالک کلبی، حجاج بن یوسف ثقفی، مسلمة بن عبدالملک، خالد بن عبدالله قسری، یوسف بن عمر ثقفی و یزید بن عمر ابن هبیره از وزراء و کارگزاران و امرای سرشناس امویان به شمار می‌آیند.

حکومت امویان در سال ۱۳۲ هجری، با قیام عباسیان درهم شکسته شد. چهار امام از ۱۲ امام بدست امویان بشهادت رسیدند. و شش امام از ۱۲ امام بدست عباسیان بشهادت رسیدند.

اهمیت استغفار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

زیاد # استغفار کنید، در خانه ها و مجالستان، سر سفره ها و در بازارهایتان، و در مسیر رفت و آمدهایتان و هر جا که بودید ، # استغفار کنید، چرا که شما نمی دانید آمرزش خداوند چه زمانی نازل می شود .

□ مستدرک الوسائل، جلد ۵، صفحه ۳۱۹

پرستاری از بیمار

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیایید . شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی مزد نیست. من برخاستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم . پس از

چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالت برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستایش می کرد و پس از مرگ بیمار او را به خاک سپرد.

رفیقان باوفا

واقدی یکی از دانشمندان زمان مأمون می گوید دو رفیق داشتم که سه نفری مانند یک روح بودیم در سه جسم: یکی از سالها ایام عید گرفتار فقر شدم همسرم گفت من و تو می توانیم با سختیها بسازیم ولی این بچه ها دل مرا آتش زده اند زیرا می بینند بچه های دیگر لباس نو پوشیده ولی آنها ندارند.

لذا من در فکر فرو رفتن و آخر الامر نامه ای به رفیق هاشمی ام نوشتم و او یک کیسه ای با هزار درهم بایم فرستاد. هنوز کیسه را باز نکرده بودم که فرستاده رفیق دیگرم آمده و از قول رفیق اظهار کمک کرد و من کیسه را به او دادم و خود به مسجد رفتم و تا صبح در مسجد بودم صبح به خانه رفتم در آن حال رفیق هاشمی ام به خانه ما وارد شده گفت بمن راست بگو کیسه پولی را که دیروز فرستادم چه کردی گفتم برای رفیق دیگرمان فرستادم گفت دیروز که تو پیغام دادی من پول نداشتم همان کیسه هزار درهمی را داشتم که برای تو فرستادم و نامه ای برای رفیق دیگرمان نوشتم که مقداری قرض می خواهم که رفیقمان هم کیسه خودم را فرستاد و این مایه تعجب بود و الان روشن شدم.

واقدی می گوید که آن کیسه را بین سه نفر تقسیم کردیم و این ماجرا ی عجیب به گوش خلیفه رسیده دستور داد به هر کدام دوهزار درهم دینار بدهند.

تواضع ملاهادی سبزواری...

در حالات ملاهادی سبزواری حکایتی نقل شده که وقتی گذارش به کرمان افتاد چون جایی را نداشت به مدرسه علمیه ای مراجعه کرده و از خادم آنجا تقاضای جایی برای استراحت کرد و خادم نیز حاضر شد در مقابل کمک ملاهادی سبزواری در امر نظافت مدرسه به او جای بدهد در حالیکه اگر ملاهادی خود را معرفی می کرد همه علمای شهر که آوازه او را شنیده بودند به استقبال او آمده و از او پذیرایی می نمودند.

لذا مرحوم سبزواری وارد مدرسه شد و روزها به امر نظافت مدرسه می پرداخت و در مقابل خادم مدرسه به او غذا و جا می داد و سرانجام دختر خادم را به عقد خود رد آورد. تا اینکه روزی استاد آن مدرسه مسئله ای را برای شاگردان مطرح کرد و هیچکدام از شاگردان نتوانستند جواب بدهند این مسئله بگوش ملاهادی رسیده و یه یکی از شاگردان جواب مسئله را یاد داد وقتی آن شاگرد جواب را به استاد گفت استاد او اظهار نمود که این جواب مال تو نیست. و باید بگویی که از چه کسی این جواب را گرفتی و خلاصه ملاهادی سبزواری شناخته شده و با تجلیل به سبزوار برگشت.

گفتار خدا با موسی (ع)...

مروست که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور.

موسی (ع) هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم. پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری با خود گفت این را همراه می برم. بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود. و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود: کجا است آنچه به

تو امر کردیم. گفت: خداوندا کس را نیافتم خداوند فرمود: بغزت و جلالم اگر کسی را باخود آورده بودی لسمت را از لیست پیامبران حذف می نمودم.

برخورد امام هفتم با فرد متکبر!

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربان بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آنحضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی امتناع فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من، ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است حضرت فرمود: هر گاه شب داخل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی. علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین. ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند. فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیامرزد علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال. ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا

تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر(ع) خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.

حلم و بردباری کاشف الغطا...

در حالات مرحوم کاشف الغطا که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بودند گدائی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما سائل آب دهان به صورت مرحوم کاشف الغطا انداخت پس از این عمل کاشف الغطا به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری کردند.

داستانی از اصمعی ...

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست ولی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولی مقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود او را نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر

آن زن تلافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را بینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا مشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت: روایت از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم. حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(ایمان نصف الشکر و نصف الصبر)

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد. ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود. دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است. اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است.

ماجرای شنیدنی گم شدن کفش های آیت الله خامنه ای

□ حاج محمد کاظم نیکنام می گوید:

یکبار آخر شب آقای خامنه‌ای می‌خواستند بعد از انجام کارها بروند اما کفش‌هایشان نبود. ایشان گفتند که من جلسه دارم و با عجله باید بروم. وقت هم خیلی کم بود و کفش‌هایشان نبود.

گفتم: کفش‌های من را شما بپوشید و بروید به کارتان برسید، کفش شما را من آخر سر پیدا می‌کنم و می‌پوشم؛ فردا با هم عوض می‌کنیم.

آخر شب هر چه گشتم کفش‌های ایشان را پیدا نکردم، تنها یک جفت کفش پاره و پوره پیدا کردم. با خودم گفتم حتماً یک کسی آمده، کفش‌های آقا را برده و اینها را جای آن گذاشته است. به هر صورت کفش‌ها را پوشیدم و به منزل رفتم. کفش‌ها خیلی درب و داغان بود، طوری که نزدیک بود پایم زخم شود.

فردای آن روز آیت الله خامنه‌ای آمدند و به من گفتند: کفش‌هایم را پیدا کردی؟

گفتم: نه! انگار یک نامرد بی‌انصافی آمده کفش‌های شما را برده و این کفش‌های پاره‌ها را جای آن گذاشته است. آقا نگاهی به کفش‌ها انداخت و با لبخندی گفت: این که کفش‌های خود من است!

سلامتی و طول عمر با عزت حضرت آقا صلوات

فضیلت ماه رجب المرجب...

در عصر جاهلیت، مردم ماه رجب را گرامی می‌داشتند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: رجب، «شهر الله الأصم» است؛ و بدان سبب آن را «اصم» نامیدند که هیچ ماهی به پایه عظمت آن نمی‌رسد؛ مردم زمان جاهلیت به رجب حرمت

می نهادند و آنگاه که اسلام درخشیدن گرفت، بر حرمت آن افزود. بدانید که رجب، ماه خدا شعبان، ماه من و رمضان، ماه امت من است پس هر کس یک روز از رجب را روزه بدارد، مستحقّ رضوان الهی گردد و روزه اش غضب الهی را خاموش کند و خداوند دری از درهای جهنّم را بر او ببندد. اگر کسی به اندازه تمام زمین طلا انفاق کند، برتر از روزه یک روز آن نخواهد بود... هرگاه شب شود، دعایش مستجاب خواهد بود: یا در دنیا به او عطا خواهد شد و یا برای آخرت او ذخیره می شود... حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سپس ثواب دو، سه، چهار، پنج، تا سی روز، روزه ماه رجب را تکّ تکّ با توضیح کامل بیان فرمود.

در همین زمینه امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: رجب، نام نهری در بهشت است که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است؛ بنابراین هر کس یک روز از ماه رجب را روزه بدارد، خداوند از آن نهر به او خواهد نوشاند.

همچنین آن حضرت در روایت دیگری می فرماید: رجب، ماه عظیمی است که خداوند، اعمال نیک را در آن چند برابر می فرماید و گناهان را در آن محو می کند. پس هر کس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، به اندازه مسیر یک سال از جهنّم دور و هر کس سه روز از آن ماه را روزه بدارد، بهشت بر او واجب می شود./////////باری در کرامت و فضیلت این ماه، حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: آن گاه که قیامت برپا شود، منادی الهی فریاد زند: «أین الرجیون؟»؛ کجایند آنانکه ماه رجب را گرامی داشتند و از آن، بهره ها بردند؟ از آن انبوه جمعیت، گروهی برخیزند که نور جمالشان محشر را روشن کند. بر سر آنان تاج های شاهی که مرصّع به درّ و یاقوت است، قرار دارد و در طرف راست هرنفر از آنان هزار فرشته، در سمت چپ نیز هزار فرشته به او کرامت و تعظیم الهی را تبریک گویند. از جانب الهی ندا آید: بندگان و کنیزانم، به عزت و جلالم سوگند، شما را جای و مقام گرامی و عطایای فراوان دهم و شما را در جایی جای دهم که از زیر آن نهرها جاری است و شما در آن جاوید

خواهید بود زیرا شما داوطلبانه برای من در ماهی که من بزرگش داشتم روزه گرفتید. سپس، خطاب به فرشتگان فرماید: فرشتگان من! بندگان و کنیزان را به بهشت داخل کنید. در اینجا حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: این پاداش، برای کسی است که گرچه یک روز از اول یا وسط یا آخر ماه رجب را روزه بدارد.

پیامبر گرامی ما در بیان عظمت و اهمیت ماه رجب می فرماید: خدای متعال، در آسمان هفتم، فرشته ای به نام «داعی» قرار داده است. هرگاه ماه رجب فرا رسد، آن فرشته دعوت کننده، هر شب تا به صبح گوید: خوشا به حال کسانی که به ذکر الهی مشغولند؛ خوشا به حال کسانی که با میل و رغبت تمام، رو به سوی درگاه خدا آرند. و خداوند می فرماید: من همنشین کسی هستم که با من همنشین باشد، و مطیع کسی هستم که فرمان مرا ببرد و آمرزنده ام کسی را که از من طلب آمرزش کند. این ماه رجب ماه من، بنده هم بنده من، و رحمت هم از آن من است؛ هر کس مرا در این ماه بخواند، پاسخ مثبت دهم؛ و هر کس از من چیزی بخواهد، به او عطا کنم؛ و هر کس از من هدایت جوید، هدایتش کنم.

من این ماه را وسیله ارتباط بین خود و بندگانم قرار داده ام پس هر کس به آن چنگ زند، به من می رسد.

گرچه تمام ماه رجب، نزد خداوند و اولیاء گرامیش عزیز و ارجمند است لیکن برخی از اوقات آن، فضیلت ویژه ای دارد؛ مثلاً اولین شب جمعه ماه رجب، دارای امتیازی بزرگ است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از اولین شب جمعه ماه رجب غافل نشوید؛ فرشتگان آن را «لیلة الرغائب» می نامند. چرا که وقتی یک سوم از شب گذشت، هیچ فرشته ای نیست مگر اینکه در کنار کعبه مشرفه آید؛ آنگاه خداوند نظر مرحمت به آنان کند و

فرماید: فرشتگانم! هرچه خواهید از من بخواهید. فرشتگان گویند: بارالها حاجت و خواسته ما آن است که روزه داران ماه رجب را بیامرزی؛ خداوند متعال فرماید: آمرزیدم.

یکی از کارهای مهم و شایسته در ماه رجب، کمک به مستمندان است. امام صادق (علیه السلام) از پدران گرامیش از امام علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود:...هر کس به خاطر خدا در ماه رجب صدقه بدهد، خداوند وی را آنچنان اکرام فرماید که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است

عیادت رهبر انقلاب از همسرشان

□ چند سال پیش #همسر رهبر انقلاب بیمار شدند و برای عمل جراحی به بیمارستان بقیه الله رفتند. همسر ایشان با وجودی که #بیست روز در بیمارستان بستری بودند، هیچ کس اطلاع نداشت که همسر مقام معظم رهبری هستند و همه کارها اعم از دریافت ویزیت، دارو و سایر کارها را در #توبت انجام دادند. دو روز مانده به مرخص شدن همسر رهبر انقلاب، به مسئولان بیمارستان خبر دادند که #مقام معظم رهبری قصد دارند در بیمارستان بقیه الله به عیادت بیایند؛ آن وقت مسئولین بیمارستان تازه متوجه شدند که ایشان برای عیادت همسرشان به بیمارستان آمده اند.

معمد عباسی بدستور معتز خلیفه، امام هادی (ع) را توسط زهر بشهادت رساند.

در ایامیکه حضرت مسموم شده بود، ابوهاشم جعفری از یاران آن بزرگوار، این شعر را گفت:

مادّت الارض بی وادّت فؤادی واعترتنی موارد العرواء

حین قیل الامام نضو علیل قلتُ نفسی ففته کلّ الفداء

مرض الدین لا اعتلالک واعتلّ وغارت له النجوم السماء

عجباً ان منیت بالدواء والسقم وانت الامام حسم الداء

انت آسی الادواء فی الدین و الدنیا ومحیی الاموات والاحیاء

یعنی: زمین بر من کشیده شد و دلم سنگین گشت و تب و لرز مرا فرا گرفت، زمانیکه گفته شد که
امام در بستر مریضی افتاده است!

جان من، همه جان من، فدای او باد!

با مریضی تو، دین مریض شد و با مریضی تو، ستارگان هم تغییر کرده اند.

تعجب می کنم که تو مریض شده ای، در حالیکه تو امامی هستی که درد را از بین می ببری!

توئی طیب دردهای دین و دنیا! توئی زنده کننده مرده ها و زنده ها

امام در هنگام شهادت، غریب و تنها بود و غیر از فرزندش امام حسن عسکری (ع)، کسی بر بالین آن بزرگوار نبود. وقتی حضرتش بشهادت رسید، امام عسکری (ع) در مصیبت پدر بزرگوارش، گریبان چاک کرد و شخصاً متوجّه غسل و کفن و نماز و دفن آن حضرت گردید. و آن بزرگوار را در اطاقی که محلّ عبادتش بود، دفن نمود.

چگونه دنیا زندان مومن و بهشت کافر است؟

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام با لباسی فاخر و وضعی آراسته و قیافه ای جذاب سوار بر مرکب خود شد و از منزل بیرون آمد، در بین راه یک یهودی فقیر با لباسهای کهنه و اندامی ضعیف و لاغر به او برخورد کرد، از امام علیه السلام خواست توقف کند آنگاه، در برابر او ایستاد و گفت: یا بن رسول الله! جد تو (رسول خدا صلی الله علیه و آله) می فرمود:

الدنيا سجن المومن و جنة الكافر.

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است.

و تو مومن هستی و من کافر و لی دنیا را نمی بینم مگر اینکه بهشت توست، از آن برخوردار و لذت میبری و زندان من است که سختی و فقرش مرا هلاک کرده است.

امام علیه السلام سخن او را شنید فرمود: ای پیرمرد! اگر به آنچه خداوند تعالی برای من و مومنین در بهشت آماده کرده است بنگری که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است خواهی فهمید که من قبل از ورودم به آنجا در این دنیا در زندانی تنگ بسر می برم و اگر به آنچه خداوند از آتش و بدبختی و عذاب آخرت برای تو و هر کافر دیگر آماده

کرده است بنگری خواهی فهمید که تو قبل از رفتن به عالم آخرت در این دنیا در بهشتی
وسیع و نعمتی کامل بسر میبری.^۳

(

محمد تقی صرفی پور، [۲۸،۰۲،۲۰:۱۶:۴۶]

[File : ramzban.apk]

محمد تقی صرفی پور، [۲۸،۰۲،۲۰:۱۶:۵۵]

E77F8634

اثار صدقه

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ»^۴

؛ صدقه و کمک به نیازمندان داروی مؤثری است. و اعمال بندگان در این دنیا نصب العین آنها
در آخرت خواهد بود»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: که: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئَ غَضَبَ الرَّبِّ»؛

صدقه، خشم پروردگار را فرو می نشاند»

^۳ (محجۀ البيضاء، ج ۴، ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

^۴ نهج البلاغه، حکمت ۷

و فرموده اند: «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَتْهَا الْجَذَامُ وَالْبَرَصُ؛

صدقه، هفتاد نوع بلا را دفع می کند که ساده ترین آنها جذام و پیسی است»

و از آن حضرت روایت کرده اند که:

«الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ

؛ صدقه از مردن بد و دلخراش جلوگیری می کند»

و همچنین می فرمایند:

«تَصَدَّقُوا وَدَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَهِيَ زِيَادَةٌ فِي أَعْمَارِكُمْ وَحَسَنَاتِكُمْ؛

صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید، زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و

بیماری ها جلوگیری می کند و عمر و حسنات شما را می افزاید»

علت جنگ های صدر اسلام

بدون شک تمامی جنگ های رسول خدا با مشرکان، یهودیان و... به این دلیل بوده است که آن ها یا به محدوده اسلام تجاوز کرده بودند و یا عهد و پیمانی را که میان رسول خدا و آن ها بسته شده بود، نقض می کردند.

به عبارت دیگر: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مسلمان کردن دیگران هیچ گاه با آن ها نجنگید و خون کسی را نریخت. هیچ گاه پیامبر اسلام شروع کننده جنگ نبوده است. منطق پیامبر، منطق دعوت به مهربانی و گفتگو بود. او وظیفه داشت دین اسلام و قوانین آن را به مردم ابلاغ کند؛ اما وظیفه نداشت که مردم را به زور شمشیر و سر نیزه مسلمان کند. خداوند در آیات فراوانی از قرآن کریم این مطلب را بیان کرده است؛ از جمله:

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. [١٥]

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. [١٦]

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. [١٧]

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. [١٨]

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ. [١٩]

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ. [٢٠]

فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. [٢١]

و....

١٥. ↑ نحل/سوره ١٦، آیه ٨٢

١٦. ↑ نور/سوره ٢٤، آیه ٥٤.

١٧. ↑ عنكبوت/سوره ٢٩، آیه ١٨.

١٨. ↑ یس/سوره ٣٦، آیه ١٧.

١٩. ↑ شوری/سوره ٤٢، آیه ٤٨.

٢٠. ↑ مائده/سوره ٥، آیه ٩٩.

٢١. ↑ نحل/سوره ١٦، آیه ٣٥.

#بهجت_ اینگونه_ بود ... □ □

□ خاطراتی کوتاه از سیره و سبک زندگی آیت الله بهجت قدس سره:

مراسم ختم که تمام شد، جمعیتی دور آقا حلقه زدند؛ دوست داشتند به آقا نزدیک تر شوند، التماس دعا بگویند، دستش را ببوسند. وسط شلوغی، جوانی آمد جمعیت را کنار بزند که ناخواسته با آقا برخورد کرد؛ آقا محکم به زمین خورد، طوری که عمامه از سرش افتاد. جوان ترسید؛ هاج و واج نگاهش را به سمت مردم چرخاند، از خجالت سرخ شد؛ مردم نگران آقا بودند. آقا بلند شد، بدون معطلی؛ عمامه اش را که بر سر گذاشت، گفت: «این عبا ی ما کمی بلند است، بعضی وقت ها زیر پای مان گیر می کند و ما را به زمین می زند.»

جمعیت خندید، آقا هم... جوان به عبا نگاه می کرد.

بر اساس خاطره یکی از همراهان آقا

□ این بهشت، آن بهشت، ص ۴۶

نقش یقین در اجابت دعا

□ □ یکی از دلایل مهم به استجاب نرسیدن دعا یقین نداشتن است

□ □ خیلی ها دعاشون مستجاب نمیشه و بخاطر این متاسفانه به نسخه های ساده و گران بهای خدا و اهل بیت (ع) بی اهمیت میشن در مشکلات !

□ با #آب میتوان چراغ را روشن کرد! اگر #یقین وجود داشته باشد: لطفا بخوانید و منتشر کنید ببینید یقین چه نقشی در نسخه های ساده و #گران بهای خدا و اهل بیت علیهم السلام داره در مشکلات ! □

□ مرحوم آیه الله #خوئی در رابطه با اثرات #بسم الله الرحمن الرحیم -در صورتی که با #یقین گفته شود- جریان بسیار جالبی را از شیخ احمد، خادم استاد الفقهاء مرحوم میرزای بزرگ شیرازی نقل کرده اند که وی گفته است:

□ □ مرحوم میرزا، خادم دیگری داشتند به نام "شیخ محمد" که پس از فوت مرحوم میرزا از همنشینی با مردم کناره گرفت. روزی شخصی نزد شیخ محمد رفت، دید هنگام غروب آفتاب #چراغ خود را از #آب پر نمود و #روشن کرد؛ آن شخص بسیار تعجب کرد و علت آن را از او پرسید.

شیخ محمد در جواب گفت:

□ پس از فوت مرحوم میرزا از غم و اندوه جدایی از آن بزرگوار، معاشرت با مردم را قطع نمودم و خانه نشین گردیدم و دلم بسیار گرفته و حزن و اندوه شدید وجودم را فرا گرفته بود. در ساعت های آخر یکی از روزها #جوانی به صورت یکی از طلاب عرب بر من وارد شد و با من انس گرفت و تا غروب نزد من ماند. از بیانات او به قدری لذت بردم که تمام غم و اندوه از دلم برطرف شد. او چند روزی نزد من آمد تا من به او مأنوس شدم.

□ □ در یکی از روزها که با من صحبت می کرد، به خاطر من آمد که امشب چراغ #نفت ندارد. چون در آن وقت رسم چنین بود که مغازه ها را هنگام غروب می بستند و شب همه مغازه ها بسته بود. از این جهت در فکر بودم که اگر برای خرید نفت از منزل خارج شوم، از فیض سخنان ایشان محروم می شوم، و اگر نفت خریداری نکنم شب را باید در تاریکی به سر برم.

چون مرا متحیر یافت متوجه من شده و فرمود:

□ تو را چه شده است که به سخنان من خوب گوش نمی دهی؟! //گفتم: متوجه گفتار شما هستم. فرمود: هرگز! درست به آنچه می گویم دل نمی دهی!! //گفتم: حقیقت این است که امشب چراغ نفت ندارد. فرمود: بسیار جای تعجب است که این همه ما برای حدیث خواندیم و از فضیلت #بسم الله الرحمن الرحیم سخن گفتیم و تو این قدر بهره مند نشدی که از خرید نفت بی نیاز شوی؟! //

□ □ گفتم: یادم نیست حدیثی در این باره فرموده باشید. فرمود: فراموش کرده ای که گفتم از خواص و فواید #بسم_الله_الرحمن_الرحیم این است که چون آن را به #قصیدی بگویی، آن مقصود حاصل می شود؟ تو چراغ خود را از آب پر کن و به این قصد که آب دارای خاصیت نفت باشد بگو: #بسم_الله_الرحمن_الرحیم //

□ من قبول کردم؛ برخاستم چراغ خود را از آب پر نمودم و در آن هنگام به همان نیت گفتم: #بسم_الله_الرحمن_الرحیم چون آن را روشن کردم افروخته شد و #شعله کشید. از آن زمان هر گاه چراغ خالی می شود آن را از آب پر می کنم و #بسم_الله_الرحمن_الرحیم می گویم و روشن می کنم. »

✍ □ مرحوم آیه الله خوئی پس از نقل این جریان فرمودند: تعجب این است که پس از #تشر این قضیه و پخش شدن آن بین مردم، آنچه شیخ محمد عمل می کرد از #اثر نیفتاد.

□ صحیفه مهدیه، مقدمه

تألیف: سید مرتضی مجتهدی سیستانی

درباره بیماری

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَلِلْكَافِرِ تَعْذِيبٌ وَ لَعْنَةٌ وَ إِنَّ الْمَرَضَ لَا يَزَالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ؛ بیماری برای مؤمن، مایه پاکی و رحمت و برای کافر، مایه عذاب و لعنت است. بیماری پیوسته با مؤمن همراه خواهد بود تا بر او گناهی نباشد.»

رسول خدا(ص) می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعَهُ مِنَ السُّقْمِ وَلَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ در شگفتی از مؤمن و بی تابی او از بیماری، [چرا که] اگر می دانست چه [اجر و پادشاهی] برای او در بیماری وجود دارد، هر آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا زمانی که [بمیرد و] پروردگارش را ملاقات کند.»

ابو محمد رقی می گوید که به محضر امام رضا علیه السلام رفتم و سلام کردم. آن حضرت جواب سلام را داد و ضمن احوالپرسی با من فرمود: «ای ابا محمد! خداوند هر بنده مؤمنی را به بلایی گرفتار می کند. هر کسی بر آن بلا، تحمل و صبر کند، قطعا در پیشگاه خدا همانند پاداش شهید را خواهد داشت.»

با خود گفتم: «چرا امام این سخن را فرمود، با اینکه قبلا سخن از بلا در میان نبود؛ یعنی امام به چه مناسبتی این جمله را فرمود؟!»

با امام خدا حافظی کردم و از محضرش بیرون آمدم و خود را به همسفران و دوستانم رساندم. ناگهان احساس کردم پاهایم درد می کند. شب را با سختی به سر آوردم. صبح که شد دیدم پاهایم ورم کرده اند و پس از مدتی، ورم شدیدتر شد، به یاد سخن امام افتادم که درباره صبر بر بلا سفارش کرد.

با این وضع به مدینه رسیدم. زخم بزرگی در پایم پیدا شد و چرک زیادی از آن بیرون آمد. آن چنان دشوار بود که امانم را از من گرفت. دریافتم که امام، آن سخن را برای چنین پیش آمدی که برایم رخ می دهد فرمود تا با صبر، آرامش خود را حفظ کنم. حدود ده ماه برای این مرض بستری بودم.

نتیجه استقامت بر توحید

در کتاب "جنگ ابلیس علیه انسان" آمده است: «در بنی اسرائیل عابدی بود که همیشه می گفت: الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقين.

ابلیس که از این حرف او در ناراحتی بود شیطانی را فرستاد که او را وادار کند بگوید: العاقبة للاغنياء! یعنی عاقبت با پولدارهاست! شیطان مذکور با عابد دیدار کرده و این پیشنهاد را به او کرد ولی عابد قبول نکرد و قرار گذاشتند که راجع به این سخن از یکنفری که می بینند، بپرسند. و هر که محکوم شد، دست او را قطع نمایند. به یکنفر برخوردند و از او پرسیدند و او گفت: العاقبة للاغنياء!

لذا دست راست عابد قطع شد ولی باز او می گفت: الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين. باز از شخص دیگری پرسیدند و او هم حرف شیطان را تأیید کرد، پس دست دیگرش را قطع کردند اما او مرتب می گفت: الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين. و قرار گذاشتند که این بار هر کدام محکوم شد گردنش قطع شود. خداوند ملکی را فرستاد. آندو از او سؤال کردند و او گفت: الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين. و گردن شیطان را قطع کرد و دست عابد را هم شفا داد.»

مرگ نعمت است

ذی الکفل ، « بشر بن ایوب » بود . خداوند بعد از پدرش ایوب نبی او را برای هدایت مردم روم ، به پیامبری مبعوث کرد. مردم روم به او ایمان آوردند و او را تصدیق نموده و از او پیروی کردند. پس از طرف خداوند فرمان جهاد صادر شد و حضرت ذی الکفل فرمان خداوند متعال را به مردم ابلاغ کرد.

مردم در مورد جهاد سهل انگاری و سستی کردند و نزد ذی الکفل آمده و گفتند : ما زندگی را دوست داریم و از مرگ خوشمان نمی آید ، در عین حال دوست نداریم که از خدا و رسولش نافرمانی کنیم. اگر از درگاه خدا بخواهی که به ما طول عمر بدهد و مرگ را از ما

دور سازد مگر هنگامی که خودمان آن را بخواهیم ، در این صورت خدا را عبادت و با دشمنانش جهاد می کنیم . ذی الکفل (ع) گفت : درخواست بسیار بزرگی کردید و مرا به زحمت های گوناگون افکندید.

پس برخاست و نماز خواند و دست به دعا برداشت و عرض کرد : خدایا به من فرمان دادی تا با دشمنانت جهاد کنم ، تو می دانی که من تنها اختیار جان خود را دارم و قوم من از من درخواستی دارند که به آن آگاه هستی ، به خاطر گناه دیگران مرا مجازات نکن ، من به خشنودی تو از غضبت و به عفو تو از عقوبت پناه می برم .

خداوند متعال به ذی الکفل چنین وحی کرد : ای ذی الکفل ! من سخن قوم تو را شنیدم و درخواست آنها را اجابت می کنم . ذی الکفل وحی الهی را به قوم ابلاغ کرد.

اجابت خداوند باعث شد که قوم ذی الکفل عمرهای طولانی کردند و مرگ به سوی آنها نیامد مگر آنها که مرگ را می خواستند . جمعیت آنها بر اثر افزایش فرزندان و عدم وجود مرگ ، به قدری زیاد شد که زندگی آنها در فشار و تنگنای بسیار سختی قرار گرفت (مثلا مردی باید علاوه بر غذای خانواده خود، غذای پدر و مادر بزرگ و پدر پدر بزرگ و مادر پدر بزرگ و جد سوم و جد چهارم و ... همه را تهیه کند. هرچقدر کشاورزی می کردند باز غذا کافی نبود. سفره می انداختند صد نفر سر یک سفره یک خانواده بودند!) و این موضوع به قدری آنها را در رنج و زحمت افکند که از پیشنهاد خود پشیمان شده و نزد ذی الکفل آمده و گفتند: از خداوند بخواه که هر کسی طبق اجل تعیین شده خودش بمیرد.

خداوند به ذی الکفل وحی کر : آیا قوم تو نمی دانند که آنچه من برایشان برگزیده ام بهتر از آن است که خودشان بر خود می گزینند ؟

آنگاه عمرهای آنان را مطابق معمول اجل هایشان قرار داد و همه فهمیدند که مرگ در حقیقت نعمت است .

خداوندا آنی ما را به خودمان وا مگذار

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی در خانه همسرشان امّ سلمه بود. نیمه شب از خواب برخاست و در گوشه تاریکی مشغول دعا و گریه زاری شد.

امّ سلمه که جای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در رختخوابش خالی دید، حرکت کرد تا ایشان را بیابد. متوجه شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوشه خانه ، جای تاریکی ایستاده و دست به سوی آسمان بلند کرده اند. در حال گریه می فرمود:

خدایا! آن نعمت هایی که به من مرحمت نموده ای از من بگیر!

مرا مورد شماتت دشمنان قرار مده و حاسدانم را بر من مسلط مگردان !

خدایا! مرا به سوی آن بدیها و مکروههایی که از آنها نجاتم داده ای برنگردان !

خدایا! مرا هیچ وقت و هیچ آنی به خودم وامگذار و خودت مرا از همه چیز و از هر گونه آفتی نگهدار!

در این هنگام ، امّ سلمه در حالی که به شدت می گریست به جای خود برگشت . پیامبر صلی الله علیه و آله که صدای گریه ایشان را شنیدند به طرف وی رفتند و علت گریه را جویا شدند.

امّ سلمه گفت :

- یا رسول الله! گریه شما مرا گریان نموده است، چرا می گریید؟ وقتی شما با آن مقام و منزلت که نزد خدا دارید، این گونه از خدا می ترسید و از خدا می خواهید لحظه ای حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خودتان وانگذارید، پس وای بر احوال ما!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

- چگونه نترسم و چطور گریه نکنم و از عاقبت خود هراسان نباشم و به خودم و به مقام و منزلتم خاطر جمع باشم، در حالی که حضرت یونس علیه السلام را خداوند لحظه ای به خود وا گذاشت و آمد بر سرش آنچه نمی بایست! (حضرت یونس به رسالت مبعوث شد و در شهر نینوا به تبلیغ قوم خویش پرداخت مردم حقیقت را از او نپذیرفتند. یونس گمان کرد وظیفه اش به پایان رسیده، پیش از آنکه فرمان الهی برسد، خشمگین شهرش را ترک نمود و از میان قومش بیرون رفت همچنان راه می پیمود تا به کنار دریا رسید و در دریا گرفتار شکم ماهی شد یکدفعه به خود آمد که باید صبر و تحمل می کرد و بدون فرمان خداوند از میان قومش بیرون نمی آمد شاید گوش شنوا و دلی حقیقت پذیری در میان ایشان پدید می آمد از این جهت در میان ظلمت ها به مناجات پرداخت و نجاتش را از خداوند منان خواست، خداوند نیز دعای یونس را پذیرفت و او را نجات داد.)

صبر بر فراق (نقدی از طرف استاد)

مرحوم آقای قاضی می فرمودند: «من از باباطاهر تعجب می کنم که در شعرش چنین سروده:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

چه طور باباطاهر گفته است: اگر جانان، هجران را پسندد، من هم آن را می پسندم؟! چگونه انسان می تواند این را بپذیرد؟! عاشق بر هر چیز صبر می کند اما بر فراق، صبر نمی تواند کرد.

مولا علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: مولا و آقای من! گیرم بر عذاب تو صبر کنم؛
بر دوری تو چگونه شکیا باشم؟! (فکیف أصبر علی فراقک)

داستان کوتاه

سخنران معروف در مجلسی، یک بسته اسکناس را از جیبش بیرون آورد و پرسید: چه کسی
مایل است این اسکناس را داشته باشد؟

دست همه حاضرین بالا رفت!

سخنران گفت: بسیار خوب، من این اسکناس را به یکی از شما خواهم داد ولی قبل از آن
میخواهم
کاری بکنم.

و سپس در برابر نگاه‌های متعجب، اسکناس را مچاله کرد و باز پرسید: چه کسی هنوز مایل
است این

اسکناس را داشته باشد؟!

و باز دستهای حاضرین بالا رفت...

این بار مرد، اسکناس مچاله شده را به زمین انداخت و چند بار آن را لگد مال کرد و با کفش
خود آنرا روی زمین کشید!

بعد اسکناس را برداشت و پرسید: خوب، حالا چه کسی حاضر است صاحب این اسکناس
شود؟!

و باز دست همه بالا رفت!!!

سخنران گفت: دوستان، با این بلاهایی که من سر اسکناس آوردم، از ارزش اسکناس چیزی کم نشد و همه شما خواهان آن هستید...

و ادامه داد:

در زندگی واقعی هم همین طور است، ما در بسیاری موارد با تصمیماتی که میگیریم

یا با مشکلاتی که روبرو میشویم، خم میشویم، مچاله میشویم، خاک آلود میشویم

و احساس میکنیم که دیگر ارزش نداریم،

ولی اینگونه نیست و صرف نظر از اینکه چه بلایی سرمان آمده است،

هرگز ارزش خود را از دست نمیدهیم

و هنوز هم برای افرادی که دوستان دارند، آدم پر ارزشی هستیم...

دیر یا زود پی می بریم که روزهای خوب زندگی، روزهایی مانند جشن تولد، جشن فارغ التحصیلی، ازدواج، شغل، مقام، پول و مانند آن نبوده است. روزهای خوب زندگی خیلی ساده و بی تعصب وارد زندگی ما می شوند و ذهنمان را مسرور خاطراتی می کند که در کنار هم زیسته ایم و در اندوه و شادی آن همراه و همگام بوده ایم و مطمئناً "شور و شیرین خاطرات این ایام در جای جای زندگیمان موج می زند و به یادگار خواهد ماند.

متن مناسب خدا حافظی بازنشسته با همکاران:

همراه سلیم و نیک اندیش:

لحظاتی در زندگی هست که باید انتخاب کنی، انتخابی که اگر راه را درست آمده باشی محال است اشتباه از آب در بیاید. لحظاتی که فقط و فقط در همان لحظه می توان کاری انجام داد. لحظاتی که هرگز بر نمی گردند، حال اگر این لحظات را عاشقانه و صادقانه بگذرانی،

شیرینی آن را تا آخر عمر در ذائقه وجدانت می توانی مزه مزه کنی اما اگر بی ثمر بگذرند
، آنچنان حسرت عظیمی بر جا می گذارند، که از هر عذابی دردناکتر است.

اینک اینجانب با قرار گرفتن در نیمه راه زندگی و عبور از پیچ و خمهای این مسیر طی شده
تنها شیرینی و رضایت خاطر از خدمات صادقانه و عاشقانه ای برایم باقی مانده که دریچه های
زیبایی از آرامش و الطاف خداوندی را برایم می گشاید. باید اذعان کنم عشق همواره در
جهان جریان دارد، باز نشستگی و پیری ما را از عشق دور نمی کند بلکه اکسیری است که پیری
را از ما دور می کند. به قول شاعر که می فرماید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

به هر حال همکاران همیشه همراه، برادران و خواهران خوبم

گذشت آنچه گذشت. کهنه ها را باید رها کرد، گذشته را نمی توان تغییر داد. تنها باید خاطرات
شیرین را به یاد سپرد و لغزش های گذشته را توشه خرد ساخت. آینده را نمی توان پیش بینی
کرد، تنها باید امیدوار و صبور زندگی کرد تا بدان جا که خدا می خواهد و خدا می داند!! و به
فرمایش حضرت علی (ع) بگذارید و بگذرید، چشم بیاندازید و دل مبارزید. ببینید ولی دل مبندید
که دیر یا زود باید گذشت و گذاشت.

از اینکه در کنف الطاف خاصه الهی، سی سال متوالی را در کسوت خدمت به جامعه اسلامی
انجام وظیفه نموده و به توفیق باز نشستگی نائل گردیده ام بر خود واجب میدانم در این مدت

اگر سهوا" یا عمدا" در امر خدمتگزاری قصوری داشته ام، اگر بلند یا کوتاه صحبت کرده ام یا خاطر عزیزی را آزرده ام، اغماض نموده و به بزرگواری خویش بر این حقیر ببخشایید.

در خاتمه بر همه ی شما مهربانان که عمری افتخار همراهی را در کنار تان داشتم، سلام می کنم و درود می فرستم. به قول بزرگی سلام آغاز کلام است ولی در شگفتم که در نماز پایان است، شاید پایان آغاز دیدار باشد.

اگر دریچه ای از نور به زندگیتان تابید لطفا" دعای خیرتان را بدرقه راهم کنید.

متن دیگر:

کارمند بازنشسته

بسم الله الرحمن الرحيم. همکار عزیز و پرکارم. حتما می دانید که من بازنشسته شده ام و بعد از سی سال خدمت به نظام اسلامی و به کشور عزیزم ایران با عظمت، ناگزیر از جدا شدن از همکاران و دوستان همکارم هستم. در این مدت، در کنار شما کار می کردم و از کار کردن با شما لذت می بردم. در سختی ها در کنار هم کار می کردیم و یاور هم بودیم. و از شما همکار خوبم هیچ ناراحتی و رنجشی ندیدم و از سی سال خدمت راضی هستم. اگر در این مدت از من رنجشی دیدید حلالم کنید و شمارا به خداوند مهربان می سپارم و برای شما آرزوی سلامتی و موفقیت می نمایم.

کسی که در حال گناه کردن استغفار میکند، خود را مسخره کرده است...

در حدیث آمده که: « کسی که در حال گناه کردن استغفار میکند، خود را مسخره کرده است. یکی از علما می گفت: سی سال پیش سوار اتوبوس بودم، یک حاجی هم با ریش و عبا و قبا جلوی من نشسته بود.

□ □ هر زن بی حجابی که وارد اتوبوس می شد، حاجی نگاه می کرد و یک « استغفر الله » می گفت. پشت سر هم هر زنی که وارد می شد، حاجی این کار را می کرد. یک وقت در یکی از ایستگاه ها یک خانم بی حجاب سوار ماشین شد، حاجی متوجه او نشد، من با دست به شانه اش زدم و گفتم : « حاج آقا، یک استغفر الله دیگر هم سوار اتوبوس شد! شخص حاجی با شنیدن حرف من ناگهان برگشت و متوجه شد یک عالم پشت سرش نشسته و مراقب اوست و فهمیده که شیطان او را بازی داده است. جیک نزد شیطان این قدر عجیب است که در حالی که مشغول استغفار هستی، شما را به گناه می اندازد. این ذکر به درد نمی خورد. چون دل به یاد خدا نیست.

□ □ حاجی پشت سر هم می گفت: « خدا لعنت کند کسانی را که اینها را بی حجاب کرده اند » اما با این حال، خودش، محو تماشایشان بود. اگر دل انسان به یاد خدا باشد که چشم، به زن نامحرم نگاه نمی کند! تسبیح در دست و ذکر استغفار هم بر لب، اما دل به یاد خدا نیست! از خدا بخواهید که دل هایتان به یاد او باشد. این مطلب را یادگاری از من داشته باشید: ذکر خالی، چنگی به دل نمی زند!

□ [محمودی گلپایگانی ، در محضر مجتهدی ج 2، ص 165، انتشارات مستجار، 1392]

چرا طبیب یهودی مسلمان شد؟

روایت است روزی امام هفتم (علیه السلام) بیمار شد طبیب جهودی را آوردند تا معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه روی خود از طبیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طبیب منی . بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طبیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده این امر، طبیب پیش آمد گفت ای سرور من! اول گمان کردم تو بیماری و من طبیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طبیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی . حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

رفتار امام صادق (ع) در هنگام کمبود غلات

در زمان امام صادق (علیه السلام) یکسال نرخ گندم و نان، روز به روز در مدینه بالا می رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدستی مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند. امام صادق (علیه السلام) از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم. حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش . آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم

بگذار و بفروش . معتب دستور امام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد. امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخر نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا درپیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم.

کار کردن امام محمد باقر علیه السلام در مزرعه

شخصی می^۱گوید: دیدم امام باقر(ع) مشغول کار است و در اثر شدت کار، عرق از پیشانی مبارکش می ریزد، با خود گفتم: این مرد بعید است جانشین امام سجاد(ع) باشد، او چقدر حریص به دنیا است که این اندازه خود را در راه آن به زحمت انداخته است! به منظور موعظه و نصیحت او، به حضورش رفتم، به او گفتم: خدا تو را اصلاح کند، تو از بزرگان قریش هستی، در این ساعات گرم و آتشین روز، خود را برای دنیا به زحمت انداخته ای؟! اگر اجل فرا رسد، جواب خدا را چه خواهی داد؟!

- حضرت بعد از شنیدن سخنان من فرمود: اگر مرگ در این حال فرا رسد، به خدا قسم من در حال اطاعت خدا هستم و به این وسیله می^۲خواهم خود را از منت تو و مردم حفظ کنم. راوی گفت: من می^۳خواستم تو را موعظه کنم ولی تو من را موعظه و هدایت نمودی

یک داستان شیرین...

یکی از حکام بسفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را در نزد او می گذارند تا می خواهد بخورد ناگهان شاهینی از بالا مستقیماً می آید و در چشم بهم زدنی مرغ را بلند می کند و می برد. حاکم متغیر می شود و دستور می دهد همه سوار شده و شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می آید و متوجه میشود مرغ را در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می گذارد وقتی احوال مرد را می پرسند می گویند یکی از تجار بودم راهزنان مرا لخت کردند و دستها

و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه شده و از حکومت دست کشیده از زهاد شد.

دعا برای رزق و روزی حلال...

در سجده و یا در سجده آخر، برای آنچه از حاجات دنیا و آخرتش می خواهد، مخصوصاً در طلب روزی حلال دعا کند، به اینکه بگوید: «یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلك فانک ذو الفضل العظیم»

ای بهترین کسی که از او درخواست می شود و بهترین عطا کننده. از فضلت به من و خانواده ام روزی بده که تو دارای فضل عظیمی هستی

امام صادق علیه السلام فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَا قَسَمْتُ لِي مِنْ قِسْمٍ أَوْ رَزَقْتَنِي مِنْ رِزْقٍ فَأَجْعَلْهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ أَسِعَا مُبَارَكًا قَرِيبَ الْمَطْلَبِ سَهْلَ الْمَأْخَذِ فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ وَ سَلَامَةٍ وَ سَعَادَةٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خدایا! بر محمد و خاندان او، درود فرست و آنچه را برایم قسمت کرده و یا روزی نموده ای، حلال، پاک، فراوان، با برکت، دست یافتنی و

آسان به دست آمدنی قرار بده، با راحتی، عافیت، تندرستی و خوش بختی از سوی خود مقرر کن! به درستی که تو بر هر چیز توانایی.»

در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «فَقُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ؛ بگویند خدایا! ما را از راه حلال از درآمد نامشروع بی نیاز فرما

پیامبر خدا فرمود: تسعة اعشار الرزق في التجارة والجزء الباقي في السابيا - یعنی الغنم -"؛ (وسائل الشیعه، ج 17، ص 11). نُه دهم در آمد در داد و ستد و تجارت است و باقی مانده آن در دامپروری (و کارهای تولیدی) است

گاهی یک امضای بی جا....

آیت الله بهجت (ره) :

البته محرمات، تنها زنا و قمار و شُرب خمر نیست. گاهی یک امضای بی جا که مقدمات و زمینه آن را هم دیگران زحمت کشیده و به دست انسان می دهند، موجب از بین رفتن أعراض و نفوسد (آبرو و جان مردم) می شود و به مراتب از آن (گناهان) بالاتر است. از ما انتظار نمی رود که گناهی از قبیل شرب خمر را در خیابان مرتکب شویم؛ چون این کار، گذشته از ترس خدا، یک نوع جنون و بی عقلی است و لذا از ما صادر نخواهد شد.

کاردار بریتانیا در اطاق خصوصی و شخصی آقا سید محمد کاظم یزدی رحمه الله وارد شد تا از او امضا بگیرد که مردم بر له (به طرف داری از) انگلیس و علیه دولت عثمانی جنگ کنند و هفت تیر خود را هم به ایشان نشان داد و او را تهدید نمود. ایشان چون زبان انگلیسی نمی دانست، با اشاره، دست به گلوی خود برد و کشید و به او فهماند که: اگر گردن مرا هم بزنی، حاضر نیستم امضا کنم! کاردار دید که کشتن و ترور کردن ایشان، برای او امضا نمی شود؛ لذا ایشان را رها کرد و از منزلشان بیرون آمد.

□ در محضر بهجت، ج 1، ص 319

رمز رسیدن به کمالات، دل کندن از #وابستگی ها و دوستی هاست...

□ «...أَقْذِفْهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفْهِ فِي الْيَمِّ...» او [حضرت موسی علیه السلام] را در صندوق بگذار، و به دریا بینداز... (طه، ۳۹)

□ رمز رسیدن به #کمالات، دل کندن از #وابستگی ها و دوستی هاست.

□ دل کندن از خود؛ ابراهیم حاضر شد در آتش افتد.

□ دل کندن از همسر؛ ابراهیم همسرش را در مکه گذارد.

□ دل کندن از نوزاد؛ مادر موسی فرزند خود را در آب افکند.

□ دل کندن از نوجوان؛ ابراهیم حاضر شد اسماعیل را قربانی کند.

□ دل کندن از شهوت؛ یوسف، درخواست کامیابی همسر عزیز مصر را نپذیرفت.

□ دل کندن از خواب؛ ثواب نماز در دل شب را کسی جز خدا نمی داند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سجده، ۱۷)

□ #حجت الاسلام قرائتی

□ از کتاب ترجمه و تفسیر یک جلدی #قرآن_کریم

□ ص ۳۱۴

□ سوره ی #طه، آیه ی ۳۹

□ نعمت‌های خداوند را یاد کنیم و شاکر باشیم

﴿آیت الله مجتهدی تهرانی: قدیم در کتابی این داستان را خواندم که: سعدی شاعر معروف یه وقتی کفش نداشت، عصبانی بود که من شاعر این مملکت، باشم آن وقت کفش ندارم. مدتی از خدا ناراضی بود که: خدایا، این چه زندگی است که ما کفش نداریم بخیریم. شاعر هم هستیم!﴾

تا اینکه یک روز جلوی مسجد می‌گذشت، یک نفر را توی مسجد دید که از زانوها به پایین پا نداشت، تا او را دید، سرش را بلند کرد و گفت: «خدایا شکرت که اگر من کفش ندارم، پا دارم». تا دیروز از خدا ناراضی بود، اما امروز که دید این شخص پا ندارد، خوشحال شد و گفت: «الحمد لله، اگر من پا نداشتم، چیکار میکردم؟»

خدا می‌داند واقعا اگر ما پا نداشتیم چیکار میکردیم؟! گاهی نعمت‌های خدا را یاد کنید. پا نداشتیم، دست نداشتیم، چشم نداشتیم، گوش نداشتیم، چیکار میکردیم؟

□ کتاب بدیع الحکمه حکمت ۲۴ از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی (ره)

دراعتقادات و اصول خود مقاوم و استوار باشید!!!

□ میگویند ماهاتما گاندی بزی داشت که سمبل عدم وابستگی بود. از مویش لباس تهیه میکرد و شیر و فراورده‌های شیری بز قوت روزانه اش بود.

زمانی قرار شد که گاندی به برای مذاکراتی به بریتانیای کبیر سفر کند ولی حاضر نبود بدون بزش وارد پارلمان شود.

اما در قوانین انگلیس چنین اجازه ای داده نشده بود. این موضوع مشکلی برای مذاکرات میان هند و انگلستان شده بود.

به ناچار قانونی از تصویب پارلمان انگلستان گذشت که در آن بیان شد: ورود حیوانات به پارلمان انگلیس ممنوع است بجز بز گاندی..

اصالت داشته باش

خودت باش

و بر باورهایت استوار باش

به ناچار همه خودشان را برای

پذیرشت تغییر میدهند...

استاد عزیز ، سلام

شبتان بخیر

بزرگوار برای رفع مشکلات مادی و گشایش در این زمینه چه ذکر یا عملی رو سفارش

میفرمایید

اگه ممکنه راهنمایی بفرمایید

ضمن اینکه در این زمینه التماس دعا دارم از حضورتان

متشکرم.....جواب:و علیک السلام.یکی اینکه باید دنبال رزق و روزی رفت و در خانه

نشست.مخصوصا دنبال خرید و فروش.که به تجارت سفارش شده است.مثلا غسل از تولید

کننده بخرد و بفروشد.و...دوم دعاهایی که وارد شده مانند:مردی خدمت حضرت رسول خدا

مشرف شد و از فقر شکایت کرد. آن حضرت فرمودند:وقتی که داخل خانه ات شدی سلام

کن ، کسی در خانه بود، جواب سلامت را می دهد و اگر کسی خانه نبود در آن سلام کن و یکبار سوره توحید را بخوان . آن مرد رفت و هر چه را که حضرت فرموده بودند، عمل کرد. خداوند متعال رزقش را بر او سرازیر کرد که حتی همسایه ها هم از آن بهرمند شده بودند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمودند:قسم به آن خدایی را که من را مبعوث فرموده هرکسی این دعا را همراه خود داشته باشد یا در دکان و یا در منزل خود گذارد فقر او به ثروت و وسعت رزق و روزی مبدل شود ان شاء الله یا الله یا ربّ یا حیّ یا قیوم یا ذالجلال والا کرام اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَرْزُقَنِ رَزْقاً حَلالاً طیباً بِرَحْمَتِکَ الْوَاسِعَةِ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِین ...سوم بین اذان صبح و طلوع افتاب بیدار باشد.چهارم خمس خود را بدهد و...

استفاده از فرصت در سیره حضرت امام

امام در بسیاری از اوقات در آن واحد و همزمان به کارهای متعدد اشتغال داشتند. در یکی از روزهای اوایل فروردین ۶۸، حدود ساعت هفت بعد از ظهر، حقیر را برای انجام کاری احضار فرمودند. وقتی مشرف شدم، حدود یک ساعت از غروب گذشته بود، ایشان در حالی که هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشا بودند تسبیح در دستشان بود و ذکر می گفتند، به پشت خوابیده بودند و با بالا و پایین بردن پاهایشان، نرمش مخصوصی را که پزشک توصیه کرده بود، انجام می دادند، تصویر بدون صدای تلویزیون را مد نظر داشتند، به صدای رادیو گوش می دادند، علاوه بر این همه امور، علی نوه عزیزشان را در حالی که در کنار ایشان دراز کشیده بود و سعی می کرد حرکتهای امام را تقلید کند، مورد تفقد و نوازش پدرا نه قرار می دادند و انجام نرمش، مانع از ابراز عطوفت نسبت به نوه خردسالشان نمی شد.[برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۴۷]

برو از بازار برای خودت روزی طلب کن

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: دو روز است غذا نخورده‌ام. حضرت فرمود: برو از بازار برای خودت روزی طلب کن. روز دیگر آمد و گفت: «یا رسول الله! دیروز به بازار رفتم، ولی چیزی پیدا نکردم و دیشب بدون غذا خوابیدم. حضرت باز هم فرمود: «عَلَيْكَ بِالسُّوقِ؛ به بازار برو.» روز سوم نیز که همان پاسخ را شنید، حرکت کرد و به سوی بازار روانه شد. کاروانی آمده بود. او در فروش اجناس، به افراد آن کاروان یاری داد و در پایان، سهمی از سود متاع خویش به او دادند. بار دیگر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چیزی پیدا نکردم. حضرت فرمود: چرا، من آگاهم به تو چیزی دادند. گفت: بلی. پیامبر فرمود: چرا دروغ گفتی؟ آن مرد گفت: البته شما راستگو هستید. می‌خواستم بینم آیا شما از عمل مردم باخبرید! همچنین خواستم از شما هم چیزی بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

راست گفتی، هر کس بی‌نیازی بورزد، خدا او را بی‌نیاز کند و هر کس دری از درخواست به روی خود باز کند، خداوند هفتاد در از فقر را به روی او بگشاید که امکان بسته شدن بر آن نیست. صدقه بر کسی که بی‌نیاز است و کسی که با سلامتی اعضا می‌تواند نیاز خود را برطرف کند، حلال نیست.

چرا این زقوم رو به من دادی؟

آیه الله درچه ای دارای صفای باطن در سطح اعلی بود، نسبت به غذا مراقبت عجیبی می نمود، تا آنجا که آقای جلال الدین همایی نقل می کند: اگر او احیاناً لقمه شبهه ناک خورده بود بی درنگ انگشت در گلو می کرد و همه را بیرون می آورد، خودم یک بار از نزدیک دیدم، یکی از بازرگانان ثروتمند آن جناب را همراه چند نفر از علما به خانه خود دعوت کرد، ایشان این دعوت را پذیرفت و به خانه او رفتند، میزبان سفره متنوع و پرزرق و برق انداخت، آن

جناب طبق عادت همیشگی مقدار کمی از غذای آن سفره خوردند. پس از صرف غذا، میزبان قباله ای مشتمل بر مسأله ای که به فتوای آیت الله دُرچه ای حرام بود، برای امضاء به محضر آن بزرگوار آورد، آیت الله دُرچه ای دریافت که این میهمانی مقدمه آن امضای سند بوده است و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد، و به تنش لرزه افتاد و به میزبان فرمود: «من به تو چه بدی کردم که این زقوم را به حلق من وارد کردی، چرا این سند را قبل از نهار نیاوردی، تا دست به این غذای آلوده نزنم؟» آنگاه آشفته حال برخاست، و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه، مقابل حجره اش نشست، و با انگشت به حلق فرو کرد، و همه را استفراغ نمود، سپس نفس راحتی کشید!

خواب عجیب زهرای مرضیه سلام الله علیها:

یک شب زهرای مرضیه سلام الله علیها در خواب دید که با رسول خدا و علی مرتضی و حسنین به خارج مدینه رفتند و در آنجا امیرمومنان غذایی درست کرد اما همینکه پیامبر و علی و حسنین از آن غذا خوردند همگی از دنیا رفتند! زهرای مرضیه سلام الله علیها از خواب بیدار شدند. روز شد و همانطوری که در خواب دیده بودند همگی بیرون مدینه رفتند و علی مرتضی غذا آماده کرد. تا آمدند بخورند زهرای مرضیه سلام الله علیها فریادی کشید. پیامبر فرمود زهرا چه شده؟ زهرای مرضیه سلام الله علیها خواب را تعریف کرد. پیامبر متحیر ماند. ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت بخورید خطری ندارد. بلکه شیطانی است که با این خوابها، مومنان را ناراحت می کند و این ایه را آورد: **إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (ال عمران 175) تنها این شیطان است که می ترساند دوستداران خود را، شما مسلمانان از آنان بیم و اندیشه مکنید و از من بترسید اگر اهل ایمانید.

خداوند بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد....

خداوند افراد زحمت کش که برای امورات زندگی خود کار و تلاش می کنند دوست دارد و برعکس از ادم های بیکار بدش می آید! بیکاری عامل گناه و مشکلات روحی است. مخصوصا خانم هایی که صبح تا شب بیکارند! در این رابطه به چند روایت توجه نمایید: از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: **ان الله تعالى ليغض العبد النوام ، ان الله ليغض العبد الفارغ :** (خداوند بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد.....

کار و تلاش برای هر مسلمانی واجب و لازم است و در این رابطه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **«طلبُ الحلالِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ و مسلمةٍ»** کار کردن برای کسب مال حلال، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.....بوسیدن دست کارگر

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زیر و خشن دید.

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم .رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

مشکلات رو برا دیگران نگوئید!

از جمله عوامل ذلت و خوار شدن انسان مطرح کردن مشکلات و دشواریهای خود نزد دیگران است که عزت نفس را لکه دار می کند.

در روایت آمده از جمله گنج های بهشت مخفی کردن مشکلات می باشد.

به داستان زیر در این مورد توجه نمائید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم و برای هزینه زندگی درآمدی ندارم و ... امام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای .

نتیجه تقوی

پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که زشتی یا عمل شهوترانی بر او عرضه شود و از خوف خدا از آن اجتناب نماید خدای رثوف آتش جهنم را بر او حرام می کند او را از جزع و فرع اکبر روز قیامت در امان خواهد داشت.

از آخوند همدانی نقل شده که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شد و پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حاملم و بار می برم از اول جوانی تصمیم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواش کردم و او محبت کرد.

چرا سکران مرگ این مرجع تقلید بیشتر بود؟

مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد فرمودند:

یکی از علمای مشهد در مسجد گوهرشاد در حال سجده از دنیا رفت، من شنیده بودم که مرحوم میرزای شیرازی سه روز در حال سکرات بود تا از دنیا رفت.

برای من مسئله شد که: چگونه می شود یک امام جماعت اینطور به راحتی در مکانی مقدس و در حال سجده جان دهد، ولی آن مرجع بزرگ سه روز طول بکشد تا از دنیا برود؟

در خواب حضرت #ولیعصر را دیدم ایشان فرمودند: برخی از بندگان خاص خدا مرگشان با اذن خودشان است. ان امام جماعت زود اذن داد، ولی میرزای شیرازی اذن نداد تا آمرزش مقلدین خود را گرفت. □

روزنه هایی از عالم غیب آیت الله خرازی ص 306

اثر دعای امام جواد علیه السلام

بکر بن صالح گوید: « به امام جواد علیه السلام نوشتم: پدرم دشمن امامت است و عقیده فاسدی دارد و از او سختی بسیاری دیده ام برای من دعا بفرمائید و دستور بدهید چه کنم؟ آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟ امام علیه السلام در جواب نوشت: موضوع نامهات را درباره پدرت فهمیدم. اگر خدا بخواهد همیشه برایت دعا می کنم. مدارا برای تو از افشاگری بهتر است. با سختی آسانی است. صبر کن که عاقبت، برتری برای متقین است. خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید. ما و شما در امان خدایی هستیم که امانت های خویش را ضایع نمی کند. راوی می گوید: « خدا طوری دل پدرم را به من مایل کرد، که دیگر در هیچ کاری با من مخالفت نمی نمود! »

حضرت خبر وحشتناکی ذکر فرمود...

حضرت علی (علیه السلام) به چشم درد سختی مبتلا شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادت ایشان آمده فرمود: «یا علی چه شده است حضرت عرض کرد هیچ وقت به این شدت دردی عارض من نشده بود.» حضرت خبر وحشتناکی ذکر فرمود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) چشم درد را فراموش کرد: آن خبر این است: «یا علی! انّ ملک الموت اذا نزل لِقْبَضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُودٌ مِنْ نَارٍ فَنَزَعَ رُوحَهُ بِهُ فَتَصِيحُ جَهَنَّمَ، فَاسْتَوَى عَلٰی (علیه السلام) جَالِساً فَقَالَ (علیه السلام) یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اَعِدْ عَلٰی حَدِيثِكَ فَقَدْ اِنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ احداً مِنْ اَمَتِكَ قَالَ

(صلی الله علیه و آله و سلم) نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ وَ آكِلٌ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلماً وَ شَاهِدٌ زور؛ [۱۳] به درستی که عزرائیل وقتی که برای گرفتن جان کافری می آید، سیخ‌هایی از آتش همراه او است، پس با آنها جان او را می گیرد، پس جهنم صیحه می زند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) راست شد نشست و عرض کرد: یا رسول الله حدیثی را که فرمودید تکرار فرمائید که درد چشم را فراموش کردم از ترس این خبر! آیا از امت شما هم کسی هست که به این کیفیت معذب شده و بمیرد؟ فرمود: آری، سه طایفه از مسلمانانند که این قسم جان می دهند، حاکم ظلم کننده، خورنده مال یتیم به ناحق، شهادت دهنده به دروغ.»

پیرامون حدیث مذکور توضیحی بیان کنم: حاکم ظالم جزو کسانی که جناب عزرائیل با سیخ اتشین جان او را می گیرد. در کشور ما تا قبل از انقلاب، یک حاکم عادل وجود نداشته است. همه پادشاهان ایران، ظالم بوده اند. که کتابی را در این زمینه تالیف نموده ایم در این جا فایل آن را قرار می دهیم. نمونه ای از ظلم حاکم ظالم: کور کردن مردم کرمان

اغا محمدخان قاجار وقتی کرمان را تصرف کرد بدستور وی تمام مردان شهر کور شدند و بیست هزار جفت چشم بوسیله سپاه قاجار تقدیم خان شد. (سرپرسی سایکس این تعداد را هفتاد هزار جفت می خواند) همچنین آغا محمدخان سربازان خود را در تجاوز به زنان شهر آزاد

گذاشت و جنایتی عظیم را رقم زد. اموال مردم به تاراج برده شد و حتی کودکان نیز به اسارت گرفته شدند.

..دومین دسته از کسانی که عزرائیل با سیخ اتشین، جان آنها را می گیرد مال یتیم خور است! که متأسفانه فراوان داریم! جوانی به ما مراجعه کرد و گفت پدرم که از دنیا رفت، خانه ای به من و مادرم به ارث رسید. اما دایی من، بزور من و مادرم را دفترخانه برد و خانه را بنام خود ثبت کرد و حالا می گوید یا اجاره بدهید یا تخلیه کنید!! سومین دسته هم، که فروانند! پول می گیرند و شهادت دروغ می دهند نمونه ان: قطب راوندی روایت کرده است که: « معتصم عده ای از وزراء خود را خواست و گفت که علیه امام جواد علیه السلام شهادت دروغ داده و بگوئید که او قصد قیام دارد! سپس امام علیه السلام را خواست و گفت که: شما قصد قیام علیه من دارید! امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من در این باره اقدامی نکرده ام! معتصم گفت: فلان اشخاص بر این کار شما شهادت می دهند و آنها را حاضر کرد و آنها گفتند که: آری! این نامه های تو است که در این باره نوشته ای و ما آن را از غلامان تو گرفته ایم. امام علیه السلام که در ایوان نشسته بود سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا اگر این ها بر من دروغ می بندند آنها را به عذاب خود مبتلا کن! ناگاه ایوان سخت به لرزه درآمد و می رفت و می آمد و هر کس که می خواست از جای خود برخیزد، می افتاد! معتصم گفت: یابن رسول الله! من از آنچه گفتم توبه کردم! دعا کن که خدا این لرزش را ساکن کند!

امام علیه السلام فرمود: خدایا این جنبش را ساکن فرما! تو خود می دانی که این عده دشمن تو و دشمنان من هستند! ایوان ساکن شد «

اثار وحشتناک بی عفتی

یکی از عوامل جنایت بی سابقه کوفیان در بشهادت رساندن امام حسین علیه السلام، بی عفتی است.

در طول تاریخ انبیاء و اولیاء افراد بی عفت به این خوبان عالم خیلی ضربه زده اند. افراد فاسد میل به کشتن خوبان عالم دارند. افراد حرام زاده میل به کشتن پیامبران و امامان دارند.

مثلاً یحیی نبی بخاطر بی عفتی پادشاه شهید شد. مغیره که بخانه فاطمه زهرا حمله کرد میگویند آنقدر فاسد بوده است که با بیش از هزار زن زنا کرد!

یکی از عوامل شهادت امیرمومنان، بی عفتی قطام معشوقه ابن ملجم بود. امام حسن به تحریک و اشاره معاویه شهید شد و مادر معاویه، هند از زنان فاسد بوده است. شمر از مادری فاسد متولد شد. ابن زیاد مادرش مرجانه از زنان فاسد بوده است. زیاد مادرش سمیه از زنان فاسد بوده است. حجاج بن یوسف عامل قتل 120 هزار شیعه از مادری بی عفت متولد شد... حتی گفته شده صدام از مادری فاسد متولد شد...

در مجلس یزید لعین، وقتی یزید با اطرافیانش مشورت کرد با اسراء اهل بیت چه بکنم؟ همه مشاورینش گفتند آنها رو بکش!

امام سجّاد (علیه السلام) (و طبق نقلی امام باقر علیه السلام) فرمود: ای یزید! اطرافیان تو بر خلاف اطرافیان فرعون نظر دادند. وقتی که فرعون با اطرافیانش مشورت کرد که با موسی و برادرش چه کنم؟ گفتند: به آنها مهلت بده، در حالی که اطرافیان تو نظر به قتل ما داده اند. و این علّت دارد.

یزید پرسید: علّت آن چیست؟

امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: علتش این است که اطرافیان فرعون، بر خلاف اطرافیان تو، عدّه ای رشید بودند و انبیا و اولادشان را نمی کشند مگر بچه های نامشروع و حرام زادگان.

یزید با شنیدن این سخن مقداری تأمل و تفکر کرد و از کشتن آن حضرت منصرف شد. .

بعد از بشهادت رساندن سیدالشهدا علیه السلام، بدستور عمر سعد ملعون، ده نفر حرام زاده بر اسب سوار شدند و بر روی بدن بی سر امام مظلوم اسب راندند تا استخوانهای حضرت را خورد نمودند.

آری بی عفتی و حرام زادگی به بشریت ضربه مهلکی وارد کرده است. و در مصیبت بزرگ کربلا هم این بی عفتی از عوامل مهم بوده است.

در حقیقت روز عاشورا جنگ بی عفتان یعنی یزیدیان با پاکدامنان یعنی حسینیان بوده است. امام حسین علیه السلام و اهل بیتش و یارانش همه از پاکدامنان بوده اند.

درباره امام حسین می گوئیم:

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ

شهادت می دهم شما نور در پشت پدران بزرگوار و رحم های پاک بودی

مادرش زهرا ی مرضیه، مظهر پاکدامنی و عفاف بود. پدرش امیر مومنان و جدش رسول خدا و جده اش خدیجه کبری همه از پاکان و عفیفان بودند که جهان در پاکی و عفت مانند اینان ندیده بود.

این پاکان و باعفتان برای بشریت برکت داشتند و وجودشان خیر و برکت بوده است و بوسیله اینان هزاران انسان از گمراهی نجات یافتند.

داستان حبیب بن مظاهر چیست؟

و چه شد که به او مقام ثبت زیارت زائران امام حسین علیه السلام دادند؟

زمانی که امام حسین علیه السلام کودکی خردسال بود؛؛ حبیب جوانی بیست ساله بود

او علاقه شدیدی به امام حسین داشت به طوری که هر جا امام حسین (ع) می رفت این عشق و علاقه او را به دنبال محبوب خود میکشید

پدر حبیب که متوجه حال پسر شد

از او پرسید: چه شده که لحظه ای از حسین (ع) جدانمی شوی؟ حبیب فرمود: پدر جان من شدیداً" به حسین علاقه دارم و این عشق و علاقه مرا تاجایی می کشاند که در عشق خود فنا میشوم

مظاهر پدر حبیب رو به پسر کرد و گفت: حبیب جان آیا آرزویی داری؟ حبیب فرمود: بله پدر جان

چیست؟

حبیب عرض کرد اینکه حسین مهمان ماشود.

پدر موضوع علاقه حبیب به امام حسین علیه السلام را با مولای خود علی علیه السلام در میان گذاشت و از ایشان دعوت کرد که روزی مهمان آنها شوند، امام علی علیه السلام مهمانی حبیب را با جان و دل قبول کرد

روز مهمانی فرا رسید حال و روز حبیب وصف نشدنی بود و برای دیدن حسین (ع) آرام و قرار نداشت بر بالای بام خانه رفت و از دور آمدن حسین را به نظاره نشست سرانجام لحظه دیدار سر رسید

از دور حسین (ع) را به همراه پدر دید در حالی که سراسیمه از بالای پشت بام پایین می آمد پای حبیب منحرف شد و از پشت بام به پایین افتاد

پدر خود را به او رساند ولی حبیب جان در بدن نداشت پدر حبیب که نمی خواست مولایش را ناراحت ببیند بدن حبیب را در گوشه ای از منزل مخفی کرد و آرامش خود را نگه داشت امام علی علیه السلام از اینکه حبیب به استقبال آنها نیامده بود تعجب کرد

فرمود: مظاهر با علاقه ای که از حبیب نسبت به حسین دیدم در تعجبم که چرا او را نمی بینم؟! پدر عذرخواهی نمود، گفت: او مشغول کاری است.

امام دوباره سراغ حبیب را گرفت و حال او را جویا شد

اما این بار هم پدر حبیب همان جواب را داد

امام اصرار کرد که حبیب را صدا بزنند در این هنگام مظاهر از آنچه برای حبیب اتفاق افتاده را شرح داد

امام فرمود بدن حبیب را برای من بیاورید

بدن بی جان

حبیب را مقابل امام گذاشتن تا چشم امام به بدن حبیب افتاد اشکهایش سرازیر شد رو به حسین (ع) کرد و فرمود: پسر من این جوان به خاطر عشقی که به شما داشت جان داد

حال خود چه کاری در مقابل این عشق انجام می دهی؟ اشکهای نازنین حسین (ع) جاری شد دستهای مبارکش را بالا برد و از خدا خواست به احترام حسین (ع) و محبت حسین (ع) حبیب را بار دیگر زنده کند

در این هنگام دعای حسین (ع) مستجاب شد و حبیب دوباره زنده شد.

امام علی علیه السلام رو به حبیب کرد و گفت: ای حبیب به خاطر عشقی که به حسین (ع) داری خداوند به شما کرامت نمود و این مقام رفیع را به شما داد که هر کس پسر حسین (ع) را زیارت کند نام او را در دفتر زائران حسین (ع) ثبت خواهی کرد.

به همین جهت در زیارت حبیب این چنین گفته شده

سلام بر کسی که دو بار زنده شد و دو بار از دنیا رفت □

□ منابع:

#دانشنامه امام حسین (ع) نوشته ایت الله محمدی ری شهری

داستان پسر امام صادق و مرد شرابخوار

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری پول نقد (دینار) داشت و در این موقعیت مردی از قریش تصمیم داشت که به یمن مسافرتی بکند.

اسماعیل به پدرش امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر جان فلانی قصد مسافرت دارد و من مقداری پول دارم آیا به نظر شما پولهایم را به او بدهم تا برایم جنس و کالایی بخرد؟

حضرت به فرزندش فرمود: پسر من آیا خبر نداری که این شخص شراب می نوشد؟

اسماعیل پاسخ داد: مردم چنین می گویند.

امام فرمود: پسر من این کار را مکن پولهایت را به این شخص تحویل نده.

اسماعیل توصیه پدرش را گوش نداد و مخالفت کرد و پولها را تحویل آن شخص داد و او نیز همه پولها را از بین برد و چیزی برای اسماعیل نیاورد از باب اتفاق همان سال امام صادق علیه السلام به حج مشرف شد و اسماعیل نیز همراه پدرش بود، اسماعیل خانه خدا را طواف می کرد و گفت: خدایا آنچه از دست من رفته است در عوضش جایگزینی عنایت کن.

امام صادق علیه السلام که شاهد این صحنه بود خودش را به اسماعیل رساند و با دست او را از پشت تکان داد و فرمود: آرام باش پسر من، نه به خدا سوگند، خدا چنین کاری برایت نمی کند و دعایت را مستجاب نخواهد کرد، تو خودت زمینه از بین رفتن مالت را درست کردی، تو خبر داشتی که آن شخص که به او پول دادی شراب خور بوده است.

اسماعیل به پدرش گفت: پدر جان، من آن را ندیده ام که شراب بنوشد تنها از مردم شنیدم که چنین می گویند.

حضرت فرمود: پسر من خداوند در قرآن می فرماید: **(یومن بالله و یومن للمومنین)**، (سوره توبه / 61)، (پیامبر خدا خداوند و انسانهای با ایمان را تصدیق می کند) اگر مومنان در نزد تو به مطلبی گواهی دادند آن را تصدیق کن و به شرابخور اطمینان مکن زیرا خداوند در قرآن می فرماید: **(ولا تؤتوا السفهاء اموالکم)**، (سوره نساء / 5) (اموال خودتان را به سفیهان ندهید) کدام سفیه از شرابخور سفیه تر است، شرابخوار وقتی به خواستگاری می رود و به او زن نمی دهند و کسی برای او شفاعت نمی کند و کسی به امانتداری او اطمینان نمی کند و هر کس او را امین شمرد و امانتی به او سپرد و آن را از بین برد خداوند هیچگاه جایگزینی برای مال از دست رفته قرار نمی دهد.

رؤیای شگفت آیت الله مرعشی درباره علامه مجلسی (ره)

آیت الله سید عباس کاشانی (ره) برای استاد ابوالحسنی مندر (ره) نقل کردند که آیت الله مرعشی (ره) به من فرمود:

من خیلی عاشق علامه مجلسی بودم. مخصوصاً وقتی که یاد بیانات علامه می افتادم، از اینکه چرا بعضی جرأت می کنند و تعبیرات ناروایی را نسبت به ایشان به کار می برند، در تعجب بودم.

وی در ادامه افزود: یک شب خیلی به حضرت صدیقه، فاطمه زهرا «سلام الله علیها» متوسل شدم تا در برزخ، مقام علامه مجلسی را به من نشان دهند. همان شب در خواب دیدم که به «قبرستان وادی السلام» رفتم تا برای همه مؤمنین، اساتیدمان و فقهای که در آنجا هستند فاتحه بخوانم. دیدم وادی السلام یک صحرای بی حد و حصر است؛ یک بیابان ولیکن مملو از عمامه!

همه اهل علم‌اند و گویا من در عالم خواب همه را می‌شناسم: «شیخ کلینی»، «شیخ صدوق»، «شیخ مفید»، «سلار»، «ابن حمزه» [ره]، بزرگانِ مشهد؛ تمام. حاج شیخی هم که من در این جمع می‌دیدم «حاج میرزا حسین نوری» [صاحب مستدرک الوسائل] بود. من حاج میرزا حسین نوری را درک نکرده بودم اما گویی ایشان را از قبل دیده‌ام و می‌شناسم.

دیدم آن جلو، طرفِ قبله، یک دری از خاتم - که با هیبت و عظمت است - وجود دارد؛ یک نفر هم کنار آن ایستاده و آن در بسته است. به حاجی نوری عرض کردم اینجا کجاست؟ فرمودند: اینجا قطعه‌ای از «وادی السلام نجف» است. وقتی نظاره کردم، آثار قبری را ندیدم اما هوا و فضای خیلی خوب و مایه انسی داشت که انسان دوست داشت از آن جدا نشود.

حاجی نوری فرمودند: ارواح مؤمنین شیعه هر جای دنیا که باشند پس از وفات به وادی السلام منتقل می‌شوند و در اینجا تا روز قیامت متنعم‌اند. امروز پیغمبر اکرم، ائمه اطهار و حضرت زهراء «سلام الله علیهم اجمعین» اذن عام دادند که با نوآبشان ملاقات کنند. پشت این در باغی است که پیامبر اکرم، ائمه و حضرت زهرا [علیها السلام] در آن باغ هستند. آن آقایی هم که دم در ایستاده، «علامه مجلسی» است. ایشان واسطه بین پیغمبر، ائمه و علمای شیعه است. خود پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلم به علامه مجلسی لقب «بابُ الأئمه» داده‌اند!

علامه هم جفت جفت آقایان را صدا می‌کرد: مثلاً «محمد بن یعقوب کلینی و صدوق»، «شیخ مفید و شیخ طوسی»، «سید رضی و سید مرتضی»... آقایان جفت جفت به ملاقات پیغمبر (صلی الله و علیه و آله) می‌رفتند. من از هول و هیبتِ واقع‌ای که در آن فضا دیدم از خواب جستم. در این حال به سجده افتادم و خدا را شکر کردم که اگر بخواهم برای همه حوزه نجف و قم

از این شمه بگویم، به من لیاقت دادند که باطن مرحوم مجلسی و خدماتی را که به مذهب شیعه نموده بینم.

مرحوم آقای مرعشی بعد از نقل این رؤیا می فرمود: بعضی ها بی انصافند و بعضی ها هم بیچاره هستند؛ نه تنها مجلسی را نشناختند، خود ائمه اطهار علیهم السلام را هم نشناختند. (پایان اظهارات آیت الله مرعشی)

اگر این گونه بگوید زیانی ندارد...

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

((و ما یؤ من اکثر هم بالله الا و هم مشرکون)) (سوره یوسف) اکثر آنها به خدا ایمان نیاوردند و مشرک هستند.

منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم . و یا اینکه می گوید اگر فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. راوی می گوید عرض کردم پس در چنین مواردی چگونه بگوید : بگوید اگر خداوند بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان شخص، از بین می رفتم صحیح است ؟ حضرت فرمود: آری اگر اینطور بگوید زیانی ندارد. (متأسفانه اکثر ما دچار شرک خفی هستیم و بجای اینکه در همه مسائل و حوادث، فقط خداوند منان را مسبب الاسباب بدانیم و او را همه کاره عالم هستی بخوانیم و فقط به او امید داشته باشیم و همانطوری که در سوره حمد همه روزه می گوییم: ایاک نعبد و ایاک نستعین، فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم، هر موقع دچار گرفتاری شدیم فقط از

خداوند مهربان کمک بخواهیم. برعکس. در مشکلات دنبال این هستیم که از دوستان چه کسی می تواند بما کمک کند و سراغ او برویم. و اگر دوستی بما کمک کرد نمی گوییم خداوند این را واسطه قرار داد. بلکه می گوییم اگر این دوست ما دست ما را نمی گرفت دچار مشکل می شدیم! در حالی که این دوست ما هم بنده ضعیفی از بندگان خداست که هران احتمال دارد اجلش برسد و از دنیا برود و خودش نیاز به مدد الهی دارد).

علم پیامبر خدا محمد مصطفی (صلی الله علیه و اله و سلم)...

یکی از علوم حضرت اطلاع از سرنوشت افراد بوده است.

1- پیامبر به علی خبر داد که شما شهید می شوی و محاسنت به خون فرقت خضاب می شود. و به علی خبر داد که با سه دسته جنگ خواهی کرد اول ناکثین و پیمان شکنان در راسشان طلحه وزیر. دوم قاسطین و آنهایی که بتو ظلم می کنند در راسشان معاویه. سوم مارقین که از دین بیرون رفته اند شامل خوارج.

- پیامبر چندبار از شهادت امام حسین خبر داد و کربلا را معرفی کرد و قاتلین حضرت را نام برد و مشتی خاک کربلا را به ام سلمه داد و گفت با شهادت حسین ع این خاک خونین خواهد شد.

همچنین از شهادت امام رضاع و از محل دفن آن حضرت در خراسان اطلاع داد.

- وقتی معاذ را به ماموریت به یمن فرستاد تاکید کرد که دیگر مرانخواهی دید و همین گونه شد.

- در غزوه بنی المصطلق باد تندی وزید فرمود منافقی در مدینه مرد. وقتی مسلمانان به مدینه برگشتند دیدند رفاعه از سران نفاق بدرک واصل شده است.

5- ابوذر نزد پیامبر آمد و گفت اجازه بدهید با برادرزاده ام به غابه محلی در حجاز برویم حضرت فرمود اگر می خواهی برو ولی می ترسم که غارت کنند و برادرزاده ات را بکشند و بیایی در حالی که به عصایت تکیه داده ای بگوئی پسر برادرم را کشتند و اموال را غارت کردند.

ابوذر رفت و همانطور شد که پیامبر گفته بود

- شخصی اعرابی بنام عاصم به پیامبر گفت ای محمد آیا غیب می دانی؟ فرمود غیب را فقط خدا می داند. گفت من شترم را از خدایت بیشتر دوست دارم! پیامبر فرمود خدا بمن خبر داد که در پای تو جراحتی پیدا شود که به مغزت برسد و بخاطر آن بمیری! و همانطور شد که پیامبر فرموده بود.

7- پیامبر به عباس عموی خود فرمود وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو. عباس گفت اگر اجازه دهی خودم را از فرزند شدن بیاندازم. پیامبر فرمود این امری حتمی است که مقدر شده است.

پیامبر فرمود بنی امیه هزار ماه خلافت می کنند و از کفر و انحرافات آنها خبر داد.

8- روزی حضرت به علی و فاطمه و حسنین فرمود که قبرهای شما پراکنده خواهد بود. امام حسین پرسید آیا کشته خواهیم شد؟ فرمود ای فرزندان! تو به ستم کشته خواهی شد و برادرت به ستم کشته خواهد شد و پدرت نیز به ستم کشته خواهد شد و فرزندان شما هم مظلوم و پراکنده در زمین خواهند شد. حسین ع پرسید آیا قبر ما با این پراکندگی زائر خواهد داشت؟ پیامبر فرمود آری عده ای از امت من بخاطر محبت به من، قبور شما را زیارت می کنند و من هم در قیامت آنها را از گرفتاری قیامت نجات می دهم.

9- پیامبر از شهادت حجر بن عدی و یارانش بدست معاویه خبر داد.

10-روزی پیامبر به منطقه حره در مدینه رفت و فرمود انا لله وانا اليه راجعون.اصحاب نگران شدند وخیال کردند اتفاق بدی می خواهد بیافتد.اما حضرت فرمود عده ای از خوبان امت من در این منطقه شهید خواهند شد.درسال 63 عده ای از مردم مدینه که فقط 700نفرشان قاری قرآن بودند بدست لشکر یزید در آنجا شهید شدند

11-دشمنان یکی از دوستان پیامبر بنام خیب را اسیر کردند وقتی می خواستند او را بکشند گفت السلام علیک یا رسول الله. حضرت که در مدینه بین اصحاب نشسته بود فرمود وعلیک السلام و گریست و فرمود خیب بمن سلام کرد و کفار او را کشتند.....12-وقتی لشکر اسلام به فرماندهی جعفر در مرز شام با رومی ها می جنگیدند پیامبر در مسجد نزد اصحاب نشسته بود. ناگاه رنگ صورت پیامبر تغییر کرد و فرمود دستهای جعفر را قطع کردند و بعد از لحظه ای فرمود جعفر را شهید کردند و همینطور از راه دور حوادث جنگ موته را برای اصحاب بیان می کردند.

□ چگونه حرف زدن را از قرآن بیاموزیم

□دوازده ویژگی یک "سخن خوب"

از دیدگاه قرآن کریم:

□□□

۱ - آگاهانه باشد.

"لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ"

__□□□__

۲ - نرم باشد.

"قَوْلًا لَّيِّنًا" زبانمان تیغ نداشته باشد.

__□□□__

۳ - حرفی که می زنیم خودمان هم عمل کنیم.

"لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ"

__□□□__

۴ - منصفانه باشد.

"وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا"

__□□□__

۵ - حرفمان مستند باشد.

"قَوْلًا سَدِيدًا" منطقی بزنیم.

__□□□__

۶ - ساده حرف بزنیم.

"قَوْلًا مَّيْسُورًا" پیچیده حرف زدن هنر نیست. "روان حرف بزنیم"

__□□□__

۷ - کلام رسا باشد.

"قَوْلًا بَلِيغًا"

__□□□__

۸ - زیبا باشد.

"قولو للناس حسنا"

__□□□__

۹ - بهترین کلمات را انتخاب کنیم.

"يَقُولُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ"

__□□□__

۱۰ - سخن هایمان روح معرفت و جوانمردی داشته باشد.

"و قولوا لهم قولا معروفا"

__□□□__

۱۱ - همدیگر را با القاب خوب صدا بزنیم.

"قولا كريماً"

۱۲ - کمک کنیم تا در جامعه حرف های پاک باب شود.

"هدوا الى الطيب من القول"

دعای عهد

مرحوم علامه مجلسی دعای عهد را در دو کتاب خود از امام صادق (ع) نقل می کند و قبل از نقل متن دعا، فضیلتی را از آن حضرت برای خواننده ی این دعا ذکر می کند.

۱- هر کس چهل صبح این عهد را بخواند از یاران قائم ما باشد

۲- اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدا او را از قبر بیرون می آورد که خدمت آن حضرت باشد

۳- حق تعالی به هر کلمه ی آن هزار حسنه به او کرامت فرماید

۴- هزار گناه او را محو کند

عالمان ربانی به پیروی از این حدیث، خواندن این دعا را در سیره عبادی خود قرار داده اند و هر صبح جزء تعقیبات دائمی نماز صبح آنهاست. چنان چه حضرت امام خمینی این گونه بودند و در اواخر عمر شریفشان به یکی از نزدیکانشان مرتب می فرمودند: «صبح ها سعی کن این دعا «دعای عهد» را بخوانی چون در سرنوشت (عاقبت به خیری) دخالت دارد.» دعای عهد بعد از دعای ندبه است

بمناسبت روز وقف:

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (بقره/۲۷۴).....

وقف یکی از مصادیق انفاق و صدقه جاریه است که رسول خدا و امیرمومنان و دیگر بزرگان در طول زندگی خود اموال و املاک زیادی را وقف مردم نمودند. امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: هنگامی که با حضرت زهرا (س) ازدواج کردم، فرش زیر پا نداشتم، ولی اکنون باغ های موقوفه ای که آن را وقف کرده ام آنقدر است، که هزینه زندگی همه بنی هاشم را تأمین می کند. آن حضرت اموالی که ارزش غلات محصول یک سال آن معادل چهل هزار دینار بود، وقف کرد.. حضرت علی (ع) باغ ها و مزارع متعددی را که حاصل دسترنجش بود، وقف کرد، امامان دیگر نیز از این موقوفات سرپرستی نموده، و محصول آنها یا پول به دست آمده از محصول آنها را در راه خدا انفاق می کردند. حضرت علی (ع) باغ ها و مزرعه هایی به نام های: ابی نیزر، بُغِیغَه، اُرَینه، رَغَد، رزین، ریاح و... و چاه های قنات آب برای کشاورزی در راه مکه و کوفه، و در سرزمین مسجد فتح در مدینه، و در نزدیک مرقد حضرت حمزه (ع)، و در میقات و در بصره و آبادان و... حفر نمود.....

بزرگترین ارزش اموات این است که به دنیا برگردند و انفاق کنند: وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰).. و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.....

کسی که وقف می کند آدم زرنگی است چون با اینکه مرده است مرتب برای او ثواب آدمی که زنده است و دارد کار خیر می کند می نویسند..

حتما افرادی که پولدارند قسمتی از اموال خود را وقف نمایند برا جوانانی که می خواهند ازدواج کنند. برای روضه سیدالشهداء برای یتیم ها و زنان بی سرپرست. برای قرائت قرآن.. برای اشتغال جوانان... وقف کتاب و علم بکنند... وقف در راه ماندگان و بدهکاران دیه بکنند در وقف نامه ای خانمی نوشته بود ده درصد به مسجد جامع. ده درصد بینوایان. ده درصد حوزه نجف. ده درصد حوزه قم و... صرف شود.....

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: « هنگامی که انسان می میرد، پرونده عمل او بسته می شود مگر اینکه یکی از این سه چیز از او باقی مانده باشد که در این صورت پرونده اعمال او مفتوح و تا هنگامی که یکی از این سه چیز وجود دارد اجر و ثواب در آن پرونده ثبت می گردد:

- 1- صدقه جاریه (هر چیزی که مصدر و منبع عایدات و درآمدهایی است که در راه خیر صرف می شود) .
- 2- سنت و رسم نیکی که در زمان حیات خود به تأسیس آن اقدام و پس از مرگ همچنان مورد عمل است.
- 3- فرزند صالحی که پس از مرگ پدر و مادرش به یاد آنها است و برای آنان دعا می کند »

سر مبارک امام حسین علیه السلام

چند جا قرآن تلاوت فرمود

در روایتی از زید بن ارقم آمده است: سر مبارک حضرت امام حسین را بر نیزه در کوفه در حال خواندن آیات قرآن دیدم: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا (آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما .عَجَبًا؛ (کهف (18) ، آیه 9 «بودند؟».

موی بر تنم راست شد و گفتم. این ماجرا عجیب تر از جریان اصحاب کهف است (مقتل الحسین ، مقرر، ص 332

وقتی راس و سر مبارک را در جایگاهی که در صیافه برایش معین :در نقل دیگری آمده کرده بودند، نهادند، چون آن جا در اثر ازدحام جمعیت و عبور و مرور شلوغ بود، سر مبارک برای متوجه ساختن مردم ابتدا به صدای بلند گلو صاف کرد به گونه ای که همه به تعجب به نظاره سر نشستند و سر مبارک به تلاوت آیات سوره کهف پرداخت و تا : «**انهم فتيه آمنوا بر بهم فزدناهم هدی و لا نزد الظالمین الا ضلالا**» تلاوت کرد

سر مبارک را بر چوبی نصب کرده و مردم به نوری که از سر به آسمان ساطع بود، نگاه می کردند که این آیه را تلاوت فرمود: «**و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون**»^۵

مناقب، ابن شهر آشوب ، ج 2 ، ص 188

سلمه بن کهیل از سر مبارک شنید که بر نیزه می خواند: **(فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم)**

اسرار الشهاده ، ص 488

از سر مبارک شنیدم که سوره کهف را می خواند. شک کردم که صدا از :ابن و کیده گوید سر هست یا از جای دیگر که ناگاه سر مبارک تلاوت را ترک کرد و متوجه من شد و فرمود: ای فرزند و کیده ! مگر نمی دانی که ما امامان زنده و نزد پروردگارمان روزی خوریم. با شنیدن این کلام او تصمیم می گیرد سر را دزدیده و دفن کند که سر مبارک به او می فرماید: ای فرزند و کیده ! تو را به این تصمیم راهی نیست و اقدام آنان در ریختن خون من نزد خدا عظیم تر از بردن سرم بر نیزه در شهرها می باشد . پس آن ها را واگذار **“اذ الاغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون ؛**

.. (شعراء (26) ، آیه 227^۵

(غافر (40)، آیه 71) در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آن ها را
«می کشند» (شرح قصیده ابی فراس، ص 148

منهال ابن عمرو گوید: سر مبارک را در دمشق بر نیزه دیدم که آیات سوره کهف تا: (ام
حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) تلاوت می کرد و در این جا به
آشکاری تمام فرمود: عجیب تر از اصحاب کهف قتل من و بر نیزه کردن سرم می باشد» (شرح
..قصیده ابی فراس، ص 148

وقتی یزید در پی اعتراض سفیر روم به ظلم رفته بر اباعبدالله، دستور به کشتن او داد، سر
..مبارک با صدای بلند فرمود: (لا حول و لا قوه الا بالله) (مقتل العوالم، ص 151

اسامی بعضی از آیات

1- آیه استرجاع: اَنَا لله وَاَنَا اليه راجعون «بقره 156»

2- آیه روزه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «بقره 180»

3- آیه الكرسي: اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... «بقره 156»

4- آیه دین بزرگترین آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى... «بقره

«282

5-آية محكم ومتشابه:هو الذى انزل عليك الكتاب منه آياتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ
وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ آل عمران7»

6-آية مباهله:فمن حاجَّك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و
ابنائكم ونسائنا ونسائكم و أنفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين «آل عمران6»
7-آية نفى سبيل:ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا«نساء141»

8-آية اكمال دين:اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم
الاسلام ديناً«مائده3»

9-آية ولايت:أنا وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتُونَ الزكاة
وهم راکعون«مائده55»

10-آية تبليغ:يا أيها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته
والله يعصمك من الناس«مائده67»

11-آية ميثاق وذر:الستُ برّبكم قالوا بلى'«اعراف172»

12-آية وواعدنا:وواعدنا موسى ثلاثين ليلة فاتمناها بعشر فتم ميقاته اربعين ليلة وقال
موسى لآخيه هارون اخلفنى فى قومى واصلح فلا تتبع سبيل المفسدين«اعراف142»

13-آية نفر وهجرت:وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفرٌ من كل طائفة منهم
ليتفقوها فى الدين و ليندروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون«توبه 122»

14-آية ذكر ومحافظت از قرآن:أنا نحن نزلنا الذكر وأنا له لحافظون«حجر9»

15-آية استعاذه:فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم«نحل 98»

16-آية تطهير:أنا يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
تطهيرا«احزاب32»

17-آيه نبأ:يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق نبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين«حجرات6»

18-آيه ان يكاد:و ان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بأبصارهم لمآسمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون وما هم الا ذكر للعالمين«قلم51»

19-آيه صلوات:ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما«احزاب56»

20-آيه قصاص:ولكم قصاص حياة يا اولى الالباب«بقره179»

21-آيه شهيد:ولاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لاتشعرون«بقره154»

22-آيه رمضان:شهر رمضان الذى انزل فيه الرآن هدى للناس وبينات من الهدى والقرآن«بقره185»

23-آيه توشه:تزودوا فان خير الزاد التقوى واتقون يا اولى الالباب«بقره197»

24-آيه قرض الحسنه:من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة«بقره245»

25-آيه اسلام:و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الآخرة من الخاسرين«آل عمران85»

26-آيه كعبه:ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركاً وهدى للعالمين«آل عمران96»

27-آيه وحدت:واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا«آل عمران103»

28-آيه بدر:ولقد نصركم الله بدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلكم تشكرون«آل عمران123»

29-آيه اطاعت:اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم واولى الامر منكم«نساء59»

30-آیه تعاون:«وتعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان»(مائده 2)

31-آیه اسراف:يابنى آدم خذوا زينتكم عند كلّ مسجد و كلوا و شربوا و لا تسرفوا أنّه لا يحبّ المسرفين»(اعراف 31)

32-آیه گوش سپاری به قرآن:واذا قرىء القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلّكم تُرحمون»(اعراف 204)

33-آیه آمادگی دفاعی:واعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخيل تُرهبون به عدو الله و عدوكم»(انفال 60)

34-آیه سرنوشت هر قومى:انّ الله لا يغيّر ما بقوم حتى يغيّروا ما بانفسهم»(رعد 11)

35-آیه شكر:لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم انّ عذابى لشديد»(ابراهيم 7)

36-آیه احترام والدين:وقضى ربك ألا تعبدوا الاّياه و بالوالدين احسانا»(اسراء 23)

37-آیه نماز شب: و من اليل فتهجد به نافله لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا»(اسراء 79)

38-آیه شفاء قرآن:وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الاّ خسارا»(اسراء 82)

39-آیه باقيات صالحات:امال و البنون زينّه الحيوه و الباقيات الصالحات خيرٌ عند ربك ثواباً و خيرٌ املاً»(كهف 46)

40-آیه يونس:يه:وذالنون اذ ذهب مغاضبا فظنّ أنّ لن نقدر عليه فنادى' فى الظلمات أنّ لا اله الاّ انت سبحانك انّى كنتُ من الظالمين»(انباء 87)

زنی که در زمان پیامبر (ص) معلّم قرآن بود

«امّ ورقه ملقّب به شهیده یکی از معلمان قرآن و از نخستین زنان حافظ قرآن در عهد رسول خدا (ص) بود. وی امامت جماعت زنان مسلمان را بر عهده داشت و پیامبر اکرم (ص) هرازگاهی با چند تن از یارانشان به دیدار او می‌رفتند. آن حضرت او را «شهیده» می‌نامیدند، زیرا در هنگامه جنگ بدر به رسول خدا (ص) گفت: اجازه دهید تا در رکاب شما به جبهه بیایم و به مداوای مجروحان و پرستاری بیماران پردازم، شاید که خداوند مرا به شهادت نائل گرداند. آن حضرت نیز به او وعده شهادت در راه خدا داده بودند.

حضرت رسول اکرم (ص) به او دستور دادند تا در خانه‌اش برای زنان مسلمانی که به خانه او رفت و آمد داشتند، نماز جماعت بر پا کند. شهیده تا زمان خلافت عمر زنده ماند. او کنیز و غلامی داشت که قرار بود آن دورا پس از مرگش در راه خدا آزاد کند. اما آن دو شبانه بر او حمله بردند و او را کشتند. عمر گفت: رسول خدا (ص) راست می‌گفتند که: بیایید با هم به دیدار «شهیده» برویم.» مجله گلستان قرآن ش 122 ص 29

نقل شده است روزی "معروف کرخی" نشسته بود.

عده‌ای از جوانان در دجله سوار بر قایق بودند و ساز و آواز سر می‌دادند.

چند نفر از مقدّسین آمدند به معروف کرخی گفتند: آقا آن‌ها را نفرین کن، چه جوان‌های بدی هستند!

معروف دست‌های خود را بلند کرد و فرمود: خدایا به عزّت خودت قسم می‌دهم کسانی را که در این دنیا این قدر خوشحال کردی، در آخرت هم همین طور آن‌ها را خوشحال کن!

آنها به معروف اعتراض کردند : ای معروف! تو یک عارف هستی! چرا چنین می گویی؟ چرا یک عده که مشغول گناه هستند را نفرین نکردی و برای آنها دعا کردی؟

معروف کرخی پاسخ داد: وای بر شما که نادان هستید ، من آنها را دعا کردم، اگر قرار شود در آخرت خوشحال شوند، باید در این جا توبه کنند . این دعا یعنی خدا به آنها توبه عنایت کند.

حالا ببینید، من رو سیاه که معروف نیستم، خاک پای او هم نمی شوم ، از کنار عروسی ها که عبور می کنم می بینم بی بند و باری زیاد است.

می گویم خدا آنها را مبارک گرداند .

می گویند آقا شما چرا؟!

می گویم پس چه بگویم ؟

برکت مصادیق مختلف دارد .

یعنی خدا آنها را متحوّل کند، به آنها آگاهی بدهد تا توبه کنند .

آدم برادر و خواهر خود را نفرین می کند؟!

بگو خدا آنها را خیر دهد، خدا متنبّه کند. گاهی مواقع آنها متحوّل می شوند.

شیعه شدن خانم مسیحی با عنایت امام رضا (ع)

خانمی مسیحی، نزد حضرت آیت الله میلانی، به مذهب شیعه گرویده بود. نام او «رانیک اصلانیان» بود و حضرت آیت الله میلانی او را فاطمه نامیده بودند. آن خانم علت شیعه شدن خود را، عنایت امام رضا علیه السلام بیان کرده بود: «من گرفتار درد شدیدی شدم و مدت ها

در یکی از بیمارستان‌های تهران، بستری شدم. توان هر کاری از من سلب شده بود، بالاخره به من اعلام کردند که سه مهره کمر شما سیاه شده است و کم کم به من فهماندند که این بیماری هیچ درمانی ندارد.

معلوم است که چه حال و روزی داشتم، یکی از بانوان پرستار که از پرونده ام آگاه بود، گفت: شما به زیارت امام رضا علیه السلام بروید، خوب می‌شود. گفتم: من مسیحی هستم و ایشان امام شیعیان، چگونه نزد ایشان بروم و چه بگویم، بعد هم بیماری من که علاج ندارد. او گفت: ایشان طبیب هر دردی هستند و قدرت ایشان، مافوق انسان هاست، به علاوه ایشان امام رئوف هستند و کسی را ناامید نمی‌کنند، حال هر که می‌خواهد باشد. بالاخره چاره نداشتم و از خانواده خواستم، هر طور شده مرا به مشهد ببرند. آنان کوپه قطاری برایم گرفتند و مرا روی صندلی‌ها خواباندند و در مشهد نیز به همان صورت مرا به داخل حرم بردند و دخیل بستند.

روز دوم، درعالم رویا آقایی را دیدم که از درون ضریح به بیرون تشریف آوردند و به مهره‌های کمرم اشاره کردند. من که نمی‌توانستم تکان بخورم، بلافاصله از جا بلند شدم و نشستم، سپس ایستادم و بعد از آن به راه افتادم.

همه متحیر مانده بودند و به ناگاه فریادهای خانواده، اطرافیان و سایر زائران در فضای حرم طنین انداز شد و سیل جمعیت برای تبرک لباس‌ها، به سمت من هجوم آوردند...

به هر تقدیر به تهران برگشتم و به همان بیمارستان رفتم. آنان مجدداً تمام آزمایشات و عکس برداری‌ها را انجام دادند و این بار به صراحت اعلام کردند که شما علاجی از نظر پزشکی نداشتید، الان هم هیچ مشکلی ندارید. من که اکنون عظمت و ولایت این خاندان را درک کرده‌ام، زندگی خود را مدیون عنایت ایشان می‌دانم و سعی خواهم کرد از این پس شیعه ایشان باشم.»

آدم ای شاه پناهم بده...

شفای بیمار آلمانی با توسل به امام رضا(ع)

تنها پسر من به بیماری سختی گرفتار بود و قادر به حرکت نبود. تمامی پزشکان خبره آلمانی از درمانش قطع امید کرده بودند و گفتند دیگر امیدی به زنده ماندن او نیست و باید با واقعیت از دست دادن فرزندتان کنار بیایید.

□ بسیار ناراحت و غمگین و ناامید بودیم. در شهر محل زندگی با خانواده‌ای ایرانی آشنایی داشتیم. در همین ایام سخت، طی دیداری که با این خانواده داشتیم آنها از دلیل ناراحتی من و خانواده‌ام سوال کردند و برای آنها توضیح دادم که با چه مشکلی روبرو هستیم.

این خانواده ایرانی گفتند در ایران یک نفر هست که می‌تواند پسر شما را درمان کند. از او بخواهید تا این کار را انجام دهد. بسیار خوشحال شدم و از آنها آدرس مطب و چگونگی مراجعه به وی را خواستم. آنها با کمال تعجب گفتند این آقای ما مطب خاصی ندارند باید دلت را به ایشان وصل کنید و خالصانه و با اعتقاد از او بخواهید تا پسران را درمان کند. من گفتم چگونه این کار را انجام دهم؟

گفتند آقای ما امام رضا(ع)، امام هشتم شیعیان است که حرم آن در مشهد قرار دارد و شما برای پسران نذر کنید و از همین آلمان رو به حرم بایستید و از ایشان طلب شفا و درمان کنید. گفتم اما من مسلمان و معتقد به دین شما نیستم. گفتند ایشان به همه کمک می‌کنند.

در منزل رو به سوی حرم نذر کردم و با گریه به ایشان گفتم: "ای آقای که من شما را نمی‌شناسم اما می‌گویند به همه کمک می‌کنید، من تنها یک پسر دارم که تمامی پزشکان از وی قطع امید کرده‌اند. از شما می‌خواهم درمانش کنید تا از دستش ندهم. تنها امیدم به شماست کمک کنید."

۲۴ ساعت از این موضوع نگذشته بود که خانمم با عجله آمد و شگفت زده گفت "سریع بیا، پسرمان در حال راه رفتن است." با عجله و شگفت زده رفتم و دیدم پسرمان از جایش بلند شده و با سلامت کامل راه می‌رود. باورم نمی‌شد. گفتم پسرمان چه اتفاقی افتاده؟ گفت: پدر زمانی که خواب بودم. دیدم که در اتاقم باز شد و آقای وارد اتاق شد.

با ورودش، نوری تمام اتاق را فرا گرفت. کنارم آمد و گفت "از جایت بلند شو" گفتم من بیمار هستم و قادر به حرکت نیستم نمی‌توانم بلند شوم. گفت "شما می‌توانی حرکت کنی، بلند شو. پدر و مادرت خیلی ناراحت و نگران شما هستند. بلند شو." پسرمان می‌گفت احساس کردم دست و پایم قادر به حرکت هستند و می‌توانم راه بروم و بلند شدم و شروع به حرکت کردم.

پس از شفا و درمان پسرمان، برای ادای نذر خود تصمیم گرفتم به ایران و شهر مشهد بیایم و اکنون آمده‌ام تا مبلغی را که نذر کرده‌ام به حرم تحویل دهم.

[نقل خاطره یکی از خدام حرم در برنامه زنده "زنده رود" روز جمعه ۱۴ شهریور ۱۳۹۳ شبکه اصفهان]

شیخ محمود حلبی رئیس انجمن حجتیه: ما بنا نداریم با شاه در بیفتیم □

مرحوم استاد حمید سبزواری در خاطرات خود می‌گویند:

« یک سفری آقای شیخ محمود حلبی که در راس انجمن بود به سبزوار آمد. یک شب در منزل حاج آقا فخر که یکی از علمای سبزواری بود، من یک شعر خواندم در رابطه با حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه). ایشان خوششان آمد و بسیار تعریف کردند و گفتند: ما فردا می‌خواهیم برویم نیشابور، با ما به نیشابور بیایید.

بعد ما بلند شدیم و روز دیگر به نیشابور رفتیم. در نیشابور در خانه ی مجللی از ما پذیرایی کردند. به نظر من سه اتاق بود که اینها پر از جمعیت بود و من در آنجا یک شعری خواندم که این شعر دقیقا حمله به دستگاه سلطنت بود:

بسته دارد لب من دشمن تردامن/تا بر دوست نگویم سخن از دشمن

رازاها دامن در پرده و نتوانم/پرده برداشتن از راز نهانی من

بس که در پرده سخن گفتم و کس نشنود/خود همان به که ز گفتار شوم الکن

یا سخن سازم آن سان که پسندد خصم/از گل و باده و از ساده ی سیمین تن

✓ □ این قصیده را تا آخر خواندم؛ بعد که این شعر را که بسیار طولانی بود خواندم و نشسته بودم، یک قندانی پیش من بود آقای حلبی اشاره کرد که آقا حمید آن قندان را اینجا بیاورید. من قندان را برداشتم بردم جلوی ایشان گذاشتم. □ ایشان در گوش من گفت: «ما بنا نداریم با این بابا در بیفتیم.» □ چون من آخر آن شعر به سلطنت و مسائل سیاسی و وطن پرستی و ضد سلطنتی اشاره کرده بودم.

□ من واقعا سرد شدم. آمدم نشستم، به این فکر افتادم که خیر، این انجمن جای من نیست، من اسلام را منهای سیاست نمی توانم بپذیرم. اسلامی که من مطالعه کرده بودم، و صحنه هایی را که دقیقا به آن توجه کرده بودم که یکی از صحنه هایش کربلا، یا قبلش ضربت خوردن حضرت امیر، زندگی حضرت علی (علیه السلام) بود که اینها را مطالعه کرده بودم گاهی سری به نهج البلاغه زده بودم و یا فرمایشات حضرت امام حسین (علیه السلام) و آن شعر معروف که حضرت امام حسین (علیه السلام) رجز می خواندند، وقتی اینها را مقایسه می کردم دیدم خیر، ما را دارند به یک جایی می کشانند که اسم ما مسلمان باشد، رسماً هر بلایی سر ما آمد تحمل کنیم. □ □

تصادفا من از آنها کناره گیری کردم و در مجامعشان شرکت نمی کردم. این را هم عرض کنم که در بسیاری از جلساتی که اینها به عنوان مبارزه و معارضه با بهائیت راه می انداختند خبری نبود. در اطراف سبزوار که چند جایی بود تعداد کمی از روستاییان بهایی شده بودند، ولی تعداد آنان از میزان انگشتان دست تجاوز نمی کرد.

□ منبع: حال اهل درد، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۲۰

هر کس این آیات را هرروز صبح قرائت کند خدای متعال او را از هر بدی کفایت می کند..

علامه مجلسی در بحارالانوار می گوید: دستخط شیخ محمد بن علی جباعی رحمت الله علیه را یافتم که نوشته بود دستخط شهید قدس الله روحه را یافتم که از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که هر کس این آیات را هرروز صبح قرائت کند خدای متعال او را از هر بدی کفایت می کند حتی اگر خودش را به هلاکت افکند و آیات این است:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه / ۵۱)

۲. وَإِنْ يَمْسِسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (یونس / ۱۰۷)

۳. وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (هود / ۶)

۴. وَكَأَيُّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (عنکبوت / ۶۰)

۵. مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (فاطر / ۲)

۶. قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (زمر / ۳۸)

۷. حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَأَمْنَعُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ مِنْ حَوْلِهِمْ وَقُوَّتِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَأَعُوذُ بِمَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

□ گوشه ای از خیانت های رضا شاه در حق ملت و کشور ایران : □

✍ □ #دکتر_امیر_حمزه_مهرابی

- 1 □ جدایی رشته کوه های آراغات و بخشیدن آن به ترکیه در زمان رضا خان
- 2 □ جدایی دهکده توریستی فیروزه در خراسان شمالی و اعطای آن به روسیه (که امروز جزو قلمرو ترکمنستان محسوب می شود)
- 3 □ امضای قرارداد ننگین سعدآباد با کشورهای همسایه عراق ، ترکیه و افغانستان و جدایی بخش های زیادی از ایران
- 4 □ بخشیدن اروند رود به عراق که سال ها بعد، در جریان جنگ تحمیلی مردم تاوان آن را پس دادند.
- 5 □ جدایی مناطق «بولاغ باشی»، «جوزر»، «قوری گل» ایران توسط ترکیه در زمان رضاخان
- 6 □ جدایی روستاهای «سیرو» و «سرتیک» و برخی مراتع متعلق به کردهای «جیکانلو» ایران توسط رضاخان
- 7 □ واگذاری سرشاخه رود هیرمند و دشت ناامید به مساحت ۳ هزار کیلومتر به افغانستان که سبب خشکی و کم آبی سیستان و بلوچستان گردیده است.

8- اعطای امکانات به باستان شناسان آمریکایی برای کاوش در تخت جمشید و تاراج آثار تخت جمشید توسط این باستان شناسان

9- غصب ۲۱۶۷ فقره از روستاهای کشور و صدور سند این روستاها و زمین های کشاورزی به نام خود

- نابودی صنعت دامداری با قلع و قمع کردن عشایر ایران ، کوچ اجباری و یکجانشین کردن آنان.

1-1- قتل عام کسانی که از دادن زمین هایشان به رضاشاه سر باز زدند و نیز کشتن مخالفان خود با آمپول هوا (توسط پزشک احمدی معروف)

2-1- کشیدن راه آهن و صرف هزینه هنگفت از جیب ملت ایران برای کمک به انگلیس در جنگ جهانی، در حالی که از هیچ یک از شهرهای بزرگ عبور نمی کرد و مردم به راه آهن ، جاده، برق ، آب و گاز نیاز شدید داشتند.

3-1- کشتار آزادیخواهان و انقلابیونی که علیه استعمار انگلیس و استبداد مبارزه می کردند مثل: میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی، رئیس علی دلواری، آیت الله سید حسن مدرس و...

4-1- کشتن شعرا، روشنفکران و ادیبانی همچون فرخی یزدی ، میرزاده عشقی ، واعظ قزوینی و بسیاری از نویسندگان ایرانی

و قلع و قمع و تبعید هنرمندانی مثل کمال الملک (نقاش نامی ایرانی)

5-1- به شهادت رساندن و مجروح کردن بیش از ۱۵۰۰ تن از مردم عادی مشهد در مسجد گوهرشاد در جریان کشف حجاب.

6-1- ناتوانی و بی عرضگی در جلوگیری از مرگ حدود 10 میلیون ایرانی بر اثر قحطی و گرسنگی و جنایتهای انگلیس

7 [1] [2] ممنوعیت عزاداری امام حسین (ع) در ماه محرم و صفر و جلو گیری از برگزاری جلسات قرآن.

8 [1] [2] شکستن حرمت حرم حضرت معصومه (س) و حمله به حرم توسط شخص رضا خان و کتک زدن و تبعید آیت الله بافقی به خاطر اعتراض به ورود بدون حجاب همسر و نزدیکان رضاخان به حرم حضرت معصومه (س)

9 [1] [2] سر به نیست کردن نزدیکان و یاران خود، حتی کسانی که در به قدرت رسیدنش به او کمک کردند. مثل: (سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ که از یاران قدرتمند رضاخان و کسی که نقش اصلی را در به قدرت رسیدن او ایفا کرد. فروغی از متفکرین و طراحان دولت پهلوی. عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار، نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه. علی اکبر داور وزیر عدلیه و...)

0 [2] [2] شکست ذلت بار ارتش رضاخانی (در عرض 80 ساعت) در برابر اشغالگران انگلیسی و روسی و خلع از قدرت و تبعید خفت بار به جزیره موریس توسط اربابش انگلیس. منبع:

تاریخ سیاسی معاصر ایران نوشته جلال الدین مدنی ۱۳۶۱

تضاد دولت و ملت نوشته همایون کاتوزیان، ترجمه علیرضا طیب

طفل سقط شده هم شفاعت می کند!

#علامه طباطبائی (رحمه الله علیه):

« روایات بسیاری در باب شفاعت سیده زنان بهشت فاطمه علیها السلام و نیز شفاعت ذریه او، غیر از ائمه، وارد شده و همچنین روایات دیگری در شفاعت مؤمنین و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده؛ از آن جمله در حدیث معروف از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که

فرمود: «تناكحوا تناسلوا الخ»، فرمود: زن بگیرید و نسل خود را زیاد کنید که من در روز قیامت به وجود شما نزد امت‌های دیگر مباحثات می‌کنم و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می‌آورم و همین طفل سقط شده با قیافه‌ای اخمو، به در بهشت می‌ایستد هر چه به او می‌گویند: در آی، داخل نمی‌شود و می‌گوید: تا پدر و مادرم نیایند داخل نمی‌شوم.»

□ □ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱، ص: ۲۷۳ □ □

شیخ حسنعلی نخود کی اصفهانی

حاج شیخ حسنعلی نخود کی اصفهانی از پانزده سالگی تا پایان عمرش، هر سال، سه ماه (رجب، شعبان و رمضان) را روزه می‌گرفت و شبها را نیز به عبادت سپری می‌کرد و آرام نداشت. او می‌گوید: در تمام عمرم تنها یک روز نماز صبحم قضا شد، پسر بچه‌ای داشتم که شب همان روز از دنیا رفت. سحرگاه مرا گفتند که این رنج فقدان را به علت فوت نماز صبح، مستحق شده‌ای، اینک اگر شبی تهجدم (نماز شب) ترک شود، صبح آن شب، انتظار بلایی را می‌کشم. (پای درس علماء)

تسبیح عالم هستی

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبَحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» «اسراء 44»

آسمانها وزمینها و هر چه در آنهاست تسبیح الهی را گویند و لکن شما متوجه نمی‌شوید.

«یاددارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌یی خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای برآورد و راه‌یابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد گفتمش آن چه

حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به فالش در آمده بودند از درخت، و کبکان
از کوه، و غوکان در آب، و بهایم از بیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در
تسبیح و من به غفلت خفته» سعدی

کم شدن قوت در پیری

- «ومن نعمره ننگسه فی الخلق افلا یعقلون» یس 68

هر که جوانی و عمر دادیم عاقبت در خلقتش رو به زوال نمودیم.

آن رخی که تاب او بُدما هوار... شد به پیری همچو پشت سوسمار

و آن سرو فرق کشِ شعلع شده... وقت پیری ناخوش و اصلع شده

و آن قدِ رقصان یازان چون سنان... گشت در پیری دوتا همچو کمان!

رنگ لاله گشته رنگ زعفران... زور شیرش گشته چون زهره زنان!

چشم چون نرگس شده پژمرده یی... گرمی اعضا شده افسرده یی

آن که مردی در بغل کردی به فن... می بگیرندش بغل وقت شدن «راه رفتن»

این خود آثار غم و پژمردگی است... هر یکی زین ها رسول مردگی است. «مولوی»

قارون کی بود؟

«قارون بن یصهر بن قاهت» از افراد ثروتمند بنی اسرائیل بود. قرآن او را در بدکاری در ردیف
فرعون و هامان شمرده است. وی ابتدا از مخالفان اصلی حضرت موسی بود، اما در نهایت به او
ایمان آورد و به همراه بنی اسرائیل مصر را ترک کرد. با گذشت زمان، قارون شروع به

نافرمانی کرد و همین امر موجب عذاب الهی و مرگ او شد. در تورات، داستان قارون و جدالش با حضرت موسی (ع) آمده است.

او از جمله افرادی ظالم در قوم بنی اسرائیل بود که رفتارهای بسیار بدی در قبال پیامبر زمانه خویش پیشه می کرد و به نوعی همدست فرعون و هامان شناخته می شد و به تعبیر قرآن موسای نبی را ساحر کذاب می دانست.

خداوند در سه سوره قرآن به جریان او اشاره کرده است؛ آیات 76 تا 83 سوره قصص، آیات 23 تا 25 غافر و 39 و 40 غافر از جمله این آیات است که در هر بار به هر کدام به صورت مجزا می پردازیم.

خداوند درباره بخشی از ماجراهای مربوط به قارون در سوره قصص می فرماید: **«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»**؛ همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، قطعاً خدا این عده را دوست ندارد» (76 قصص)

بر اساس این آیه، قارون از قوم موسی (ع) بود و ظاهراً این ماجرا پس از جدایی اش از فرعون بود؛ هرچند بر اساس نقل هایی به ظلم خود بازگشت همچنان که در آیه اشاره دارد (فَبَغَى عَلَيْهِمْ) بر آنان تعدی و ظلم کرد.

1- خداوند از باب سنت خویش، زمینه هایی برای برخورداری از مال و ثروت برای او فراهم آورد تا از این باب ایمان قوم موسای نبی را مورد محک قرار دهد. مانند آنچه اکنون خداوند برای برخی ظالمان و متکبران مسیر ثروت را باز می کند تا ایمان مردم محک بخورد؛ همچنان که گفته می شود این فرد که ظالم است چرا خدا او را صاحب ثروت کرده است؟ حداقل

می توان گفت یکی از حکمت های این امر در این نوع آزمون ها نهفته است که اتفاقاً در ادامه این آیات به این فتنه اشاره می شود به گونه ای که بزرگان قوم لغزش کردند.

2- برخی از قوم، او را در ابتدا از غرورهای مستانه اش بیم و هشدار دادند اما نپذیرفت. به او گفتند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۚ وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است و در زمین خواهان فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد.

3- او در پاسخ به صورت متکبرانه گفت: «جز این نیست که این [ثروت و مال انبوه] را بر پایه دانشی که نزد من است به من داده اند. آیا نمی دانست که خدا پیش از او اقوامی را هلاک کرده است که از او نیرومندتر و ثروت اندوزتر بودند؟ و مجرمان [که جرمشان معلوم و مشهود است] از گناهانشان بازپرسی نمی شود؛ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»

اما پس از مدتی که از زندگی مستانه قارون گذشت، برخی از افرادی که وی را نصیحت می کردند، به مرور زمان شک و شبهه بر قلبشان سایه افکند و سرّ و علن می گفتند ای کاش ما هم مانند او ثروتمند بودیم. به تعبیر قرآن اینها دنیا دوست بودند که ظاهراً تعداد بالایی را به خود اختصاص داده بودند. این فتنه زمانی آغاز شد که روزی قارون با جاه و ثروت خود بیرون آمد. خداوند در این باره می گوید «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ [قارون] در میان آرایش و زینت خود بر قومش درآمد؛ آنانکه خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مانند آنچه به قارون داده اند برای ما هم بود، واقعاً او دارای بهره بزرگی است.»

صاحبان علم الهی که ظاهراً اوصیای موسای نبی (ع) بودند، این دنیا طلبان را نصیحت کردند و آنها را نسبت به آخرت، ایمان و عمل صالح توجه دادند و گفتند «وَقَالَ الَّذِينَ آوْتُوا الْعِلْمَ

وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ؛ و کسانی که

معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در

نمی یابند.»

اما در نهایت خداوند او را عذاب کرده و مایه عبرت قارون صفتان عالم قرار داد؛ یعنی آنها که به جای ایمان به خدا و رسولش، در مقابلش تکبر به خرج می دهند و اندوخته های زندگی شان را حاصل دسترنج خود می دانند نه لطف الهی و این اندوخته ها را در مسیری غیر از مسیر خداوند هزینه می کنند و نیز بابت این امر به دیگران فخر می فروشند و با تبختر و خودشیفتگی در میان مردم حرکت می کنند. بنابراین منشأ این سقوط شخصیتی از همان کج رفتاری نسبت به ارزش های الهی و آموزه های دین شکل گرفت و به اینجا ختم شد که خداوند فرمود:

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ

الْمُنْتَصِرِينَ؛ پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند.»

گزارش خداوند از واکنش آن دست از افرادی که آرزو داشتند در جایگاه قارون باشند پس از عذاب قارون در خورد توجه است. خداوند می فرماید «و بامدادان، آنانکه دیروز مقام و جایگاه او را آرزو داشتند [چنان حالی شدند که] می گفتند: وه! گویی خدا رزق را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد، اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، ما را نیز در زمین فرو برده بود. گویی کافران رستگار نمی شوند؛ وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأُفْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآنَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ.»

انا انزلناه في ليلة القدر..وما ادراك ماليلة القدر....منظور از درك شب قدر چیست؟

منظور شاید این است که انسان برایش مانعی پیش نیاید مثلاً خواب نماند یا مریض نشود یا مشکلی برایش پیش نیاید و تا صبح بیدار بماند و احیاء بگیرد.

مرحوم کلباسی یکسال شبها تا صبح بیدار ماند تا شب قدر را صد درصد درك کرده باشد.

همچنین در این شب انسان با تضرع و التماس و گریه از خدا بخواهد بهترین تقدیرات را برایش رقم زند.

درك شب قدر یعنی حال خوشی داشته باشد و انقدر خود را نزدیک به خدای خویش حس کند که دیگر مافوق آن تصور نباشد.

درك شب قدر یعنی انقدر دعایش خالصانه باشد که دعاهایش به اجابت برسد

درك شب قدر یعنی یقین کند ملائکه در اطراف او به سلام گفتن به احیاء کننده ها تا اذان صبح مشغولند .

درك شب قدر یعنی بداند همه مقدرات باید به امضای حضرت حجت برسد تا انجام شود پس خود را به حضرت حجت نزدیک نماید. و به او متوسل شود.